

## راه‌نمایی برای مطالعه کتاب ایقان

### مقدمه

کتاب مستطاب ایقان به فرموده حضرت ولی امرالله " در سنین اخیره دوره اقامت بغداد (۱۲۷۸ ه.ق. مطابق با ۱۸۶۲ م.) طی دو شبانه روز از قلم مبارک (حضرت بهاءالله) نازل گردید و با نزول آن بشارت حضرت باب تحقق یافت و وعده الهی که حضرت موعود، بیان فارسی را که ناتمام مانده تکمیل خواهد فرمود، به انجام پیوست. این کتاب مبین ورق متین در جواب أسأله جناب خال (اکبر) که در آن اوان هنوز به امر مبارک اقبال ننموده، با برادر (کوچکتر) خود جناب میرزا حسن علی، عازم زیارت مشاهد مشرفه بوده اند صادر گردیده است... با نزول این کتاب مستطاب و فصل الخطاب که مفتاح معضلات کتب سماویه است و به فاصله قلیل قبل از اعلام امر حضرت ربّ الأرباب از سماء اراده الهی نازل گردیده، بیان دانیال نبی که می فرماید: لِأَنَّ الْكَلِمَاتِ مَخْفِيَّةٌ إِلَى وَقْتِ النَّهْيَةِ، إكمال پذیرفت و ستر از کلمات کتاب برداشته شد و ختم رحیق مختوم به أصابع حی قیوم گشوده گردید." (قرن بدیع)

این کتاب مبارک در ابتدا به نام رساله خالویه و استدلالیه معروف بود. چنانچه جمال قدم در لوحی می فرمایند: "باید امنای حق به مصلحت امر ناظر باشند چه که اعدای خارجه و داخله به تمام حيله ظاهر شده اند. چنانچه ظهور قبلم (حضرت اعلی) خبر داده و همچنین در الواح پارسیه که به استدلالیه معروف است از قلم علمیه اخبار این ایام ذکر شده (قاموس ایقان جلد ۴ ص ۱۷۹۱) جمال قدم در عکا نام این کتاب را ایقان گذاشته اند. جناب ابوالفضائل در کتاب فرائد (ص ۵۹۰) مرقوم نموده اند "لفظ ایقان دالّ است که مندرجات آن از عالم یقین نازل شده نه از عوالم شک و ظنّ و گمان و تخمین."

حضرت اعلی در اواسط کتاب بیان عربی اشاره می فرمایند که این کتاب ناتمام خواهد ماند ولی به فرموده حضرت ولی امرالله، بشارت به تکمیل آن توسط مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ می دهند: "حضرت باب تصریح می فرمایند که کتاب بیان کامل نیست و من یظهره الله آن را کامل خواهد کرد. البته این اكمال، نه در جهت ظاهری بلکه فقط از نظر روحانی به شکل کتاب دیگری خواهد بود و اعتقاد بر این است که ایقان، تداوم بیان است" (انوار هدایت ص ۵۸۸).

توضیح آنکه حضرت اعلیٰ نزول بیان را بر مبنای ۳۶۱ باب قرار داده اند یعنی هریک از دو کتاب بیان فارسی و عربی مشتمل بر ۱۹ داحد و هر واحد ۱۹ باب است (۱۹ در ۱۹ می شود ۳۶۱) می باشد ولی بیان عربی تا آخر واحد یازدهم نازل شده و بیان فارسی تا آخر باب دهم از واحد نهم. سیاق هریک از قسمت های (هر باب) بیان فارسی چنین است که ابتدا عنوان مطلب، مختصراً به عربی بیان می شود و سپس به فارسی آن موضوع را توضیح می دهند و قسمت فارسی چنین آغاز می شود: "مُلَخَّصٌ این باب آنکه..." یعنی خلاصه و جوهر و چکیده مطالب این باب این است که... و سپس مضمون بیان عربی ابتدای باب را توضیح می دهند و در ادامه، به شرح و بسط و اغلب با ذکر مثال می پردازند. کتاب ایقان هم به همان سبک و سیاق می باشد یعنی ابتدای هریک از دو باب کتاب ایقان با یک بیان عربی شروع می شود و بعد قسمت فارسی چنین آغاز می گردد "جوهر این باب آنکه..."

حضرت اعلیٰ در باب ۱۶ واحد ۳ بیان فارسی به نزول کتاب ایقان، قبل از اظهار امر علنی جمال قدم، چنین بشارت می دهند: "و اگر ظاهر شود و نشناساند کسی را نفس خود، بیانی که او مرتب فرماید، مثل شمس است در بین کواکب و این در وقتی است که کل را در حجاب بیند. چنانچه نقطه بیان سه تفسیر بر قرآن نوشت."

پرسش های جناب خال که به خط خود ایشان مرقوم شده در بین صفحات ۴۰ و ۴۱ کتاب خاندان افنان (تألیف جناب محمد علی فیضی طبع طهران، ۱۲۷ بدیع) چاپ شده و عمدتاً شامل این موضوعات است:

- ۱- مفهوم روز قیامت و لقاء الله (اگر قیامت همین دنیا باشد، مجازات و مکافات چه می شود؟)
- ۲- باورها در باره علائم تولد و ظهور موعود و عدم تطابق آنها با تولد از شکم مادر.
- ۳- مسأله تحریف کتب مقدسه و بشارات به ظهور بعد و رجعت پیغمبر و ائمه و خاتم النبیین و قیام مردگان و مطالبی نظیر این ها و این که چطور می توان معنا و تعبیر درست آن را دریافت.
- ۴- سلطنت و قدرت و غلبه قائم .

\* منابع و مآخذ در متن ذکر شده اند. سوره های قرآنی و آیات مربوطه به این صورت درج گشته اند، مانند: (بقره: ۱۴۶)، (شعراء: ۴۵) و ...

## نکات باب اول کتاب مستطاب ایقان

در باب اول، روش صحیح تحری حقیقت و شناخت و پرهیز از تقلید، و در باب دوم موضوع سلطنت مظهر موعود و بسیاری مسائل و معضلات دیگر را تشریح می فرمایند.

بند ۱- " بِسْمِ رَبِّنَا الْعَلِيِّ الْأَعْلَى " (مضمون بیان مبارک): به نام ربّ علیّ اعلیّ ی ما، این بابی که ذکر می شود در تبیین این است که بندگان هرگز به ساحل دریای عرفان نخواهند رسید، جز با دست کشیدن کامل از تمام آنچه که در آسمان ها و زمین است. ای اهل زمین، پاک و مقدس نمایند نفس های خود را، شاید برسید به مقامی که خداوند برای شما مقدر فرموده و داخل گردید البته، در سراپرده ای که خدا آن را در آسمان بیان برافراشته.

### توضیحات:

آغاز کلام الهی با نام پروردگار بلند مرتبه است که ضمناً اشاره به حضرت ربّ اعلیّ می باشد و نیز یاد آور معبود مذکور در عبارت سجده در نماز اسلام: "سبحان ربی الاعلیّ و بحمده" حضرت اعلیّ معبود مسجود در دوره اسلام هستند.

باب اول کتاب ایقان در باره شرایط تحری حقیقت است و آن انقطاع کامل و کنار گذاشتن همه دیده ها و شنیده های قبل است. راه رسیدن به شناسایی و عرفان الهی که همان عرفان مظهر امر است نشان داده می شود. ایمان عبارت از عرفان به علاوه عمل است. ایقان عبارت از ایمان به علاوه درک حقیقی و درونی جزئیات. ایمان در معرض امتحان است ولی با ایقان، احتمال بیشتری دارد که فرد از امتحان به سلامت بگذرد.

**مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ**: تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند.

**اهل زمین**: افراد عادی شامل مؤمنین و غیر مؤمنین.

**اهل آسمان ها**: نفوس مقدسه، شامل مظاهر مقدسه قبل، ائمه، اولیای الهی و نیز ارواح شهداء و مؤمنین برجسته. حضرت اعلیّ می فرمایند "إِيَّاكَ إِيَّاكَ أَنْ تَحْتَجِبَ بِالوَاحِدِ الْبَيِّنِيَّةِ (منظور از واحد اول بیان، خود حضرت اعلیّ و هیجده حرف حیّ)، و واحد بیانیّه، به منزله ائمه قبل اند. چنانچه خود حضرت در بیان فارسی می فرماید: بلکه جسد این حروف به مقام روح ائمه قبلند. مع ذلک می فرمایند به این حروف، از آن شمس حقیقت (حضرت بهاءالله) مُحْتَجَبِ نمانید." (ص ۲۱۳ مائده آسمانی جلد ۷)

سماء بیان: آسمان کلمات الهیه، دیانت بیان، که در آن زمان حضرت بهاء الله یکی از پیروان آن شناخته می شدند. امید است بندگان، پس از انقطاع کامل به عرفان مظهر امر و مقامات عالیه ای که در کتب مقدسه و کلمات الهیه به آن بشارت داده شده فائز شوند.

"إِلَّا بِالْإِنْقِطَاعِ الصِّرْفِ": جمال قدم می فرمایند: سؤال از انقطاع شده بود. معلوم آن جناب بوده که مقصود از انقطاع، انقطاع از ما سوی الله است یعنی ارتقاء به مقامی جوید که هیچ شیئی از اشیاء در آنچه ما بین سموات و ارض مشهود است، او را از حق منع ننماید یعنی حب شیئی و اشتغال به آن او را از حب الهی و اشتغال به ذکر او محجوب ننماید... باری مقصود از انقطاع، اسراف و تلف اموال نبوده و نخواهد بود بلکه توجه الی الله و توسل به او بوده و این رتبه، به هر قسم حاصل شود و از هر شیئی ظاهر و مشهود گردد، اوست انقطاع و مبدأ و منتهای آن." (مائده ج ۴ ص ۲۶) "بشوی اوراق اگر همدرس مایی..."

بند ۲- جمال قدم می فرمایند: بگو ای عباد، آنچه از قبل إصغاء نموده اید اکثری از آن مجهول و موهوم بوده. باید قلوب و آذان از آنچه شنیده و ادراک نموده پاک شود تا محل تجلیات مالک آیات و مشرق بینات گردد." (آثار قلم اعلی ج ۷ ص ۱۹۲) و نیز می فرمایند "تا بر کذب قبل آگاهی نیابی بر صدق این یوم بدیع گواهی ندهی." (آثار قلم اعلی ج ۶ ص ۲۴۴) و نیز "هزار سنه او آزید، آن نفوس موهومه، شخص موهومی را در مدینه موهومه معین نموده و به او عاکف و بعد از ظهور نیر اعظم، قلیلی خرق حُجُبَاتِ اوهام نمودند و ما بقی به همان اوهام باقی... آنچه در دست اهل فرقان از قبل بوده، جمیع را به این فقره مذکوره قیاس نمایند." (همان ص ۹) و نیز می فرمایند: "امر الهی چون صبح نورانی ظاهر و لائح بوده. این که بعضی از ادراک او محتجب مانده اند، نظر به آن است که گوش و قلب را به آرایش کلمات ناس آلوده اند و إلا اگر ناظر به اصل میزان معرفت الهی باشند، هرگز از سبیل هدایت محروم نگردند" (مائده ج ۷ ص ۵) و همچنین: "به سه چیز دیدار دست دهد و رستگاری پدیدار گردد: پاکی دل و دیده و پاکی گوش از آنچه شنیده. (دریای دانش ص ۱۰۶)

**شؤونات عَرَضِيَّة:** اموری که خارج از فطرت و ذات انسانی است. شؤون فانیه. عرض در مقابل جوهر قرار دارد. جوهر ویژگی های ذاتی است. عرض، ویژگی هایی است که عارض می شود. یعنی به ذات و اصل، اضافه می شود.

**سُبُحَاتِ جَلال:** شؤون و حالات و اموری است که مانع از اقبال نفوس به مظهر امر می گردد و این شؤون و امور، مربوط به مسائل مهم و مجلله و روحانی یعنی مربوط به دین و شریعت است. مثل بعضی عبارات کتب مقدسه و اصطلاحات و معانی متصوره بر آنها مثل خاتم النبیین یا آیات مربوط به بشارات به یوم موعود و یا اعتقاد به صعود

حضرت مسیح به آسمان و نیز نزول آن حضرت از آسمان به صورت ظاهری و یا علمای دین. این حجبات، سبحانی و نورانی هستند ولی برخی حجبات دیگر هم وجود دارد که مربوط به دین نیست. این ها موانع و حجبات ظلمانی هستند. مثل تعصبات، جهل، غرور، حب جاه و مقام و شهرت. سبحات، جمع کلمه سُبْحه است و با سبحان و سبحان الله هم ریشه است. سُبْحه به معنای دانه تسبیح هم می باشد که شفاف است و نور از آن عبور می کند. سبحات جلال یا پرده های نورانی مواردی هستند که به علت عظمت و بزرگی و مقام ظاهری آن سبب احتجاب خلق می شوند. و منظور، ظنوناتی هستند که در قلب و ذهن ما ایجاد می شود و به سبحات جلال مربوط است نه این که خود آن سبحات جلال مشکلی داشته باشند بلکه این برداشت ماست که مانع درست می کند.

اصطلاح سبحات جلال در حدیث کَمیل نقل شده. کمیل بن زیاد که از یاران حضرت علی (ع) بود نقل کرده که از حضرت پرسید: حقیقت چیست؟ حضرت پاسخ دادند تو را با حقیقت چه کار؟ عرض کرد مگر من از اصحاب خاص شما نیستم؟ حضرت پاسخ دادند حقیقت کشف سبحات جلال است بدون اشاره (کنار زدن و دریدن پرده های عظمت، بدون مساعدت- از ترجمه حضرت ولی امرالله در کتاب رمز و راز ص ۲۹۸). یعنی بتوانی پرده های نورانی که روی حقیقت را پوشانده کنار بزنی و با حواس ظاهری نمی توان این کار را کرد. (و به نظر جناب اشراق خاوری من غیر اشاره یعنی عدم تفکر در ذات حق تعالی. زیرا اگر تفکر شود یعنی محدود شده و هر محدودی قابل اشاره حسّی است.) کمیل از این پاسخ قانع نمی شود و عرض می کند بیشتر توضیح دهید. حضرت، تعاریف دیگری هم از حقیقت - که همان حقیقت مظاهر مقدسه و اولیای الهی است بیان می فرمایند ولی هر بار کمیل تقاضای توضیح و تعریف دیگری می کند تا پنج تعریف از حقیقت بیان می فرمایند: مَحْوُ الْمَوْهُومِ وَ صَحْوُ الْمَعْلُومِ (موهومات را نابود کن و به معلوم توجه کن) ، هَتَكَ السِّرَّ، عِنْدَ غَلْبَةِ السَّرِّ (وقتی که سرّ الهی ظاهر است، پرده را پاره کن) ، جَذْبُ الْأَحْدِيَّةِ بِصِفَةِ التَّوْحِيدِ ، مَعَ عَلَيْهِ السَّرِّ (مجذوب احدیه باش که دارای صفت توحید است با وجود این که سرّ پنهان است) ، نُورٌ أَشْرَقَ مِنْ صُبْحِ الْأَزَلِّ ، فَيَلْوُحُ عَلَى هَيَاكِلِ التَّوْحِيدِ آثَارُهُ (نوری که از صبح ازل- مظاهر امر- تابیده و بر همه ممکنات آثارش معلوم است) [این تعریف پنجم را در بند ۱۰۹ نقل می فرمایند.] کمیل بعد از این پنج تعریف باز هم تقاضای توضیح بیشتر می کند که حضرت امیر می فرمایند : إِطْفِ السَّرَّاجِ فَقَدْ طَلَعَ الصُّبْحُ (چراغ را خاموش کن که صبح دمید و شمس طلوع کرد. اشاره به این که در حالی که مظهر حقیقت یعنی حضرت علی در مقابل توست، می خواهی با توّسل به نور شمع- توضیحات و استدلالات و کلمات- خورشید را بشناسی؟ و نیزر. ک. بند ۱۰۹)

گاهی اشاره به معنی سخن مجازین است که در مقابل عبارت، به معنی سخن راستین- صریح- قرار می گیرد. (ر.ک. رمز و راز ص ۳۲۸)

" زیرا اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال و افعال عباد را از عالم و جاهل...": حضرت بهاءالله می فرماید: معرفت منوط به عرفان نفس عباد بوده که به بصر و قلب و فطرت خود، حق را ادراک نمایند چه که تقلید، کفایت ننماید؛ چه در اقبال و چه در اعراض. اگر به این مقام اعلی فائز شوی به منظر اکبر که مقام استقامت و مجاهدۀ فی الله است، واصل خواهی شد. (امرو خلق ج ۱ ص ۱۴)

در قرآن کریم هم به تحری حقیقت توصیه شده از جمله در سوره زُمُر آیه ۲۱: به این مضمون که بشارت بده به آن دسته از عباد که کلام را می شنوند و پس از آن، از بهترین کلام پیروی می کنند. خدا آنان را هدایت کرد.

به طور خلاصه در روش شناسایی حقیقت: ۱- باید سؤالات درست مطرح کرد. سوال باید ارتباط کیفی با موضوع داشته باشد. ملاک و میزان ما صحیح باشد. ۲- اثبات یک دیانت خاص، اثبات همه ادیان است و آنچه قبلا باعث کینه و اختلاف بوده، با این روش، عامل وحدت بخش می شود.

بند ۳- جمال قدم از ابتدای کتاب ایقان با به کار بردن تشبیهات بدیع، معانی کلمات نازله در کتب مقدسه قبل را به طور ضمنی روشن می فرماید. "غمام مکرمت، مرتفع": رحمت الهی به ابر تشبیه شده. این رحمت مانند ابر پر باران همه جا را می پوشاند و رحمت الهیه که همان ظهور مظهر امر جدید است نازل می شود. و نیز: "شمس غیب از افق قدرت، ظاهر": مظهر ظهور به خورشید تشبیه شده که از عالم غیب با قدرت الهی به عرصه شهود می آید. تا زمانی که ظاهر نشده غیب است و بعد از ظهور، شهود.

### معانی لغات)

لقاءالله: ملاقات و دیدار خدا که در کتب مقدسه ذکر شده. عبارت از ایمان و ملاقات مظهر امر اوست.

أعالی: بزرگان، نخبگان، اشراف

أدانی: رعایا، عوام، مردم طبقه پایین

أوان: زمان ها

أبواب: درها، جمع باب

غمام: ابر

سُرادق: خیمه

تفصیل: توضیح مفصل، شرح

مسطور: نوشته شده

بند ۴- در این قسمت جمال قدم سه موضوع را موجب ابتلا و گرفتاری مظاهر امر می شمارند: یکی اعتراض یعنی رد کردن و مخالفت سخت با دعوی مظهر امر. یعنی مردم به سخنان و اعمالی متوسل می شوند تا نشان دهند با او مخالفند و از دعوی او ناخشنود می باشند. دیگری انکار یعنی قبول نکردن و نفی حقانیت ادعای او و سوم احتجاج یعنی حجت و دلیل آوردن. با وجود این که ظاهراً حجت خواستن، حق مردم است ولی برای مظهر امر یک ابتلا است زیرا شایسته رتبه او نیست. او خودش دلیل خودش است. بخصوص که ناس هر روز امری را بهانه قرار می دهند و به یک دلیل که همان آیات الهی است و به صرف فضل آن را تأیید نموده، قانع نمی شوند.

جمال قدم می فرمایند: "ظلمی فوق این در عالم الهی نه که جمال قدم به دون خود، استدلال بر حقانیت خود نماید بعد از آنکه چون شمس در قطب زوالِ سماء لایزال مشهود و لائح است." (مائده آسمانی ج ۷ ص ۱۳)

" یا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ " (یس: ۳۰): ای دریغا بر بندگان که ایشان را هیچ رسولی نمی آید مگر آنکه او را استهزاء کنند.

" وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ " (غافر: ۵): هر امتی کوشیدند که رسولشان را بگیرند (اذیت کنند) و با او به باطل مجادله کنند تا به این وسیله حق را باطل جلوه دهند. منظور از رسول همان موعود دیانت است نه خود پیامبر قبلی. زیرا وقتی مردم به پیامبری ایمان آورند که دیگر با او مجادله نمی کنند. مثلاً حضرت محمد موعود مسیحیان بودند و آنها با ایشان مخالفت ورزیدند و این سنت همیشگی است. در سوره مومنون آیات ۴۳ و ۴۴ و پس از آنکه از فرستادن پیامبران صحبت شده می فرماید اجل هیچ امتی زودتر یا دیرتر نمی شود. سپس فرستادیم پیامبران خود را پی در پی. (معنی اجل) هر وقت رسولی برای امت خودش آمد او را تکذیب کردند و ما هم آن امت ها را پی در پی (یکی یکی) هلاک کردیم (به جهنم فرستادیم) و آنها را مایه عبرت قرار دادیم و سپس موسی و برادرش هارون را فرستادیم...

تقریر: بیان شفاهی

بنده- "اولوالأفئده": یعنی صاحبان قلوب پاک. قلبی که از زنگار اوهام و آلودگی های این جهان چنان پاک شده که انوار ساطعه از شمس حقیقت را در اعلا درجه ممکن در عالم خلق دریافت و منعکس می کنند. حضرت اعلی در کتاب بیان فارسی چهار رتبه ایمانی برای مومنان به ظهور خود بیان می فرماید: پایین ترین رتبه کسانی اند که آن حضرت را باب قائم و واسطه بین امام و خلق می دانند و این عقیده آنها پذیرفته شده و جزء مومنین هستند. این گروه لقب اولوالاجساد گرفتند. عده دیگر از لحاظ ایمان به رتبه بالاتری صعود کرده، آن حضرت را

امام دوازدهم و قائم می دانستند. عقیده آنها هم مورد قبول بوده و لقب اولو الأنفس (صاحبان نفس ها) گرفته اند و اشخاص مخلصی که مراتب ایمانی قوی تری داشتند ، آن حضرت را رسول الهی می دانستند . به آنها لقب اولو الأرواح (صاحبان روح ها) دادند. به افراد برجسته که آن حضرت را مشیت اولیه و به عنوان ظهورالله می دانستند و ایمان کامل نیز همین است ، لقب اولو الأئمه دادند و فرموده اند برای این رتبه حد و حدودی نیست. (نقل از ص ۱۶۱ جزوه مطالعه آثار ۸ معارف عالی در باره باب ۱۰ واحد ۳ بیان فارسی)

"سوره هود" : سوره یازدهم قرآن کریم که شرح حال انبیاست.

"فطرت اصلیه" : سرشت و طبیعت بنیادی انسان، عقل سلیم. فطرت اصلیه یکی است. در افراد مختلف مغایرتی ندارد. افراد با فطرت سالم به دنیا می آیند ولی به تدریج آن طبیعت اصلی و حق جو را از دست می دهند. فطرت ثانوی پیدا می کنند که خوبی را بدی می بیند و بدی را خوبی. این طبیعت ثانوی دیگر انسان را هدایت نمی کند.

"بدایع امور انبیاء" : بدایع جمع بدیعه به معنی شگفتی. کارها و گفتار انبیا ، بدیع و شگفت است.

أنفُسٍ مُّجَرَّدَه: نفوس پاک و منزّه

کلمات نفی: منکرین ، معرضین

حکمت لا یرال : معرفت همه جانبه و پایدار

مائدةٌ مُّنزَله : نعمت نازل شده، آیات الهی

ذی الجلال : خداوند صاحب جلال

بند۶- جناب اودوشفر در کتاب راست را کژانگاشته اند ، برای مخالفت هایی که با امر الهی صورت می گیرد، فواید و نتایج سودمندی برمی شمارند از جمله این که مومنان در دین خود بیشتر تفکر و بررسی می کنند و نیز خیری در لباس شراست و باعث انتشار امر می شود. هر وقت نور شدیدتر است سایه هم پررنگ تر است. یعنی مخالفت ها نشانه عظمت ظهور هم هست.

أقران : قرن ها

بند۷- " و از جمله انبیا نوح بود که ۹۵۰ سال نوحه نمود " : (اشاره به آیه ۱۴ سوره عنکبوت) " سنوت مربوط به زندگی و عمر حضرت نوح، از نوع سال هایی که ما می شماریم نبوده است و از آنجا که در آثار مبارکه بیان نشده است که این نحوه اشاره به سال های عمر آن حضرت، به معنی دوره شریعت اوست، ما نمی توانیم این موضوع را به این صورت تعبیر و تفسیر نماییم. (انوار هدایت ص ۶۱۹ ترجمه از بیان حضرت ولی امرالله)



حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرمایند: " هو الله ای بنده جمال ایهی، آنچه ذکر امتداد حیات سلف است، امری است اعتباری نه به حسب اصطلاحی در این ایام. زیرا در ازمنه قدیمه، سنین مختلف بوده. بعضی یک دوره ماه را یک سال می شمردند و بعضی یک دوره آفتاب را و همچنین دوره هر یک از کواکب سیاره را یک سال می نامند. مثلاً سنه قمری، سنه شمسی، سنه زهره، سنه عطاردی، سنه مریخی، سنه مشتری، سنه زحلی که عبارت از مدت دوره این کواکب است و الا ایام حیات همین است که واضح و پدید است. نهایت آنکه اجسام پیشینیان از جهت معیشت بسیطه، قویه بوده و بنیه شدیدتر. " (مائده ۲ ص ۷۲) و نیز می فرمایند: ولی آنچه در خصوص عمر های طولانی در بعضی کتب و حکایات است، به اصطلاح و قواعد دیگری بوده. مثل این که طول سلسله و عائله ای را به اسم شخص می نوشتند ولی بعد مردم دوام عائله ای را طول عمر شخص می فهمیدند. (همان. ص ۷۳) نظر شخصی: این اعداد بزرگ شاید کنایه از عظمت و شدت و یا دشواری اموری باشد که در زمان ظهور رخ می دهد. یا در تاریخ شفاهی در پی نسل های زیاد دهان به دهان گشته و غلو شده تا جذاب تر شود. به هر حال چه در قرآن و چه در ایقان، چون هدف اصلی چیز دیگر است، ذهن مخاطب معتقد به آن را درگیر این مسائل ثانوی نکرده اند.

" احدی او را اجابت نمود: " در کلمات مکنونه فارسی می فرمایند: " حال احدی را بر آن عهد قائم نمی بینم " می تواند به این معنی باشد که واقعاً مؤمن باشد موجود نبوده یا تعداد مومنین خیلی قلیل بوده و یا مومنان از طبقات پایین جامعه بوده اند که معمولاً شهروند محسوب نمی شده اند.

" در هر مرتبه بداء شد. " گویند خدا به حضرت نوح فرمود دانه خرمايي بکارد. هر وقت درخت شد و محصول داد عذاب خدا بر مَعْرضان نازل می شود. این مدت ۴۰ سال طول می کشد. بعد از این مدت، خدا دوباره فرمود میوه این درخت را بخورد و دانه اش را بکارد و برای بار سوم هم چنین شد که مجموعاً ۱۲۰ سال شد. یعنی در هر مرتبه وعده الهی به تأخیر افتاد. " بداء در لغت به معنی تغییر پذیرفتن حکم و یا پیدا شدن رأی جدید در مقابل رأی قدیم است. در اصطلاح بهایی بداء عبارت است از تغییر شریعت قبلی و ظهور پیغمبر جدید با احکام و قوانین جدید که کل نشانه قدرت و فضل الهی است. از نظر شیعه بداء وقتی است که خداوند وعده ای بدهد و به آن وفا نکند. اهل سنت به بداء عقیده ندارند. (۱۹ هزار لغت) شاید اشاره ای به مهلت و فرصت دادن به بندگان باشد. از جمله مصادیق بداء در ادوار قبل این بود که قبل از تولد حضرت مریم منتظر بودند پیامبر الهی متولد شود و ایشان دختر بودند و بداء به این صورت بود که فرزند ایشان یعنی حضرت مسیح مظهر امر شدند. جناب فاضل مازندرانی در اسرار الآثار ج ۲ می نویسند در امر بدیع هم بداء واقع شد یکی در وعده حضرت اعلی در مورد قیام قائم در

کربلا و دیگری در مورد ظهور سلطان عادل در ارض طاء که قرار بود محمد علی شاه باشد. حضرت اعلی در باب سوم واحد چهارم بیان فارسی می فرمایند که بدای خلق از عجز می گردد و بدای او (خدا) از قدرت و بدا را به معنی نسخ احکام توسط مظهر امر ذکر می کنند.

"وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ..." (هود: ۳۸ و ۳۹): هر گاه بر او جماعتی (از بزرگان) از قومش می گذشتند او را استهزاء می کردند. او گفت: اگر ما را استهزاء کنید ما هم شما را استهزاء می کنیم همچنان که شما مسخره می کنید. به زودی خواهید دانست.

" رَبِّ لَا تَذِرْ عَلَيَّ الْاَرْضِ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ دَيَّارًا " (نوح: ۲۶): پروردگارا بر روی زمین از کافران هیچ کس را باقی مگذار. با توجه به رأفت بی نهایت مظاهر مقدسه نسبت به بندگان که مانند پدر برای مردم هستند، این دعا از زبان ایشان می تواند از قول مومنین باشد. یا از جنبه بشری مظهر امر. در آیه بعد می فرمایند اگر آنها را باقی گذاری بندگان تو را گمراه می کنند.

حضرت ولی امرالله در تویق اپریل ۱۹۵۷ از اصطلاح کشتی نوح استفاده می فرمایند: این نظم بدیع... به بنای سفینه نجات عالم انسانی به تدریج و به کمال شدت و قوت مشغول است. در حالی که نسل ذاهل و غافل کنونی از حقیقت آن بی خبر و به قهر و غضب الهی گرفتار است و این همان سفینه ای است که ید قدرت الهی برای نجات و رهایی جامعه بشری مقدر فرموده. بشری که قسمت اعظم آن در امواج خروشان شرور و مفاسدی که در اثر انحرافات و سیئات اعمال خویش ایجاد نموده مستغرق خواهد گردید.

"وادی ایمن" سرزمین مقدسی است در سمت راست کوه طور که در آن سرزمین به حضرت موسی وحی رسید. در اصطلاح صوفیه طریق تصفیة دل است و اشاره به معرفت الهیه و ایمان و عرفان است.

سُخْرِيَّة: مسخره کردن

بند ۸- "امتحانات الهیه همیشه ما بین عباد بوده": حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرمایند خدا بندگان را امتحان می فرماید نه بندگان خدا را: " هو الله يا مَنْ اِمْتَحَنَ مَنْ هُوَ مِيزَانُ الْاِمْتِحَانِ. حکایت کنند که روزی حضرت امیر علیه السلام بر لب بامی بود. شخص بیگانه ای عرض نمود: یا علی مطمئن به حفظ و حمایت و صیانت حق هستی؟ فرمودند: كَيْفَ لَا. وَ اَنَا اَوَّلُ مُؤْمِنٍ بِاللّٰهِ. (چگونه نباشم در حالی که من اولین مومن به خدا هستم؟) عرض کرد: پس اعتماد بر حفظ حق نما و خود را از لب بام فرو انداز. فرمودند: هر عالی، دانی (پایین مرتبه) را باید

امتحان نماید. نه هر کس در هر جا. (مکاتیب ۸ ص ۲۱۷) و نیز می فرمایند: امتحانات و افتتانات مخصوص این عالم است. در عالم ملکوت چنین امتحاناتی نخواهد بود. (انوار هدایت ص ۲۵۷)

" الم . أ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؟ " ( عنکبوت: ۲): اَلِف، لَام، مِیم. (:از حروف مُقَطَّعَةُ قرآن است که معانی رمزی دارد و از جمله اشاره به ظهور موعود اسلام است. به ضمیمه ۱ و ۲ مراجعه شود.) آیا مردمان پنداشتند که وا گذاشته می شوند (به حال خود) اگر که (فقط به زبان) بگویند ایمان آوردیم و ایشان (دیگر) امتحان کرده نمی شوند؟ و در آیه بعد می فرماید خدا کسانی را که قبل از این گروه (مسلمین) بودند هم امتحان کرد (با فرستادن رسولان) تا معلوم بدارد چه کسی صادق است و چه کسی دروغگوست.

ایمان زبانی و ظاهری کفایت نمی کند و همه مردم، چه مومن و چه مُعرض در معرض امتحانند. امتحان در لغت به معنی به محنت و سختی افکندن است. در قرآن کریم ذکر امتحان و فتنه و بلا، مقارن ظهور پیامبر است. "امتحانات و موانع در زبان یونانی از ریشه کلمه ای است که به معنی قالبِ چوبی دام (تله) است یعنی یک مانع که باعث می شود شخص سبکدوری خورده فرو افتد." (راست را کز انگاشته اند؛ ص ۲۹)

إحتراز: دوری جُستن      إِدبار: پشت کردن ، روی گرداندن ، سیه روزی

قَمِیصِ نَفی : لباسِ عدمِ ایمان      طیب : بوی خوش

خَلعِ إِبثات : لباسِ ایمان      شَقاوت : بد بختی

بند ۹- حضرت ولی امر الله می فرمایند: "در آثار مبارکه راجع به تاریخ واقعی حیات پیامبران گورِ آدم، مطلبی وارد نشده است. بنا بر این برای ما مقدر نیست تاریخ مشخصی را ذکر کنیم فعلا می توانیم آنچه را که تاریخ دانان صحیح تلقی می کنند بپذیریم. بدیهی است از بابت صحت تواریخ منسوب به حضرت محمد و حضرت اعلی و حضرت بهاء الله اطمینان خاطر داریم. (انوار هدایت ص ۶۳۳)

" وَ لَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ إِلَّا خَسَارًا " (فاطر: ۳۹): کفر کافران چیزی را برای آنها نمی افزاید جز زیان کاری را. قبل از آن می فرماید: اوست که شما را خلائف (جانشینانِ امم و ادیانِ قبل) کرد در ارض (ارضِ دین). پس هر کس کفر ورزید کفرش بر او باد...

"چه مقدار بلایا که به مثل غیث هاطل بر آن حضرت بارید." حضرت ولی امرالله می فرمایند: مظاهر الهیه تحمل بلایای شدیده فرموده اند و به همین صورت نیز تمام مقدسین و شهداء و همان گونه که حضرت بهاءالله در یکی از ادعیه جمیله می فرمایند: همواره خون دل خوردند. (همان. ص ۷۳۱)

أو أزیّد : یا زیادتر  
إهتمام : کوشش

غیث : باران  
إغماض : چشم پوشیدن (از حقیقت)

هاطل : ریزان

بند ۱۰ - "چند مرتبه غیبت اختیار فرمود." : حضرت صالح بر اثر اعراض و اعتراض قوم از میان مردم کناره گرفت و نوشته اند پس از مدتی غیبت، قوم صالح او را نشناختند و از او نشانی ها خواستند تا تصدیق کنند که او همان صالح است زیرا شمایلش تغییر کرده بود. (قاموس ایقان ج ۱ ص ۵۱۶)

اغلب مظاهر مقدسه و اولیای الهی این دوره کناره گیری از خلق و غیبت را داشته اند. حضرت محمد به غار حرا تشریف می بردند. جمال قدم ۲ سال به کوه های سلیمانیه تشریف بردند. حضرت ولی امرالله نیز در آغاز دوره ولایت امرالله چند ماهی را به سوئیس تشریف بردند و برای تقویت قوای روحانی برای اداره امرالله و تسکین آلام ناشی از صعود حضرت عبدالبهاء به راز و نیاز با حق پرداختند.

داستان حضرت صالح به این نحو است که سرانجام قوم او گفتند چنانچه معجزه ای انجام دهد او را قبول می کنند به این ترتیب که شتر ماده ای (ناقه) از دل کوه بیرون بیاید که مردم از شیر او استفاده کنند و بچه ای هم داشته باشد. حضرت پذیرفت مشروط بر آنکه چشمه آن شهر، یک روز متعلق به اهالی باشد و یک روز هم آب آن مختص شتر باشد. مردم پذیرفتند و معجزه صورت گرفت ولی بعد مردم شروع به نارضایتی کردند که چرا یک شتر این همه آب داشته باشد. (حسادت به مظهر امر و کینه به مقام و جایگاه او) و آن شتر را پی کردند یعنی کشتند و بعد از آن بچه شتر به صحرا فرار کرد و بعد صیحه یعنی صدای بلندی مثل رعد و برق از آسمان آمد و مردم ناسپاس را هلاک کرد.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: " ناقة صالح نفس مقدس صالح بود و از این معانی که پستان رحمانی آن وجود مبارک است، رزق روحانی و کبن روحانی نازل. اما نفوس خبیثه آن ناقة الهیه را پی نمودند و انکار کردند و تکذیب نمودند و به عذاب الیم حرمان و کفران و طغیان گرفتار شده و به هلاکت ابدی افتادند و اما آن چشمه، چشمه حیات این جهان بود. و من الماء کل شیء حی... آن قوم عنود خواستند که زندگانی این جهان فانی به

تمامه شایان ایشان باشد. لهذا به انکار و استکبار و اذیت و اضطهاد قیام کردند و آن ناقة الهی را پی نمودند و چون آن ناقة الهی را انکار کردند، نتیجه و اثر آن حضرت از میان آن قوم خروج نمود و غائب گردید. این است که مذکور است که نتیجه ناقة (بچه او) رو به کوه و صحرا نهاد. (مائده آسمانی ج ۲ ص ۹۹)

"وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ" (هود: ۶۱): و به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم. گفت: ای قوم خدا را پرستید. برای شما خدایی غیر او نیست.

"قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا أَلَيْهِ مُرِيبٌ" (هود: ۶۲): گفتند ای صالح، به راستی که قبل از این (که ادعای پیامبری کنی) مایه امید ما بودی. آیا ما را نهی می کنی از این که پرستیم آنچه را که پدران ما می پرستیدند و ما نسبت به آنچه تو ما را به آن فرا می خوانی در شک و تردید هستیم.

صیحه: صدای بلند، عذاب آسمانی، فریاد بلند مظهر امر که مردم را به حق فرا می خواند. لقب لوح مبارک سلطان ایران که توسط جناب بدیع ارسال شد.

شریعه: دیانت، محل برداشت آب از رود یا نهر

بند ۱۱- "جمال خلیل": خلیل به معنی دوستِ صدیق است. گویند حضرت ابراهیم دارای ثروت زیادی بودند به طوری که چهار هزار سنگ که هر کدام قلابه ای از طلا داشت، نگهبان گله های او بودند. ملائکه به خدا گفتند چرا این ابراهیم را دوست خود قرار داده ای؟ به هر کس چنین ثروتی بدهی تو را عبادت می کند. خدا فرمود: او را امتحان کنید و به ملائکه فرمود دو تن از زاهدترین افراد خود را برگزینند. جبرئیل و میکائیل انتخاب شدند و در دو طرف أحشام قرار گرفتند. یکی از آنها با صدای دلنشین گفت: سَبَّوحٌ قَدَّوسٌ. و دیگری خواند... رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرَّوحِ. ابراهیم از حلاوت این بیان از هوش رفت و وقتی به هوش آمد گفت: یک سوم ثروتم را می دهم که دوباره این آیات را بخوانید. این کار سه بار تکرار شد و برای بار چهارم چون دیگر ثروتی نداشت گفت خودم بنده شما می شوم تا یک بار دیگر بخوانید. ملائکه گفتند خدایا خوب دوستی انتخاب کردی. از حضرت نقطه اولی نقل است که فرمودند منظور از ملائکه در این ذکر، شمس مقدسه اند و از روح، حقیقت بندگان مومن است (اقتباس از جزوه ادکار)

نام پدر حضرت ابراهیم در تورات، تأرخ و در قرآن آزر است. علت این تفاوت این است که در نظام خویشاوندی آن دوره، عمو همان نقش و احترام پدر را داشته و پدر حضرت ابراهیم در خوردسالی ایشان فوت می کند و عمویشان سرپرستی حضرت را به عهده می گیرد.

"إِلَّا الَّذِينَ هُمْ انْقَطَعُوا بِكُلِّهِمْ إِلَى اللَّهِ..." (بیان جمال قدم): مگر کسانی که کاملاً از همه چیز منقطع شدند و به خدا توجه نمودند و با دو بال یقین به جایگاه بلندی پرواز کردند که خدا آن را از ادراک عالمیان برتر قرار داده.

عَلَمٌ هُدًى : پرچم هدایت      بَلَدٌ : شهر، سرزمین      تَفْصِيلٌ : شرح مفصّل

بند ۱۲ - "عصای امر" : در داستان حیات حضرت موسی مذکور، هنگامی که آن حضرت، فرعون را به امر الهی دعوت نمود او اعتراض کرد و به ساحران که همان روحانیان زمان بودند گفت که با موسی مقابله کنند. آنها ریسمان های خود را به زمین انداختند و آن طناب ها به شکل مار در آمد. حضرت موسی هم عصای خود را به فرمان الهی بر زمین انداخت و به شکل اژدهای بزرگی ظاهر شد که آن حبال را بلعید. مقصود از حبال ساحران، همان ادله و استدلال های آنان بود و مقصود از عصا که مانند اژدها شد و آن مارها را بلعید، دلایل قوی و الهی مظهر امر بود که بر ادله باطل علما پیروز شد. عصا در واقع همان عصای شبانان است که برای هدایت و حفاظت گله از آن استفاده می کنند و رمزی از این است که پیامبران، شبانان عالم انسانی هستند. در اینجا جمال قدم می فرمایند که آن عصا در حقیقت، امر الهی بود که بر همه عالم فائق آمد.

"بیضای معرفت" : بیضاء اشاره به این است که حضرت موسی هرگاه دست خود را از یقه لباسش بیرون می آورد نور سفیدی از آن می درخشید. مقصود از نور، نور معرفت و شناخت است.

"فاران محبت الهیه" : فاران، سرزمینی در شرق سینا است که بنی اسرائیل از آن عبور کردند و نیز نام کوه مقدسی است که خدا در آن بر حضرت موسی تجلی کرد. تعبیر به محبت از آن جهت است که محبت خدا به بندگان سبب شد که حضرت موسی را از فاران و سرزمین مقدس برای نجات قوم و بندگان بفرستد.

"أثمار شجرة وفا" : خدا با بندگان عهدی بسته که به موعود دیانت ایمان آورند و میوه درخت وفای به عهد و میثاق الهی، همین ایمان به مظهر امر جدید است.

"فرعون و ملاً او" : مقصود از ملاً فرعون، درباریان و علمایی هستند که بزرگان قوم اند.

"سراج قدرت ربّانیه از بادهای مخالف، خاموشی نپذیرد." مخالفت ها شعله امر الهی را خاموش نمی کند. حضرت ولی امرالله می فرمایند: "عجیب و اُسف انگیز به نظر می رسد که موسسات مذهبی و علمای روحانی همیشه در هر عصر و دوره ای، سرسخت ترین مخالفان همان حقیقتی هستند که پیروان خود را برای استقبال از آن آماده می کنند. آنان چنان شیفته و فریفته ظاهر و قالب می شوند که از باطن و محتوا غافل می گردند. چنین اتهاماتی... هیچ ضرری به امر وارد نمی کنند بر عکس، سبب اشتها آن شده، به عنوان دیانتی مستقل معرفی و مشخص می نماید." (انوار هدایت ص ۵۲۹) و نیز می فرمایند "شاید بزرگترین امتحانی که اهل بهاء همواره مشمول آن هستند از ناحیه یکدیگر باشد. اما به خاطر حضرت عبدالبهاء آنان باید همیشه آماده باشند از عیوب و خطاهای یکدیگر چشم پوشی کنند و از کلمات تند و درشتی که ادا کرده اند پوزش طلبند. ببخشند و فراموش کنند... وقوع آنها به علت ضعف و سستی طینت آدمی، سوء تفاهات عادی و آلام متزایده ای بوده است که هر جامعه بهایی باید بالاخره با آن رو به روشود. (انوار هدایت ص ۷۶۱)

" وَ قَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَ إِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَ إِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ " (غافر: ۲۸): و گفت مردی مومن (به حضرت موسی) از بستگان فرعون که ایمان خود را پنهان می داشت (به فرعون) آیا می کشید مردی (موسی را) که می گوید پروردگار من خداست؟ در حالی که دلایلی روشن از جانب پروردگارش آورده است و اگر دروغگو باشد پس دروغش بر اوست (ضررش به خودش می رسد) و اگر راستگو باشد، برخی از آنچه وعده می دهد به شما می رسد. بدرستی که خدا کسی را که اِسراف کننده و دروغگوست هدایت نمی کند.

گویند این مومن نامش حزقیال بود و پسر عم فرعون بود و نهایت اعتبار را نزد او داشت به قسمی که کلیدهای خزائن فرعون در دست او بود. حضرت عبدالبهاء در باره پنهان کردن ایمانش می فرمایند: "مقصود از کتم ایمان، اَسرار حکمت الهی و لئالی عِلْم صمدانی بود که لم یزل در کنائز قدرت، محفوظ بود و لایزال در خزائن قوت، مصون خواهد بود... و اِلّا ایمان به موسی را هرگز انکار ننمود" (اسرار الآثار ج ۵ ص ۳۲۸) مُسْرِف یعنی اِسراف کننده و از جمله، کسی که در دین خود اِسراف کار باشد و غُلُو کند یعنی بگوید دین من آخرین دین است (به این موضوع در بند ۲۳۶ کتاب نیز با نقل یک آیه دیگر از همین سوره اشاره می شود) کَذَّاب: کسی که مظهر امر را تکذیب کند و حَقّانیت او را نپذیرد. خدا چنین کسی را هدایت نمی کند زیرا او خودش را از حقیقت محروم می کند.

حضرت عبدالبهاء در باره عبور بنی اسرائیل از دریای سرخ و غرق شدن فرعون و ملا او می فرمایند: " عبور از بحر الأحمر، تعبیر روحانی دارد. این یک هجرت روحانی بود که از داخل و در ورای دریای مفسدت و شرارت فرعون و امت و افواجش صورت گرفت و به لطف و عنایت الهی که به واسطه حضرت موسی شامل می شد، بنی اسرائیل توانستند از این دریا به سلامت بگذرند و به ارض مقصود (حالت روحانی) واصل شوند در حالی که فرعون و ملا او در بحر مفاسد و مکاید خود مستغرق شدند. تاریخ مصر وقایع جزئیه را ثبت کرده است. اگر چنین امر عجیبی یعنی إنشقاق دریای ظاهری واقع گشته بود حتماً ثبت و ضبط می شد. (انوار هدایت ص ۶۲۷)

" لَوْ أَنْتُمْ بِالْبَصْرِ الْحَدِيدِ تَنْظُرُونَ وَ فِي رِضَى اللَّهِ تَسْلُكُونَ " : اگر شما با دیده تیز بین بنگرید و در رضای الهی سلوک کنید.

" أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ " : براستی که لعنت خدا بر گروه ظالمان باد (که مومنان را شهید می کنند). حضرت مسیح می فرمایند: لابد است بر وقوع لغزش ها، ولی وای بر کسی که سبب لغزش باشد. (انجیل متی باب ۱۸ آیه ۷)

بند ۱۳- یکی از عواملی که باعث عدم ایمان مردم به پیامبر جدید می شود، قانون علمی " ماند " است. به این معنی که هر کس که بر یک نهج افکار و عقاید و آرا بار آمده و آن افکار و عقاید در وجود او متمکن شده، جایگزین نمودن افکار و آراء جدید برایش دشوار است و مستلزم عوامل فعاله متحرکه فوق قانون ماند است. به طور طبیعی انسان رغبت به نگه داری و تمسک به عقاید و روش هایی دارد که در نهاد او عجین شده و تغییر آن نیازمند نیرویی فوق العاده است. این تحول و تغییر، با افزایش سن دشوارتر هم می شود.

" أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ " (بقره: ۸۷): جمال مبارک آیه را ترجمه فرموده اند.

جمال قدم می فرمایند: حق به آنچه خود ایراده فرموده ظاهر می شود نه به اراده ناس... البته اگر به او هام ناس در ازمنه خالیه و اعصار ماضیه ظاهر می شدند، احدی آن نفوس مقدسه را انکار نمی نمودند. (مجموعه اقتدارات ص ۲۳۶)

أصفياء : برگزیدگان

إغشاش : آشوب

حجّت : دلایل حقانیت

مَعَ ذَلِكَ : با وجود این

بند ۱۴- صراح : واضح، آشکار

مظهر امر



مُحَدَّثه: ایجاد شده، روی داده فیضِ فیاض: رحمت خداوند بخشنده لأجل: برای خاطر این که

غیر مرضیه: مخالف رضا أنفسِ محدوده: افراد کوتاه فکر که یا از دیگران تقلید می کنند یا مغرور و متعصّبند.

بنده ۱- " در همه اوقات سبب سدّ عباد و منع ایشان از شاطی بحر اُحدیه، علمای عصر بوده اند." در این دور مبارک دیگر طبقه خاصی به نام روحانیون وجود ندارد. در کتاب مستطاب اقدس از علماء فی البهائ نام برده شده (بند ۱۷۳) که منظور در یک مقام ایادی امر هستند و در مقام دیگر مبلغین و ناشرین نفعات الله که در سلک ایادی نیستند ولی رتبه اولی را در تبلیغ حائزند. برای آشنایی مختصر با تفاوت میان خط مَشی و خصائص ایادیان امرالله با روحانیون، به توصیف بیت العدل اعظم اشاره می شود: " مورخین آینده بی تردید با ستایش و تکریم، تجهیز مساعی لازم برای تشکیل بیت العدل اعظم را مرهون اقدام ایادی امر خواهند شمرد زیرا آنان بودند که در فقدان رهبری ولی امرالله در عالم بهایی کار هماهنگ کننده را به عهده گرفتند. ایادی امرالله به نحوی خستگی ناپذیر برای پیشرفت نقشه حضرت ولی امرالله در اطراف جهان به حرکت آمدند و هر سال برای تشویق و انتشار اخبار و اطلاعات در مجمع ایادی جمع شدند، به مساعی معاونین خویش روح بخشیدند و اقدامات گروه سوء نورسیده ناقضین میثاق را در ایجاد إنشقاق بین احباء خنثی ساختند. باری این نفوس خسته دل غمدیده، ایادی امرالله، مرگب از زن و مرد موفق شدند که در هر وقت مقرر به وصول اهداف بلند جهاد روحانی جهت تشکیل بیت العدل اعظم که تاج نظم اداری بهایی بود نائل گردند. ایادی امرالله از هیأت منتخبه تقاضا کردند که آنان را از عضویت بیت العدل اعظم معاف سازند تا بتوانند وظایفی را که حضرت ولی امرالله به آنان محول فرموده به انجام برسانند و با این عمل میراث دیگری به عالم بهایی اهداء کردند که امتیازی روحانی است و در تاریخ بشری بی مثل و نظیر. هرگز دیده نشده است که در دین بزرگی، عده ای باشند که بالاترین قدرت ها و احتراماتی بی نظیر مافوق افراد دیگر جامعه داشته باشند با وجود این که طیب خاطر تقاضا کنند که آنان را از عضویت مجمعی که صاحب اعظم قدرت و اختیار است معاف سازند و به کلی خود را در خدمت هیأتی گذارند که افراد مومنین، آنان را به عنوان هیأت حاکمه برگزیده است. (قرن انوار ص ۶۹)

باید توجه داشت که این درجه از خلوص و انقطاع برای همه میسر نیست. حضرت بهاءالله در یکی از الواح عربی می فرماید که ناراحتی و نگرانی ایشان به جهت خودشان نیست بلکه به جهت کسی است که بعد از ایشان می آید. حضرت ولی امرالله در این باره می فرماید: "... این جمله مربوط به مظهر ظهوری است که پس از هزار سال و یا بیشتر ظهور خواهد کرد که نظیر تمام مظاهر ظهور قبلی خداوند، مورد زجر و آزار قرار خواهد گرفت. ولی نهایتاً بر آنها پیروز خواهد شد. زیرا مردمان بدخواه همیشه در این دنیا بوده اند و خواهند بود مگر اینکه انسانیت به مرحله

ای از کمال مطلق و تام برسد. حالتی که نه تنها غیر محتمل است بلکه تحصیل آن عملاً غیر ممکن." (انوار هدایت ص ۵۹۳) اما در حال حاضر وظیفه ما به فرموده حضرت ولی امرالله این است که: "اهل بهاء بدانند که وظیفه مقدسه آنان ابلاغ سریع پیام نجات است به هموعان خود، در حد اکثر وسعت ممکن. اگر آنان در این امر خطیر کوتاهی کنند، تا حدی مسؤول استمرار رنج و عذاب عالم انسانی خواهند بود. (همان ص ۱۶۶)

یا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ" (آل عمران: ۷۰): ای اهل کتاب، چرا به آیات کتاب الهی کفر می ورزید در حالی که (برحقانیت آن) شاهدید؟

"یا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ" (آل عمران: ۷۱): ای اهل کتاب، چرا لباس باطل را به (تن) حق می پوشانید و حق را پنهان می دارید در حالی که می دانید؟

"قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ" (آل عمران: ۹۹): بگو ای اهل کتاب، چرا راه خدا را سد می نمایید؟

"اهل کتابی که سد نموده اند مردم را از صراط مستقیم، علمای آن عهد بوده اند." در اصطلاح به یهودیان و مسیحیان که دارای کتاب آسمانی هستند اهل کتاب می گویند. در اینجا جمال قدم با استناد به شواهد می فرمایند که منظور از اهل کتاب، علمای آنها هستند نه افراد عادی این ادیان. زیرا اسم و رسم همه مخالفان در کتب مربوط به شأن نزول این آیات ذکر شده است که اغلب هم عالمان یهودی بوده اند که خیلی با رسول اکرم مخالفت می کردند. دیگر این که در اخبار و روایات مربوط به تفسیر این آیات هم، ذکر شده که علمای یهودی بوده اند و دلیل سوم این که خود آیات هم نشان می دهد که خطاب به علما بوده که حقیقت را می دانسته اند نه مردم عادی.

"لَوْ أَنْتُمْ بَطْرَفِ اللَّهِ تَنْظُرُونَ" : اگر شما به دیده الهی بنگرید.

شاطی: ساحل      مُستفاد: حاصل شده، استفاده گردیده      لایفنی: فنا ناپذیر است، فانی نمی شود.

بند ۱۶- "تأویل کلماتِ حَمَامَاتِ أَرْزِيهِ رَا...": تأویل عبارت از کشف و بیان معنای باطنی آیات مُتشابهه کتب آسمانی است که از ظاهر کلام معلوم نمی شود مثلاً در قرآن عبارت "بِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ" نازل گردیده یعنی چاه بدون استفاده رها شده. حضرت علی فرمودند ما آن چاه های بدون استفاده افتاده هستیم. که از ظاهر عبارت، این معنی معلوم نیست. علماء آیات کتاب مقدس قرآن را به دو دسته تقسیم کرده اند: یک دسته آنچه در باره احکام و عبادات است که صریح است و تأویل ندارد ولی قابل تفسیر و شرح و توضیح است و دسته دیگر آیهاتی که در باره قیامت و بهشت و جهنم و امثال آن است که بیان معقولات در قالب محسوسات است و تأویل دارد.

حضرت بهاء الله می فرمایند: " مقصود از تأویل این که از ظاهر خود را محروم نمایند و از مقصود مُحْتَجَبِ نمانند مثلاً اگر از سماء مشیت، فَأَغْسِلُوا وَجْوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ (یعنی صورت و دستان خود را بشویید) نازل شود، تأویل نمایند که مقصود از غسل، غسل وجه باطن است و باید به آب عرفان او را غسل داد و طاهر نمود و امثال آن. بسا می شود نفسی به این تأویلات، وجهش با کمال دُفَر (بدبو) و وَسَخ (کثیفی) آلوده می ماند و به خیال خود به اصل امرالله عمل نموده... آیاتی که در أوامر و نواهی الهی است مثل عبادات و دیات (دیه ها) و جنایات ( احکام جنایی) و امثال آن، مقصود عمل به ظاهر آیات بوده و خواهد بود. ولیکن آیات الهی که در ذکر قیامت و ساعت، چه در کتب قبل و چه در فرقان نازل شده، اکثر مُؤَوَّل (دارای تأویل) است. (جزوه وجوه آیات معارف عالی ص ۲۰ و ۲۱)

"وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ" (آل عمران: ۷): تأویل آن را جز خدا و راسخون در علم نمی دانند.

حضرت اعلی در باب ششم از واحد هفتم بیان فارسی می فرمایند: " نظر کن نفسی (خود حضرت) که غیر از راسخ در علم، کلام او را نتواند فهمید که ائمه هدی باشند، در جَبَلِی (ماکو) ساکن گشته که یک کلمه لغتِ جَنَّتِ که لسان عربی است، نمی توانند اهل آن تکلم نمایند، چگونه که بفهمند.. " جناب اشراق خاوری در قاموس ایقان ص ۳۷۳ توضیح می دهند که منظور از راسخون در علم، مظاهر الهیه و اولیای مُلَهَم به الهامات غیبیه هستند. بنا بر این به نظر می رسد این بیان حضرت ولی امرالله (انوار هدایت ص ۵۹۵) "ما نمی توانیم مطمئن باشیم که منظور حضرت بهاء الله از اُمنای علم (راسخون فی العلم) چه کسانی هستند" اشاره به کسان دیگری غیر از مظاهر مقدسه و ائمه هدی باشد. حضرت عبدالبهاء در تفسیر بسم الله، جناب سید کاظم رشتی را راسخ در علم نامیده اند. (مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۱ ص ۴۳)

"تأویل کلمات حمامات ازلیه را جز هیاکل ازلیه ادراک ننماید." : معانی حقیقی کلمات مظاهر مقدسه را جز مظاهر مقدسه نمی دانند.

"هرگز قِبَطِی ظلم از شرابِ سِبَطِی عدل نصیب ندارد." : هرگز مُعرضان از حقایقی که مومنان به آن آگاهند بهره ای ندارند. این محرومیت به سبب اعمال خودشان است. به اصطلاح قرآن چون "ظالم به نفس" خود هستند.

"سِبَطِی" : سِبَط یعنی نوه، اشاره به بنی اسرائیل که از نسل دوازده پسر حضرت یعقوب هستند، حضرت یعقوب به لقب اسرائیل ملقب بودند. سِبَطِی، کنایه از مومن است.

"قبطی": اهاالی بومی مصر قدیم، کنایه از غیر مومن "أنفسِ کلماتِ تامّة صمدانیه": معانی کلمات الهیه

آفاق: جهان محسوس و مادی و شواهد و مظاهر بیرونی آن

أنفس: جهان غیر محسوس و مجرد از ماده، حالات درونی

خلف: پشت      ریات: پرچم ها، جمع ریات      حمامات: جمع حمامه، کبوترها

مُسْتَفْسَر: جو یا شده      وِرْقَاء: کبوتر، مقصود مظهر امر است.

بند ۱۷- "أنوار عیسی از فجر روح عالم را احاطه نمود": منشی حضرت ولی امرالله مرقوم داشته اند که "من از حضرت ولی امرالله مفهوم دقیق لغت فجر را پرسیده ام. لفظ به معنای سحر است ولی در بعضی مواقع به مفهوم افق یا نقطه طلوع می آید. مجازاً معادل مفهوم سرچشمه و منبع است همچنین می توان آن را در مورد مظهر ظهور الهی به کار برد مثل اصطلاح فجر حقیقت" (انوار هدایت ص ۵۹۹) حضرت عبدالبهاء نیز در توضیح آیه (سوره فجر) "وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ" می فرمایند منظور، فجر نُبُوت است که آفاق به آن شعاع ساطع و نور لامع، روشن و منور گردید. (جزوه وجوه آیات معارف عالی ص ۸۱)، مختصر به این مضمون است که حضرت عیسی که روح الله بودند، ظهور فرمودند.

"این جوان ناصری": حضرت عیسی در بیت لحم متولد شدند ولی تا اظهار امر در ناصره در شمال اسرائیل امروزی ساکن بودند.

"حکم طلاق": در دیانت یهود حکم طلاق وجود دارد ولی حضرت مسیح آن را نهی فرمودند.

"سبت": عبارت از تعطیلی روز شنبه یهودیان است که در این روز کار نمی کنند و از داستان تورات گرفته شده که در باره آفرینش جهان مذکور است که خدا در شش روز عالم را خلق کرد و روز هفتم استراحت نمود. حضرت مسیح این حکم را نسخ فرمودند. تعطیلی مسیحیان روز یکشنبه است ولی کار می کنند.

"هنوز یهود به حُجَبَاتِ نَفْسِیَّة شیطانی...": حضرت عبدالبهاء در نطقی می فرمایند: "به نص اشعیا، منتظر بودند که مسیح از آسمان بیاید. از مکانی غیر معلوم بیاید. وقتی بیاید کوه ها از هم می پاشند و زلزله عظیم گردد و این ها فی الحقیقه واقع شد. لکن رمزش را نفهمیدند. از این رمز آگاه نشدند که مقصود از کوه ها، کوه های سنگ نبود بلکه نفوس بود. مثل کوه، آن ها از هم متلاشی شدند و مقصود از زلزله، در عالم افکار بود نه در عالم خاک. جمیع آنچه انبیا خبر دادند واقع شد و لکن همه رمز بود. مثلاً حضرت مسیح می فرمایند منم آن نان آسمانی و این

واضح است که حضرت مسیح نان نبود. به حسب ظاهر از آسمان نیامد بلکه از رحم مادر آمد. اما مقصود از این نان، نان آسمانی است، کمالات روحانی است... باز می فرمایند که هر کس از این نان تناول کند، حیات ابدی یابد یعنی هر کس از این کمالات الهی استفاضه نماید، یقین است که زنده گردد. (جزوه وجوه آیات ص ۶۹ و ۷۰)

خدا در قرآن می فرماید این کتاب "هَدَىٰ لِلْمُتَّقِينَ" است. بنا بر این وضعیت ظهور خود را به نحوی قرار می دهد که فقط کسانی که متقی هستند آن را می فهمند و همه مومن نمی شوند. ایمان، جزای عمل خیر است.

"كَذَلِكَ أَخَذَ اللَّهُ مِنْ بَنِيهِمْ وَأَخَذَ عَنْهُمْ رُوحَ الْإِيمَانِ وَعَذَّبَهُمْ بِنَارِ كَانَتْ فِي هَاوِيَةِ الْجَحِيمِ مَوْقُوداً" (بیان جمال قدم است): این چنین خدا آنها را گرفت (عذاب کرد) به خاطر گناهانشان و از آنان روح ایمان را (باز پس) گرفت و آنان را با آتشی که در پایین ترین طبقات جهنم بر افروخته شده، معذب نمود.

حضرت اعلی می فرمایند: "آن ها اگر آیات مستقره باشند در مرایای افنده خود، نه مستودعه، در بدء و عود راجع می شوند به مقاعد خود" (بیان : باب ۱ واحد ۱). به عبارتی اگر ایمان افراد پایدار و مستقر باشد در ظهور بعد هم پایدار می ماند و همچنین است اعراض و عدم ایمان افراد و اگر ایمان یا اعراض، حالت ودیعه ای و عاریه ای یا امانتی و غیر پایدار داشته باشد یعنی حالت مستودعه، در ظهور بعد تغییر می کند و ایمان عاریه ای یا تقلیدی تبدیل به اعراض می شود.

" به لقاء الله فائز نگشته اند " : به عرفان حضرت عیسی که در واقع لقاء الله است نائل نشدند.

إبداع: عالم آفرینش، ایجاد کردن بدون ماده و زمان یعنی خلق امور روحانی

هیكل مجعول : موجود ساختگی      كانوا مِنَ الْمُنتَظِرِينَ : از منتظران بودند ( و هستند)

عیون: چشمه ها      لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ: همواره از ابتدا تا انتها، از ازل تا ابد

رقیقه: شفاف زلال

بند ۱۸- بعضی از عبارات انبیاء " : مقصود بشارات انجیل است.

" نغمات حجازی " : زبان عربی که لغت فصیحی نیز نامیده شده است.

" **تغنیات خوش عراقی** " : زبان فارسی که زبان مردم ایران مرکزی و اراک است که شهر اراک به نام عراقِ عجم نامیده شده که با کشور عراق که عراقِ عرب نام دارد متفاوت است. (قاموس ایقان ص ۳۶۰) زبان فارسی در آثار مبارکه به لغت نورا هم نامیده شده.

جمال قدم در لوحی خطاب به جناب ابوالفضائل می فرمایند: " تازی و پارسی هر دو نیکوست چه که آنچه از زبان خواستند پی بردن به گفتار گوینده است و این از هر دو می آید و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران هویداست، هر چه این زبان را ستایش نماید سزاوار است... در حلاوت لسان پارسی شک و شبهه نبوده و لکن بسط عربی را نداشته و ندارد و بسیار چیزهاست که در پارسی تعبیر از آن نشده یعنی لفظی که مُدلّ بر او باشد وضع نشده و لکن از برای هر شیئی در لسان عربی اُسماء متعدده وضع شده؛ هیچ لسانی در ارض به وسعت و بسط عربی نبوده و نیست." (مائده آسمانی ج ۷ ص ۱۷۱ و ۱۷۲)

" **الواح مسطوره قبل** " : مقصود لوح جواهر الاسرار است که در بغداد و قبل از نزول کتاب ایقان، به زبان عربی نازل گردیده است. مخاطب لوح، سید محمد اصفهانی است که با سید محمد معروف به دَجّال که یحیی ازل را اغواء کرد متفاوت است. (قاموس ایقان ص ۳۵۸) این لوح مبارک که مانند ایقان، استدلالی است در سال ۲۰۰۳ میلادی به انگلیسی ترجمه شد.

" **وَ عَلَى اللَّهِ اتَّكِلُ وَ بِهِ أَسْتَعِينُ لَعَلَّ يَجْرِي مِن هَذَا الْقَلَمِ مَا يَحْيِي بِهِ أَفئِدَةُ النَّاسِ لِيَقُومَنَّ الْكُلُّ عَن مَرَاقِدِ غَفْلَتِهِمْ وَ يَسْمَعَنَّ أَطْوَارَ وَرَقَاتِ الْفِرْدَوْسِ مِن شَجَرِ كَانِ فِي الرَّوْضَةِ الْأَحَدِيَّةِ مِن أَيْدِي الْقُدْرَةِ بِإِذْنِ اللَّهِ مَغْرُوساً** " ( بیان جمال قدم): و بر خدا توکل می کنم و از او یاری می جویم تا جاری گردد از این قلم آنچه که به سبب آن قلوب مردم زنده شود تا همه از بستر غفلت خود برخیزند و بشنوند آواز و الحان برگ های (بر اساس ترجمه حضرت ولی امرالله) بهشتی را از درختی که در روضه احدیه با دست های قدرت به اجازه پروردگار کاشته شده.

خیام : خیمه ها

أطوار : انواع، اشکال، حالات، چگونگی ها

بند ۱۹- " **نَارِ مَحَبَّتِ عِيسَى، حُجُبَاتِ حَدُودِ يَهُودٍ رَا سُوحْت** " : محبت حضرت عیسی به بندگان سبب شد احکام دیانت یهودی را که دیگر با روح عصر ناموافق شده بود، تغییر دهند.

" **من می روم و بعد می آیم** "؛ " **من می روم و می آید دیگری ...** " : منظور از هر دو بیان، حضرت محمد است. ولی در انجیل های چهارگانه آیتی هم در باره ظهور جمال قدم می باشد: موضوعات آیات ۳۱، ۳۲، ۳۳ از

فصل ۲۵ انجیل متی، نفس جمال مبارک است. (انوار هدایت ص ۶۳۹) و فقرات ۱۴ تا ۲۶ باب ۱۶ از انجیل یوحنا اشاراتی به ظهور حضرت بهاءالله است که تحقق یافت.

بند ۲۰- " در مقام اسم که خود حضرت فرمود منم عیسی " : در احادیث مذکور است که حضرت محمد فرمودند: منم آدم و نوح و عیسی. به این حدیث در بند ۱۷۲ کتاب اشاره شده.

" و جواب مسأله خود را در موسوم نمودن آن جمال اُزلی در هر مقام، خود را به اسمی و رسمی به تمامه بیابی": سوال جناب خال این بوده است که چرا حضرت اعلی در بیانات و آثار مختلف خویش برای نفس مبارکشان مقام های مختلف قائل شده اند. از رتبه الوهیت تا رتبه عبودیت صرف. یا گاهی خود را باب قائم نامیده اند و گاهی قائم موعود و گاهی مقام نبوت و گاهی مظهر نقطه و مشیت اولیه. جمال قدم با استناد به بیانات مظاهر مقدسه قبل و احادیث روایت شده از حضرت محمد این موضوع را روشن می فرمایند که این بیانات نظر به این است که مظاهر مقدسه دارای مراتب مختلف هستند. در مقام توحید یا همان مقام اتحاد و جمع، همه حکم واحد دارند ولی در رتبه تفصیل یعنی متمایز و متفاوت بودن از هم یا همان رتبه فرق و یا تحدید، هر کدام اسم و رسم خاصی دارند. در دیگر آثار مبارکه دلایل دیگری نیز ذکر شده است. از جمله این که بیانات مظاهر مقدسه نظر به استعداد مخاطب است و نیز مقام انبیاء و وضع احکام جدید، صورت تدریجی دارد مثالی که در این مورد در آثار جمال قدم می باشد مثال شمس است. خورشید در آغاز طلوع خود با نور و حرارت ملایمی توأم است و به تدریج در طی روز نور و حرارت آن افزایش می یابد تا موجودات عالم خود را با آن وفق دهند و تحمل آن و قابلیت استفاده از انرژی آن را بیابند.

غیریت: تضاد، دوگانگی      آیام: روزها (شنبه، یکشنبه، اول ماه، آخر ماه)

مُشعر: خبر دهنده، آگاه کننده      حدود یومی: از لحاظ محل طلوع و غروب و زمان آن در هر روز

مُبدعِ اسماء و صفات: آفریننده اسماء و صفات (منظور حضرت اعلی)

بند ۲۱- " اناجیل اربعه " : چهار انجیل که توسط مومنان نخستین دوره حضرت مسیح نوشته شده که شرح حوادث حیات حضرت مسیح و بیانات آن حضرت است و به نام نویسندگان آن معروف است یعنی متی (متیو)؛ مرقس (مارک)؛ لوقا (لوک)؛ یوحنا. غیر از این چهار انجیل، انجیل های دیگری نیز توسط مسیحیان اولیه نوشته شده مانند انجیل برنابا ولی مورد تأیید کلیسا قرار نگرفت.

بند ۲۲- "دار السلام بغداد" : درباره وجه تسمیه شهر بغداد آراء مختلفی وجود دارد. از جمله : این شهر ابتدا باغی بوده که تعلق به شخصی به نام داد داشته است و به نام باغ داد نامیده می شده است. و نیز این که بغ نام بتی بوده است و غلامی که این بت را می پرستیده به انوشیروان هدیه می کنند. او بعدها امیر بغداد می شود و می گوید این شهر را بغ به من داده است و در مورد وجه تسمیه آن به دارالسلام نوشته اند چون دجله که وادی السلام است، در آن جاری است (در مورد دارالسلام بعدا توضیح داده خواهد شد). به این نام خوانده شده.

"إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ وَلَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا" (دهر: ۹) : ما شما را برای رضای خدا إطعام می کنیم و از شما پاداش و تشکری نمی خواهیم.

"رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ" (مائده: ۱۱۴) : خدایا، بر ما مائده ای از آسمان فرود فرست.

" مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ " : (ابراهیم: ۲۴ و ۲۵) مثل کلمه پاک، چون درخت پاکیزه ای است که اصل و ریشه اش ثابت است و فرع و شاخه اش در آسمان است. میوه اش را در هر حین می دهد. (شریعت الهی یکی است. و بنا به اقتضای زمان ادیان مختلف که شاخه های همان درخت واحدند همواره ظاهر می شوند.)

" و این همان مائده ای است " : جمال قدم می فرمایند: "مائده در رتبه اولی و مقام اول، ذکری است که از قلم اعلی مخصوص عباد و ائمه نازل می شود." (اسرار الآثار ج ۵ ص ۸۸) و نیز "در مقامی مائده حقیقیه منزله سماویه است که در رتبه اولیه، محبت الهی بوده و هست." (آثار قلم اعلی ج ۶ ص ۹۵) و نیز می فرمایند: "نعمت کلیه حقیقیه الهیه، نفس ظهور است که جمیع نعمت های ظاهره و باطنه، طائف حول اوست. در حقیقت اولیه، مائده سماویه، او بوده و هست." (کتاب ۱۱ درس اخلاق ص ۱۳۳) حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "مائده آسمانی، معرفت است. ادراک و ایمان است. اطمینان و محبت است. مؤانست و مهربانی است. خلوص نیت، جذب قلوب و وحدت نفوس است." (انوار هدایت ص ۳۰۱)

نقاد: تمام شدن، فانی شدن

بند ۲۳- "همیشه نسیم جان از مصر جانان نوزد." : اشاره به اینکه همیشه جمال قدم با هیکل عنصری خود در این عالم نیستند.

" فَمَنْ شَاءَ فَلْيَقْبَلْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَعْرِضْ. إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَنِيًّا عَنْهُ وَعَمَّا يُشَاهِدُ وَيُرَى. " (بیان جمال قدم): پس هر کس خواست، اقبال کند و هر کس خواست، اعراض نماید. همانا خدا بی نیاز بوده از او و از هر چه دیده می شود.



بند ۲۴- " وَ لِلْوَقْتِ مِنْ بَعْدِ ضَيْقِ تِلْكَ الْأَيَّامِ تُظْلَمُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا يُعْطَى ضَوْؤُهُ وَالْكَوَاكِبُ تَتَسَاقَطُ مِنَ السَّمَاءِ وَقُوَّةُ الْأَرْضِ تَرْتَجُّ حِينَئِذٍ تَظْهَرُ عَلَامَاتُ ابْنِ الْإِنْسَانِ فِي السَّمَاءِ وَيُنوحُ كُلُّ قَبَائِلِ الْأَرْضِ وَيَرُونَ ابْنَ الْإِنْسَانِ آتِيًا عَلَى سَحَابِ السَّمَاءِ مَعَ قُوَّةٍ وَ مَجْدٍ كَبِيرٍ وَيُرْسِلُ مَلَائِكَتَهُ مَعَ صَوْتِ السَّافُورِ الْعَظِيمِ " (انجيل متى ۲۴ آیات ۲۹ تا ۳۱) : این بشارت انجيل در باره ظهور حضرت محمد است.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "اکثر معجزات که از انبیا ذکر شده معانی دارد. مثلا در شهادت حضرت مسیح در انجيل مذکور است که ظلمت إحاطه کرد و زلزله شد و حجاب هيكل مُنَشَقَّ گشت و أموات از قبور برخاستند. اگر این به ظاهر بود، واقعه عظیمی است. البته در تاریخ ایام درج می شد و سبب اضطراب قلوب می شد و اقلا حضرت مسیح را سپاهیان از صلیب نزول می دادند و یا فرار می کردند و این وقایع در هیچ تاریخی مذکور نه. پس معلوم است که مقصد، ظاهر عبارت نیست بلکه معانی دارد." (مفاوضات ص ۳۸)

آن حضرت همچنین إدراکات و معلومات انسان را به سه دسته تقسیم می فرمایند: نوع اول، اموری که کاملا روحانی است مانند روح و حیات بعد از مرگ. نوع دوم امور کاملا محسوس یعنی آنهایی که با حواس پنجگانه قابل درک است مانند دیدنی ها و شنیدنی ها و نوع سوم، اموری که هم به صورت محسوس در عالم موجود است و هم به صورت مفاهیم و معانی در ذهن افراد وجود دارد مانند محبت که گرچه خود مفهوم محبت، ذهنی است ولی با دیدن مصادیق متعدد آن مانند مادری که فرزند خود را در آغوش می کشد و می بوسد، در ظاهر هم حس می شود. به فرموده مبارک آن حقایق نوع اول، چون ادراک آن فرا تر از درک افراد عادی است، به صورت تشبیه و تمثیل بیان می گردد. قوله الأهلئ: "ادراکات و معلومات انسانی، کلیه در سه مراتب واقع: یا معانی مجرد و حقایق بسیطة محیطه است که در تحت ادراکات عقول سلیمه و نفوس قدسیه است. یا صور محسوسات و اعیان خارجه است که در ظل حواس ظاهره و قوای جسمانیه است و یا آنکه معلوماتی است که در تحت معقول و محسوس است و آن مُتَحَيَّلَاتِی است که عبارت از تشکیل معانی در صور محسوسات است که قوه مَصَوْرَه، تصور آن نماید و در ساحت عقول عرض نماید و چون در کلیه نفوس بشریه، شعله نورانی عقل الهی که مُدْرِك معانی مُجْرَدَه است محمود است و إدراک، محصور در محسوسات، لهذا اکثر، شق ثالث اختیار و بیان شد تا عقول ضعیف، نصیبی از حقایق روحانیه مجرد برند. این است که یا فردوس اعلی و گاهی جَنَّة المأوی و دمی ریاض و حیاض و غیاض تعبیر می شود و إلا مراتب قرب و وصال در ملکوت أبهی، مقدس از جمیع این شؤون و أوهام است. (وجه آیات ص ۲۳)

سازج: ساده، جوهر، اصل

سافور: شیپور

سفر: کتاب، جمع آن: أسفار

بند ۲۵ - "از زیارت جمال سلطان جلال، محروم ماندند." : به عرفان حضرت محمد فائز نشدند.

"آن جوهر روح به مقرّ بقای سلطنت خود راجع شد." : دور دیانت حضرت محمد تمام شد.

"نفخه دیگر از نفس روحانی در صور الهی دمیده شد." : بار دیگر در صور الهی دمیده شد. ظهور حضرت اعلی

"هنوز آن گروه در انتظار" : مسیحیان هنوز منتظرند. مودعه : ودیعه گذاشته شده.

بند ۲۶ - " السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ تَزُولَانِ وَ لَكِن كَلَامِي لَا يَزُولُ " : این عبارت انجیل متی فصل ۲۴ آیه ۳۵، مشابه عبارت خاتم النبیین در قرآن است. در ادیان و کتب مقدسه دیگر نیز چنین مضامینی وجود دارد. تصوّر رسیدن به آخرین مرحله کمال و پایان راه یا پایان تاریخ، حتی در مکاتب فلسفی و غیر مذهبی هم دیده می شود. مثلاً مارکسیسم که یکی از ارکان فلسفی آن دیالکتیک است یعنی هر وضعیتی، موجب ظهور وضعیت مخالف خود می شود که ناشی از نقص هایی است که در هر وضعیت وجود دارد و نتیجه این دو حالت متضاد، پیدایش حالت سومی است که از حالت قبل کامل تر است و همین تضادها موجب تکامل جامعه بشری شده و جامعه فئودالیت و بعد سرمایه داری را ایجاد کرده است. با وجود این، مارکسیسم می گوید که تضادهای درون جامعه سرمایه داری و میان کارگران و سرمایه داران منجر به ایجاد جامعه کمونیستی می شود که آخرین مرحله تکامل اجتماعی است. دیانت بهایی معتقد است که تکامل بشر حدی ندارد و همچنان مظاهر مقدسه جهت راهنمایی انسان ها در مسیر طولانی تکامل خود، ظهور خواهند کرد.

"جمع ناس از عدم بلوغ به آن، از غایت قصوی و سدره منتهی محجوب شده اند" : مردم به دلیل نرسیدن به معنی کلمات کتب مقدسه از عرفان مظهر امر محروم مانده اند.

غایت قصوی : عالی ترین و دورترین هدف و مقصود      مهتدی : هدایت شونده (یا شده)

سدره منتهی : آخرین درخت در بهشت، آخرین حد عروج جبرئیل در عقاید اسلامی، مراد مظهر امر الهی است.

بند ۲۷ - "از هیمنه کلمات از بحر اسماء و صفات ممنوع نشوند." : به خاطر اُبّهت و عظمت (تحقق ظاهری) کلمات (و بشارات) از شناسایی مظهر امر محروم نمانند. (مثل عبارت آسمان و زمین ممکن است زائل شود ولی کلام پسرانسان هرگز زائل نمی شود).

"از مصباح احدیه که محل تجلی ذات است محجوب نگردند." مظهر امر به چراغی تشبیه شده که نور حق یعنی اسماء و صفات الهی در آن تجلی کرده است.

بند ۲۸ - "علم به ظنّ تبدیل گردد." فرقه شیعه، در دوران غیبت امام، باب علم الهی را مسدود می دانند. یعنی از سال ۲۶۰ ه. ق. به بعد، چون در ظاهر امامی منصوص وجود ندارد، باب علم الهی مسدود است و در این مدت، حجّت موصوفه، یعنی علماء جامع شرایط هستند و چون دارای علم الهی نیستند و الهام به آنها نمی رسد، آنچه بگویند، ظنّی الدلالة است. (خلاصه از قاموس ایقان ص ۲۳۲)

" از معبود جز اسمی و از مقصود جز حرفی نمانده": در سوره فرقان آیه ۳۰ می فرماید: " وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا" در آیات قبل صحبت از قیامت (و ظهور بعد است) و در این آیه می فرماید که در آن روز حضرت رسول اکرم به خدا شکوه و شکایت می کند که قوم من (امت من) این قرآن را از میان خودشان مهجور و منزوی کرده اند.

" با این که ابواب علم الهی به مفاتیح قدرت ربانی مفتوح گشته": اشاره به ظهور حضرت اعلی

" جواهر وجود ممکنات به نور علمی و فیوضات قدسی منور و مهتدی گشتند." : مومنین اولیه و نفوس مبارکه ای ایمان آوردند. حتی در اشیاء روح جدیدی ایجاد شده.

" گویا به علم و باب آن بالفطره رغبتی ندارند." : گویا ابدآ تمایلی به سوی علم الهی و حقیقی و باب آن که مظهر امر (و یا ائمه) است ندارند.

" اگر چشمی از کحل معارف الهی روشن شود": در قدیم برای معالجه بیماری های چشم، سُرْمه های مختلف به کار می بردند. برای دیدن حقیقت اوضاع باید چشم را با سُرْمه معارف و علوم الهی معالجه کرد.

عُرْوَةُ الْوُثْقَى : ریسمان محکم      تقدیرات ربّانی : مقدّرات الهی، خواست خدا      سَبْع : حیوان درنده

بند ۲۹ - " کفر عالم را فرو می گیرد و ظلمت إحاطه می نماید": در سطور قبل توضیح می دهند که از مصادیق کفر و ظلمت، فرقه فرقه شدن و اختلافات است.

بند ۳۰ - " عالم ضیق به هم رسانند." : یعنی برخی منتظر تحقق ظاهری ضیق و تنگی هستند با حوادثی مثل اینکه کوه ها به هم بچسبند یا از طریق رانش زمین این وضعیت پیش آید. در این بند چکیده معنی ضیق را توضیح می دهند که همانا فقدان و فقر و سختی حاصله از عدم درک کلمات الهی و بلا تکلیفی مردم به جهت تعدد مراجع است. در قرآن هم ضیق به معنای مجازی و روحانی آن به کار رفته. از جمله در سوره حجر آیه ۹۷ می فرماید: وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ (می دانیم که تو از آنچه می گویند دلتنگ می شوی) و یا

سوره نحل آیه ۱۲۷: وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ (و تو ای رسول ، برای رضای خدا به رنج تربیت امت ، صبر و تحمل پیشه کن و از آنها غمگین مشو و از مکر و حيله آنان دلتنگ مباش)

" وَكَذَلِكَ نُعَلِّمُكَ مِنَ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَنُلْقِيَ عَلَيْكَ مِنْ أَسْرَارِ الْحِكْمَةِ لِتَطَّلِعَ بِمَا هُوَ الْمَقْصُودُ وَتَكُونَ مِنَ الَّذِينَ هُمْ شَرِبُوا مِنْ كَأْسِ الْعِلْمِ وَالْعِرْفَانِ " (بیان جمال قدم است): این چنین تأویل احادیث را به تو می آموزیم و اسرار دانش را بر تو إلقاء می کنیم تا از مقصود و حقیقت یعنی مظهر امر آگاهی یابی و در زمره کسانی در آیی که از جام علم و عرفان نوشیدند.

بند ۳۱- "تُظَلِّمُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرَ لَا يُعْطَى ضَوْؤُهُ وَالْكَوَاكِبُ تَتَسَاقَطُ مِنَ السَّمَاءِ " (بیان حضرت مسیح) خورشید تاریک می شود و ماه نوری ندارد و ستارگان از آسمان فرو می افتند.

"مقصود از شمس و قمر که در کلمات انبیا مذکور است منحصر به این شمس و قمر ظاهری نیست." علاوه بر معنی ظاهری خورشید و ماه ، معانی دیگری هم از شمس و قمر مورد نظر انبیا بوده است.

"مثلا یک معنی از شمس، شمس های حقیقتند." در ادامه بیان، وجوه تشابه شمس ظاهری را با شمس حقیقت یعنی مظهر امر بر می شمارند. از جمله حیات بخشیدن و تربیت ، بی نظیر بودن، طلوع و غروب...

" مِنْهَا ظَهَرَتِ الْأَشْيَاءُ وَإِلَى خَزَائِنِ أَمْرِهَا رَجَعَتْ وَمِنْهَا بُدِئَتِ الْمَمَكِنَاتُ وَإِلَى كِنَائِزِ حُكْمِهَا عَادَتْ " (بیان جمال قدم) از او (شمس حقیقت) همه اشیا به ظهور رسیدند و به خزاین امر او رجوع نمودند. ممکنات از او نشأت گرفتند و به کنزهای حکم او عود نمودند.

حضرت اعلی با مثالی موضوع بدء و عود را تشریح می فرمایند: " نظر کن در صلوة که بدء از امر خدا شده به رسول خدا(ص) و عود او به سوی خداست به امر نقطه بیان. همچنین در مَنْ يُظَهِّرُهُ اللَّهُ كَلِّ احکام بیان را جاری نموده که او غیر نقطه بیان نیست که عود بر غیر الله اطلاق شود یا بدء بر غیر او." (باب ۷ واحد ۴) با توجه به این مثال منظور از بدء و عود این است که در هر ظهوری احکام و تعالیم به وسیله مظهر امر آن دور وضع می شود و این بدء و آغاز است و در ظهور بعد آن احکام قبلی نسخ می شود یعنی عود و رجوع می یابد به وسیله مظهر امر بعدی. چون هر دو مظهر امر، واحد هستند و هر دو مظهر الهی و مظهر أسماء و صفات خداوندند، پس هم بدء و هم عود به سوی خداست.

أثمارِ تفرید: میوه های (درک) یگانگی و توحید خداوند

اوراق تجرید: برگ های تجرید یعنی منزّه و برتر بودن خدا از صفاتی که بشر تصور می کند.

ألوان: رنگ ها      أنهار حیوان: جوی های آب حیات      ندّ: مثل، مانند

فواکه: میوه ها      أبخر: دریاها      دون ذلک: غیر آن

بند ۳۲- " و این که در مقام بیان و ذکر، تخصیص داده می شوند به بعضی از أسماء و صفات " : در سطور قبل توضیح می دهند که همان طور که خورشید در آسمان یکی است، مظاهر مقدسه هم مثل ومانندی ندارند و چون هیچ بشری در رتبه آنها نیست نمی تواند حقیقت آنها را درک کند و مظاهر امر هم برتر از اسماء و صفات متصوره ما هستند. پس اگر در کتب مقدس برای آنها اسم و صفت خاصی ذکر می شود مثل کلیم الله، روح الله، رسول الله، باب الله، برای عقول ضعیف بشر است که قدرت درک بیشتر از این را ندارند.

"فَسُبْحَانَ اللَّهِ مِمَّنْ أَنْ يُعْرَفَ أَصْفِيَاءُهُ بِغَيْرِ ذَوَاتِهِمْ أَوْ يُوصَفَ أَوْلِيَاءُهُ بِغَيْرِ أَنْفُسِهِمْ فَتَعَالَى عَمَّا يُدْكِرُ الْعِبَادُ فِي وَصْفِهِمْ وَ تَعَالَى عَمَّا هُمْ يَعْرِفُونَ" (بیان جمال قدم): خدا پاک و منزّه است از اینکه برگزیدگانش توسط کسی غیر از خودشان شناخته شوند و یا اولیای خدا توسط دیگران توصیف گردند. پس، از آنچه بندگان در توصیف آنها ذکر می کنند والاتر هستند و از آنچه بندگان می دانند بلند مرتبه ترند

جواهر أسماء: حقیقت أسماء

بند ۳۳- کلماتِ اهل عصمت: أحادیث حضرت محمد و أئمة أطهار

دعای ندبه: این دعا در طلب ظهور امام زمان است و تعجیل در فرج ایشان که از حضرت علی است ولی در مفاتیح الجنان منسوب به امام زمان می باشد. در روز جمعه زیارت می شود.

" أَيْنَ الشُّمُوسُ الطَّالِعَةُ؟ أَيْنَ الْأَقْمَارُ الْمُنِيرَةُ؟ أَيْنَ الْأَنْجُمُ الزَّاهِرَةُ؟ " : کجا هستند آن خورشید های طلوع کننده؟ کجا بیدار آن ماه های تابان؟ کجا بیدار ستارگان درخشان؟

" پس معلوم شد که مقصود از شمس و قمر و نجوم، در مقام اولیه، انبیاء و اولیاء و اصحاب ایشانند. " : از دعای ندبه معلوم می شود. زیرا این دعا برای طلب ظهور امام زمان است نه برای طلب طلوع خورشید و ماه و ستاره ها که همیشه بوده و هستند. به شکل جمع به کار رفته: خورشیدها، ماه ها، پس منظور ظهور قائم است که مانند شمس است و اولیا و اصحاب او که مانند ماه ها و ستارگان می باشند.

بند ۳۴- " اگر در ظهور آخری به ضیای او منور گشتند لهذا مقبول... خواهند بود. " : شمس آخری یعنی خورشید و شمس حقیقت بعد. جمال قدم می فرمایند: " آیا در حین إشراق شمس لایق است نفسی سؤال نماید که چگونه می شود نور آنجم أخذ شود؟ و حال آنکه ملاحظه می نماید نور آفتاب، روشنی او را معدوم نموده و بلکه در این مقام، نجوم، طالبِ ظلمتِ لیل اند و از نور نهار(روز)، مُعرض. چه که قدر و ضیاء نجوم، در لیل مشهود است. از تجلّی نیرِ یوم، معدوم و مفقود می گردند." (مائده آسمانی ج ۷ ص ۸)

یومِ تغابن : روز قیامت که برای کفار روز ضرر و زیان است. مبدء عرفان : سر آغاز عرفان، مظهر امر

یوم تغابن و احسان : روزی که برای عده ای موجب ضرر و برای دیگران زمان کسبِ نیکی است.

بند ۳۵- توضیح وجه تشابه علمای زمان ظهور با قمر و نجوم از جمله این است که نور آنها با ظهور شمس حقیقت محومی شود.

بند ۳۶- " اطلاق شمس بر آن علماء " : جمال قدم در لوح ورقاء می فرمایند: " شقّ قمر گفته اند، شقّ شمس ظاهر و آن در وقتی پدید آمد که شیخ محمد حسن نجفی که قطب علمای ایران بود از صراط لغزید و به مقرّ خود راجع." (مائده آسمانی ۴ ص ۱۳۷) شیخ محمد حسن نجفی، بزرگترین عالم شیعه زمان ظهور بود و نامش به تلویح در دو کتاب مقدس یعنی بیان فارسی مربوط به دور بیان و کتاب مستطاب اقدس مربوط به دور بهایی مذکور است. او چون به مظهر امر ایمان نیاورد از مقام اعلی به مقام اسفل راجع شد. او بود که حکم تبعید جناب ملا علی بسطامی را به استامبول با اعمال شاقه داد و نقطه مقابل این شخص، ملا جعفر گندم پاک کن اصفهانی در این دو کتاب می باشد که از یک فرد عادی به مقام نقابت (برگزیده) رسید و در قلعه شیخ طبرسی شهید شد.

(یادداشت های کتاب اقدس بند ۱۶۶)

" شمسِ سجّین " : خورشید های دوزخ

" الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ " (رحمن : ۵) : یک ترجمه این آیه چنین است که خورشید و ماه به حسابند. یعنی گردش آنها از روی حساب و نظم است. اما در ادامه بیان، جمال مبارک می فرمایند هر شمس و قمری که از حق روی برگرداند از حُسان ظاهر شده و به حُسان هم باز می گردد. در این جا تعبیر حساب و کتاب، دقیق به نظر نمی رسد و به معنی آتش جهنم و عذاب، نزدیک تر است. از حضرت رضا نقل است که شمس و قمر در آیه مزبوره را به ظاهر ضلال و اشخاص معین تفسیر فرموده اند و حُسان را به عذاب الله تعبیر فرموده اند. (قاموس ایقان ص ۱۴۸۰) در تفاسیر شیعه، شمس و قمر این آیه را به ابوبکر و عمر نسبت داده اند که چون حق حضرت علی را

خوردند، به حسابان راجع شدند. در سوره کهف آیه ۴۰ هم حسابان به آتشی از آسمان ترجمه شده. در قیوم الاسماء سوره ۱۳ حضرت اعلی می فرمایند: "هو الذی قد جعلَ الشَّمْسَ والقمرَ بِحُسابانٍ مِنَ النَّارِ." که معنی دوزخ و آتش را به ذهن متبادر می کند.

آیه " الشمس و القمر بحُسابان " در آیه ۵ سوره رحمن نازل شده و در آیه بعد می فرماید " وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ یَسْجُدانِ " به عبارتی، خورشید و ماه که نفوس مهم و علمای برجسته هستند ایمان نمی آورند ولی ستاره و درخت که در ظاهر نسبت به آنها پست تر و بی اهمیت ترند ایمان می آورند و سجده می کنند.

بند ۳۷- " از نارِ حُسابان آزاد شده به نور جمال حضرت منان منور گردیم." : نار در مقابل نور ذکر شده و حُسابان، در مقابل جمال حضرت منان که مفهوم دوزخ در مقابل بهشت است.

" كَذَلِكَ نُعْطِيكُمْ مِنْ أَثْمَارِ شَجَرَةٍ الْعِلْمِ لِتَكُونَنَّ فِي رِضْوَانِ حِكْمَةِ اللَّهِ لِمَنِ الْمُحْبِرِينَ " ( بیان جمال قدم): این چنین عطا می کنیم به شما از میوه های درخت دانش تا باشید البته در رضوان حکمت الهی از مسروران و نعمت یافتگان.

ظِلٌّ نَفِي : سایهٔ اعراض و عدم ایمان

بند ۳۸- " بعد از إخفای جمال محمدی " : بعد از صعود حضرت محمد از این عالم

"بلکه در هر عصری حکم صلاة محکم و مجری بوده" : در دیگر ادیان هم حکم نماز وجود داشته. صلات به معنی نماز و دعا و طلب خیر است. زردشتیان نماز با وضو دارند. یهود هم دعا و نماز دارند. مسیحیان هم نماز و روزه دارند. در شریعت یحیی تعمید دهنده که پیروان آن به صابئین معروفند هم این حکم وجود داشته است. (تلخیص از قاموس ایقان ص ۷۳۸)

" تربیت اشیاء ظاهره از اثمار و اشجار و ألوان و فواکه و معادن و دون ذلک..": خورشید سبب رشد و نمو گیاهان و رسیدن میوه ها و نیز ایجاد معادن مانند زغال سنگ و نفت که منشأ آنها گیاهان است و نیز معادن الماس که کربن خالص است می گردد و یا رنگ های گوناگون چه در سنگ های مختلف و چه در اشیای پیرامون ما حاصل انعکاس طیف خاصی از طول موج نور خورشید است. خلاصه هر چه در عالم دیده می شود نشانه ای از تأثیرات خورشید را دارد.

" لِهَذَا تَلْوِيحاً بِه اسْمِ شَمْسٍ وَقَمَرٍ ذَكَرَ نَمُودَهُ اَنْد. " : یک وجه شباهت نماز و روزه با شمس و قمر و تاریخ شدن آنها این است که این احکام محکم در ظهور بعد نسخ می شوند یعنی تاریخ می گردند و این امر، مایه امتحان عباد است.

" لِيَلُوْكُمْ اَيْكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا " : تا بیازماید شما را که کدام از لحاظ کردار خوب ترید. ( عمل نیک آن است که مطابق امر مظهر امر در هر دور باشد.) در سوره هود آیه ۷ می فرماید: وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَلُوْكُمْ اَيْكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا. (اوست که آسمان ها و زمین را در ۶ روز خلق کرد و عرش او بر روی آب است تا شما را بیازماید که کدام عمل بهتری دارید. اشاره به آوردن ۶ دین بزرگ و احاطه و حکومت بر ادیان و احکام آنها و نسخ آن در هر دور تا معلوم شود چه کسی اطاعت و ایمان و عمل دارد.)

بند ۳۹- اَنوَارُ مُشْرِقَهُ اَزْ شَمْسٍ مُحَمَّدِيَّةٍ : مقصود ائمة اطهار است.

مأثور: روایت شده  
تلویح: به اشاره معنایی را رساندن، به طور ضمنی

بند ۴۰- " اَلصَّوْمُ ضِيَاءٌ وَ الصَّلَاةُ نُوْرٌ " : روزه، روشنایی (خورشید) و نماز، نور (ماه) است. (حدیث است. در آیه ۵ سوره یونس هم مذکور)

" اَلْاِسْلَامُ سَمَاءٌ وَ الصَّوْمُ شَمْسُهَا وَ الصَّلَاةُ قَمَرُهَا " (بیان جمال قدم): اسلام آسمان است و روزه خورشید آن است و نماز ماه آن.

صَلَاتِ لَيْلٍ : نماز شب  
سَيِّدُ اَصْفِيَاءٍ : بزرگ برگزیدگان، حضرت محمد

جَذْوَةٌ : شعله آتش، آخگر  
نَيِّرِيْنٌ : خورشید و ماه  
اَلْسُنٌ وَ اَفْوَاهٌ : زبان ها و دهان ها

بند ۴۱- " اِنَّ الْاَبْرَارَ يَشْرَبُوْنَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوْرًا " ( دهر: ۵) : بدرستی که ابرار از جامی می نوشند که باطن و ماده مخلوط شده در آن مانند کافور است. ابرار و نیکان و مومنان از جامی می نوشند که در آن شرابی که با کافور آمیخته شده ریخته اند. کافور حالت سردی دارد. اینجا منظور حالت توجه و انقطاع است یعنی انسان را از همه چیز دیگر سرد و بی توجه می کند. این سردی، آرامش است، سکون و عدم اضطراب است، یقین است.

اُخْيَارٌ : نیکان

بند ۴۲- " لِهَذَا دَرِ وَادِي مُهْلِكٍ كَفَرٍ وَ ضَلَالَةٍ بِه هَلَاكَةٌ رَسِيْدَةٌ اَنْد. " : " لغت هلاکت به این معنی نیست که روح انسانی وجود ندارد و لکن از تمام استعدادهای روحانی و مفاهیم محروم می شود. " (انوار هدایت ص ۶۰۳)



معنی نجوم از جمله در سوره أنعام آیه ۹۷ با توجه به تعبیر جمال قدم چنین می شود که خدا ستارگان (علما) را برای شما گذاشت تا به وسیله آنها هدایت شوید در ظلمات دریا و خشکی (در زمانی که مظهر امر و ائمه در این عالم نباشند تا شما از طریق ایشان مسایل مادی و روحانی خود را برطرف سازید).

بند ۴۳- علم الیقین، عین الیقین، حق الیقین : سه مرتبه از مراتب یقین است. یقین، علمی را گفته اند که پس از شک حاصل آید. ایمان کامل عبارت از یقین است. حضرت صادق فرمودند: کمال توکل، یقین است و کمال یقین اینکه جز از خدا ترس نداشته باشد. از حضرت رسول پرسیدند: کسی که دارای یقین است و گناهکار، بهتر یا عابد بدون یقین؟ فرمودند: اولی. ذوالنون مصری فرموده: آن چه را چشم سَر بیند، علم خوانند و آن چه را دل بیند یقین. و علم الیقین، علمی است که به شرط برهان بَد (با دلیل و برهان به یقین رسد) و عین الیقین به حکم بیان (روشن و آشکار) و حق الیقین به نَعْتُ العیان (حقیقت را با چشم دل بیند و در خودش هم متجلی باشد) (ص ۱۱۵۸ قاموس ایقان ۲) پس علم الیقین یعنی حقیقتی را بداند. مثلاً می داند که مادر فرزندش را دوست دارد. عین الیقین یعنی آن را ببیند. مثلاً به عنوان فرزند محبت مادر را حس کند. و حق الیقین یعنی با تمام وجود آن را حس کند و خودش هم همان طور شود. مثلاً خودش مادر شود. حق الیقین را نور الیقین هم گفته اند. نور الیقین، عبارت از ظهور نور حقیقت بدون پرده و حجاب است در عین حال دیگران را هم از آن نور و حقیقت بهره مند می سازد.

" قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ " (أنعام: ۹۱) : بگو خدا. سپس ایشان را واگذار تا در غفلت و گندو کاوشان بازی کنند.

"إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ " (فُصِّلَتْ: ۳۰) : براستی آنهایی که گفتند پروردگار ما خداست سپس استقامت و پایداری کردند، ملائکه بر آنها فرود می آید. در ظاهر که ملائکه بر مردم نازل نمی شوند و کسی ملائکه را ندیده است. در این آیه خدا به کسانی که ایمان و استقامت داشته باشند وعده نزل ملائکه تأیید را می دهد.

جَنَاحِي عَيْنِ الْيَقِينِ : دوبرال عین الیقین

بند ۴۴- " قدم روح بردار" : صرفاً به ظاهر توجه نکن. به حقایق روحانی متوجه باش. در کلمات مبارکه مکنونه می فرمایند: " ای پسر حب، از تو تا رَفَرَفِ إِمْتِنَاعِ قُرْبِ، و سِدْرَةِ إِرْتِفَاعِ عَشْقِ، قدمی فاصله. قدم اول بردار و قدم دیگر بر عالم قدم گذار و در سُرَادِقِ خُلْدِ وارد شو."

" وَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْحَقَّ بِالْحَقِّ وَ كَانَ عَلَى صِرَاطِ الْأَمْرِ فِي شَاطِئِ الْعِرْفَانِ بِاسْمِ اللَّهِ مَوْقُوفًا " ( بیان جمال قدم است) : درود بر کسی که به راستی از حق پیروی کند و بر صراط امر ( در مسیر امر) در ساحل عرفان به نام پروردگار ایستاده باشد.

بنده ۴- " فَلَا . أَقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ " (معراج: ۴۰) : هرگز چنین نیست. قسم می خورم به پروردگار مشرق ها و مغرب ها. در آیه قبل آن، می فرماید آیا کافران طمع دارند در بهشت داخل شده و از نعمت های آن برخوردار شوند؟

اکثر مفسران اسلامی این آیه را به محل های مختلف طلوع و غروب خورشید و ستارگان تعبیر کرده اند و این امر را علت جمع بسته شدن کلمات مشرق و مغرب می دانند و معدودی هم مثل امام فخر رازی گفته اند که شاید مقصود از مشارق، ظهور مظاهر الهیه باشد و از مغارب، صعود و رحلت آنان و بعضی گفته اند مقصود از مشارق، هدایت و راهنمایی پیغمبران و از مغارب، ضلالت کفار باشد. (اقتباس از قاموس ایقان ص ۱۱۸۴) ولی جمال قدم علت این که مشرق و مغرب به صیغه جمع در آیه مبارکه نازل شده این می دانند که مظاهر مقدسه، شمس حقیقت، از لحاظ مقام تفصیل و تمایز با یکدیگر متفاوتند و هر یک در زمان و مکان خاصی ظهور می کنند.

"جواهر علم و لطائف حکمت" : منظور مظاهر مقدسه است.

"از برای هر شمسی از این شمس مذکوره" : منظور مظاهر امر هستند.

بنده ۶- " إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ " (إنفطار: ۱) : آنگاه که آسمان بشکافت.

چون آسمان مانند زمین نیست که یک جسم دارای وجود خارجی مشخص باشد، شکافته شدن آسمان ظاهری بی معنی است و در این جا مقصود، سپری شدن دوره دیانت و نسخ احکام شریعت است.

" هَمَجٍ رَعَاعٍ " : مگس ریزی که بر چشم و صورت چهارپایان می نشیند. در زبان عرب به معنی مردم پست و فرومایه است. این اصطلاح از بیان حضرت علی گرفته شده که فرمودند مردم سه دسته اند: یک گروه عالم ربانی هستند و گروه دوم کسانی که در طلب علم تلاش می کنند و بقیه همج رعاع هستند.

" تَفْطُرُ سَمَاءٍ دِينَ از شکافته شدن آسمان ظاهری عظیم تر است." : چنانچه قبلا مذکور شد حضرت مسیح دو حکم دیانت یهود یعنی طلاق و سب را تغییر دادند و آن همه إعراض و إعراض از طرف یهودیان ظاهر شد.

تفریق کند : جدا کند. تَفْطُرُ : شکافته شدن

بند ۴۷- " با کمالِ قدرت، صبر می فرمایند. " : جمال قدم در لوحی می فرمایند: " سبب عدم ظهورِ مظاهر عدل و مطالع فضل به اسباب قدرت ظاهریه و غلبهٔ مُلکیه، همین شئونات فصل و تمیز بوده. چه اگر آن جواهر قدم علی ما کانَ علیهِ ظاهر شود و تجلی فرماید احدی را مجالِ انکار و اعراض نماید بلکه جمیع موجودات از مشاهدهٔ انوار او مُنصَعِق بلکه فانی محض شوند. دیگر در این مقام مُقْبِل الی الله از مُعْرِض بِاللَّهِ مُنْفَصِل نگردد. " (دریای دانش ص ۱۳۸)

" بی ناصر و مُعین ظاهری " : در قرآن می فرماید: « اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا » (رعد: ۲): خدا آسمان ها را بدون پایه ای که ببینید برافراشت. به عبارتی آسمان دین بدون پایه هایی مانند ثروت و قدرت و حمایت علما و امرا برافراشته می شود. در واقع نه تنها این حمایت ها و نصرت ها وجود ندارد بلکه عملا با مخالفت و معاندت شدید روبرو است.

مَرارت : تلخی، سختی      إقامة حدود الله : احکام (جدید) الهی را برپا داشتن (وضع شریعت)

بند ۴۸- " تبدیل شد اراضی آن قلوب " : قلوب عباد به زمین تشبیه شده که جنس آن تغییر می کند. از جنس حکمت الهی می شود. از جنس محبت می شود. از جنس معرفت الله می شود.

" تُرَابِ عِلْمِ سَرْمَدِي " : خاکِ علمِ بدون آغاز و پایانِ الهی، علم لدنی

" حکمت لدنی " : معرفتی الهی که فطری است و اکتسابی نیست. (لدن + ی) = نزد من، یعنی از نزد خدا

" الْعِلْمُ نَوْرٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ " : علم نوری است که خدا در قلب هر کسی که بخواهد می اندازد. این حدیث از حضرت محمد و در بحار الأنوار نقل شده (ص ۱۱۱۸ قاموس ایقان) جناب هوپر دانباز در مصاحبه ای فرمودند: بخش مهم رشد بهایی ما مستلزم صیقل دادن آینه قلب ما و متوجه ساختن آن به طرف خداوند است تا در معرض تابش انوار معرفت الهی قرار گیرد. دو امر مانع از تابش نور معرفت الله بر قلب می گردد زیرا وقفه ای در تابش نور الهی نیست به طور مداوم و مستمر در حال تابیدن به سوی ماست: مانع اول، آن است که قلب ما را غبار، آلودگی یا تیرگی احاطه کرده باشد به طوری که نور از آن (آلودگی ها) عبور نکند و نتواند به قلب ما برسد و در ما تأثیر گذارد. مانع دوم، جهت قرار گرفتن قلب است. باید دید که آیا به طرف پایین و به سوی زمین متوجه است یا به سوی بالا و به طرف آسمان متمرکز می باشد؟ آیا طالب روحانیات است؟ آیا سعی می کند نوری را که حضرت بهاء الله به سوی ما می تاباند منعکس سازد؟ (مصاحبه با نیشان صهبا)

بند ۴۹- "يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ" (ابراهیم: ۴۸) : روزی که زمین به غیر از این زمین تبدیل می شود. تحقق حقیقی این آیه در تبدیل زمین بی حاصلِ قلوب است به دل‌های سرشار از علم و معرفت. اول، زمین و خاک وجودشان شوره زار بود و چیزی از آن نمی روید. بعد تغییر کرد.

"تَحْدِيدَاتٍ وَكَلِمَاتٍ مُّظْلَمَةٍ" : علوم و امور محدود و ناقص. اشاره به موضوع آغاز کتاب و انقطاع صرف از تفاسیر عباد.

جُرْزَه : شوره زار، زمین بی آب و علف

بند ۵۰- "أَرْضٍ ظَاهِرَةٍ هَمَّ تَبْدِيلُ يَافِئَةٍ" : یعنی علاوه بر معانی حقیقی، در ظاهر هم روی زمین نسبت به قبل از ظهور مبارک، تغییر و تحول بسیار حاصل کرده است و انواع اختراعات و اکتشافات اتفاق افتاده است. می دانیم تلگراف توسط شخصی به نام مورس در شب اظهار امر حضرت باب اختراع شد.

"لَوْ أَنْتُمْ فِي أَسْرَارِ الظُّهُورِ تَتَفَكَّرُونَ" (بیان جمال مبارک): اگر شما در اسرار ظهور تفکر کنید.

نَسَمَاتٍ : نَفْس ، دَم ، رُوح

بند ۵۱- "وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا هُمْ يُشْرِكُونَ" (زُمر: ۶۷) : روز قیامت، زمین أخذ شده در دست اوست و آسمان پیچیده شده در دست راست او. خدا برتر و منزّه است از آنچه با او شریک می کنند.

در ادامه بیان، جمال قدم دلایل عقلی را بیان می فرمایند: اول اینکه تحقق ظاهری آن حُسنی ندارد یعنی هیچ فایده ای ندارد. کارهای خدا از روی حکمت است. درست است که قادر است هر کاری بکند ولی در عین حال این قدرت توأم با حکمت است یعنی کار بی فایده و بیهوده انجام نمی دهد. دیگر اینکه دست ظاهری ندارد و اگر بگوییم پیامبرانش این کارها را به ظاهر ظاهر انجام می دهند، آن هم بی فایده و به دور از عقل سلیم است.

مَبْسُوطٌ: گسترده مَنِعَةٌ: عالی مقام، بلند مرتبه      قَبْضٌ: جمع کرد، برچید      إِنْبَاتٌ: نمود: رویانید

بند ۵۲- "سَمَاءٍ بَيَانٍ" : دیانتِ بیان، امر حضرت اعلی

"سراج های ظنون و وهم و شک ... را خاموش کنی" : می تواند اشاره ای هم به حدیث کمیل که در بند ۲ ذکر شد باشد.

بند ۵۳- "اشاراتِ مُلغزه": اشارات پیچیده و مبهم، مطالب رمزی و در قالب تمثیل

جَیْدَه: پاک، نیکو

"مقصود امتحان عباد است." : حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "قسم به أَلطافِ رحمن رحیم که استخوان عبدالبهاء از امتحانات جمال ابهی می گذازد و روح و قلب و جانش مضطرب...". (قاموس ایقان ص ۱۴۸)

بند ۵۴- "یهود بعضی سخن های ناشایسته بر زبان رانند." : از جمله این که اگر محمد دین ما را قبول ندارد چرا به قبله ما نماز می گذارد؟ چرا خدایش به او قبله جداگانه نداده؟ اگر دین او بر حق بود خدا به او قبله جداگانه ای می داد. (قاموس ایقان ص ۳۴۲)

" قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا " (بقره: ۱۴۴) : چرخیدن رویت را در آسمان می بینیم. (که منتظر هستی وحی و فرمان الهی در مورد قبله برسد) پس به تو قبله ای عطا می کنیم که آن را دوست داری.

" فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ " (بقره: ۱۴۹) : پس رویت را به سمت مسجد الحرام بگردان.

" این فتنه نبود مگر برای امتحان عباد": این گونه امتحانات همواره وجود دارد. در امر مبارک مشابه چنین امتحان و اضطرابی در واقعه بدشت دیده می شود که اصحاب با مشاهده حضرت ظاهره دچار آن شدند. حتی امروز تغییرات و تحولاتی که در مسیر نقشه های بیت العدل اعظم حاصل می شود می تواند در نفوس ضعیفه تزلزل و اضطراب ایجاد کند. امتحانات حتی در روابط اجتماعی ما با دیگر هموعانمان پیش می آید. حضرت ولی امرالله می فرمایند: " بسیاری از این افتتانات به علت ضعف طبیعت خود ماست. به عبارت دیگر، اگر بیش از حد متعادل، حساس باشیم و یا در مقایسه با احبابی که با آنها زندگی می کنیم، در محیطی متفاوت و به طریقی دیگر تربیت شده باشیم، طبیعی است که امور را به گونه دیگری لحاظ می کنیم و به نحوی دقیقتر احساس می نمایم. وجه دیگر این امر آن است که نواقص و عیوب همکیشانمان می تواند برای ما امتحانی عظیم به شمار آید." (انوار هدایت ص ۷۶۴) و در ادامه ما را اطمینان می دهند که اگر در این امتحانات پایداری داشته باشیم نتیجه مثبت به دست می آوریم: "توانی که ما جهت تحمل تند روی و بی مبالاتی بعضی افراد جامعه خود صرف می نمایم هدر نمی رود. بلکه به استقامت و پایداری و عزت و بزرگواری تغییر و تبدیل می یابد." (همانجا)

بَطْحَاء: مکه  
یَثْرِب: مدینه

بند ۵۵- " وَ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَاَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ " (بقره: ۱۱۵) : مشرق و مغرب برای خداست. پس به هر کجا روی آورید، آنجا وجه خداست.

" وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا اِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُوْلَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰى عَقْبَيْهِ " (بقره: ۱۴۳): مضمون آیه را جمال قدم نقل فرموده اند. در این آیه لِنَعْلَمَ به معنی "ما بدانیم"، در واقع خدا که قبل از تغییر قبله هم به احوال نفوس آگاه بود فقط به جهت این که در عالم ظاهر هم برای همه معلوم و آشکار شود و فرق گذاشته شود بین مومن و معرض در اثر این امتحان الهی.

" حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ " (مُدَّثِّر: ۵۰ و ۵۱) : گویا آنان خرهای رمنده اند که از شیر گریخته باشند. حَمَرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ، لقب مُعْرَضِيْنَ و مخالفین امر الله است. (قاموس ایقان ص ۶۲۶) اسرار و آثاری که برای همگان قابل درک نیست، تحملش بسیار سخت است و باعث رمیدن بسیاری از افراد می شود. وقتی حقایق گفته می شود فرار می کنند.

بند ۵۶- " در همین مطلب و بیان...": اشاره به حکم تغییر قبله که در آن حقایق بسیاری نهفته است. برخی فکر می کنند چون احکام یک دین یا خود آن شریعت، مظهر کلام الهی است و کلام الهی هم کامل و تمام است، بنابراین همیشگی و بدون تغییر است در حالی که می بینیم که احکام، حتی در درون یک دین هم تغییر می کند مثل حکم تغییر قبله مسلمین. آنچه موجب تقدس یک مکان میشود نه خود آن مکان، بلکه اراده و خواست الهی است.

" نیست این امور مگر برای تربیت و خلاصی نفوس از قفس نفس و هوی " : علت دیگر این تغییرات و امتحانات، ترقی روحانی افراد است تا به تدریج یاد بگیرند که ناظر به خود شمس باشند از هر نقطه ای طالع شود و این که خدا یفعل ما یشاء است نه اینکه باید مطابق و موافق انتظارات ما عمل کند.

بند ۵۷- " به قسمی که از افعال و اقوالی که مخالف نفس و هوی است مُحْتَجَبِ نمانند.": مظاهر مقدسه قبل هم مطابق انتظارات و توقعات مردم ظاهر نشده اند و در شرح حیات آنها این امر مشهود است. بنابراین جناب خال هم از این که خواهرزاده ایشان همان موعود اسلام است، نباید دچار اضطراب یا تعجب گردند.

" دو نفر با یکدیگر معارضه می نمودند.": یکی از آن دو از بنی اسرائیل بود و دیگری از اهالی مصر و آن بنی اسرائیلی با مشاهده حضرت موسی که از قبیله او بودند از ایشان کمک خواست و آن حضرت یک مشت به آن شخص مصری می زنند و او می میرد. در آن زمان قتل نفس بسیار مهم بوده و مجازات سختی داشته است. روز

بعد هم حضرت موسی می بینند آن شخص اسرائیلی دوباره با فرد دیگری دست به گریبان شده و مجدداً از حضرت موسی کمک می خواهد و این بار شخص مصری می گوید می خواهی مرا هم مانند آن شخص دیروزی بکشی؟ و به این ترتیب مردم با خبر می شوند و خبر به فرعون می رسد زیرا حضرت موسی در خانه فرعون بزرگ شده بودند. شخصی خبر به حضرت موسی می آورد که درباریان فرعون دارند راجع به مجازات تو مشورت می کنند. گویند این شخص خبرآورنده همان مومن آل فرعون بوده است. (توضیح بیشتر در قاموس ایقان ص ۱۶۳)

" **إِنَّ الْمَلَآءِیَاتِمِرُونَ بِكَ لَیَقْتُلُونَكَ** " (قصص: ۲۰) : همانا بزرگان و درباریان در باره تو مشورت می کنند تا تو را بکشند.

این قتل نفس شاید موجب شده که موسی از خانواده فرعون جدا شود و همچون همه پیامبران دیگر پشتیبان ظاهری نداشته باشد و این سابقه، از جمله امور مخالف نفس و هوای ناس است. موسی به معنی از آب کشیده شده است که بنا بر روایت تورات، دختر فرعون و بنا بر روایت قرآن همسر فرعون او را از آب بیرون کشید.

" **وَفَعَلْتَ فَعَلَتِكَ الَّتِی فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِیْنَ . قَالَ : فَعَلْتُهَا إِذْأ وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّیْنَ . فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ . فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُكْمًا وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِیْنَ** " (شعراء: ۱۹ و ۲۰) : و انجام دادی آن کاری را کردی (قتل نفس) و تو از کافران هستی. موسی گفت: انجام دادم آن را آن زمان در حالی که از گمراهان بودم. پس از شما فرار کردم. چون از شما ترسیدم. پس پروردگارم به من حکم (پیامبری) بخشید و مرا از پیامبران قرار داد.

ما نمی توانیم بگوییم عملی که مظاهر امر انجام دادند خوب بوده یا بد یا شایستگی دارند یا نه. مظهر امر مظهر عصمت کبری است. خوبی و بدی به وسیله او سنجیده می شود. موسی به فرعون گفت نسبت به فکر تو و در نظر تو من از گمراهان هستم ولی باز هم پیغمبرم. در آیه دیگری که مضمون آن این است که حضرت موسی به خدا عرض می کند من و هارون (برادرشان) می ترسیم فرعون ما را عقوبت کند یا بر کفر خود بیفزاید. (سوره طه: ۴۵)

حضرت عبدالبهاء در باره ترس موسی از فرعون می فرمایند: " حضرت موسی خوف از عدم ایمان فرعون داشت نه خوف جان. چنانچه در قرآن می فرماید: **إِنِّی أَخَافُ أَنْ یُفْرِطَ...** می فرمایند من می ترسم پیش از تبلیغ امر، پیشی گیرند و تعرض نمایند. خوف از طغیان و عصیان داشت نه برای نفس خود و اما مسأله خوف از حبال و عصاهای سحره، خوف از این داشت که مبدا تأثیر در نفوس نماید نه خوف از اذیت بر نفس خود و این حبال و عصا، شبّهات قوم است. " (مائده آسمانی ج ۲ ص ۱۵) ارتباط آیه ای که جمال قدم نقل می فرمایند با موضوع که امتحانات الهی است، این است که حضرت موسی در آیه مبارکه خودشان اقرار می کنند که گناه کردم. خدا

همیشه برای امتحان خلق مسائلی را می آورد. در اینجا قتل نفس توسط حضرت موسی برای مردم و فرعون مایه امتحان بود.

**"در مدین در خدمت شعیب"**: مدین نام سرزمینی است در جنوب شرقی کوه سینا نزدیک دریای سرخ که نواده های مدین پسر ابراهیم از زوجه اش قَطوره، در آن ساکن شدند. حضرت موسی در فرار از مصر به آنجا و نزد شعیب (کاهن یا نبی مدین) رفتند و پناهنده شدند و با دخترش ازدواج کردند و به جای مهریه دختر شعیب، چند سال نزد او به شباتی و خدمت پرداختند. بعدها به رسالت مبعوث شدند و از آن جهت کلمه مدین (که در کلمات مکنونه نیز مذکور است) به صورت تشبیه و رمز از محل و مکان رسالت به کار می رود. (۱۹ هزار لغت)

بریه سینا: صحرای سینا      نار موقده: آتش افروخته

**"شجره لا شرقیه و لا غربیه"**: درختی که نه متعلق به شرق است و نه متعلق به غرب. مقصود مظاهر الهیه هستند که حقیقت آنها از حدود فهم بشر و زمان و مکان خارج است.

عرش: تخت. در معارف بهایی در مقامی هیکل مظهر امر و جسم ایشان و در مقام دیگر امرالله و در مقام دیگر اول من آمن و در مقامی قلب انسان است.      سوق: بازار      مُخبر: باخبر، خبردار

بند ۵۸- **"بر حسب ظاهر در بیت فرعون تربیت یافته و از طعام و غذای او بزرگ شده"**: حضرت ولی امرالله بیانی به این مضمون می فرمایند: "اتم های جسم مظاهر قدسیه نیز مثل جسم نفوس سائره فقط اتم هستند اما همبستگی و همزیستی قوای عظیمه روحانیه با این جسم، حول مدفن مقدس اش، فضایی روحانی - البته اگر بتوان چنین تعبیری کرد - از خود باقی می گذارد. مظاهر الهیه و مطالع ربوبیه، بدون شک و شبهه، صاحب نفوذ روحانی شدید و قدرت معنوی وسیعی هستند. اما خصایص فیزیکی اتم های جسم آنان با اتم های جسم سایر آدمیان تفاوتی ندارد همان گونه که تمامیت آن جسم و وظایف و عملکرد آن تفاوتی ندارد. (انوار هدایت ص ۶۳۹)

بند ۵۹- **"در حالت مریم مشاهده نما"**: حضرت ولی امرالله می فرمایند: "در کتاب مستطاب ایقان و در نادر الواحی که هنوز منتشر نشده اند، جمال اقدس ابهی به طریقی غیر مستقیم مفهوم بکرزادگی را مورد تأیید قرار می دهند. حضرت عبدالبهاء نیز در کتاب مستطاب مفاوضات فصل دوازدهم به صریح بیان می فرمایند مسیح به واسطه روح الهی به وجود آمد. از این بیان مبارک به عنوان نص صریح، لزوماً چنین مستفاد می شود که یوسف نجار پدر حضرت مسیح نبوده است." (انوار هدایت ص ۶۱۳) و نیز می فرمایند: "محرز و مبرهن است که آن حضرت به واسطه مداخله و مراوده مستقیم روح القدس به عرصه وجود چشم گشودند. لذا تولد آن حضرت کاملاً



معجزه آسا بوده است. این قضیه حقیقتی محض و مسلم است و احبای الهی نباید از آن متعجب شوند. زیرا در تعالیم الهیه اعتقاد به معجزات هرگز مردود شناخته نشده است بلکه صرفاً اهمیت آن تقلیل و تخفیف یافته است... گر چه معجزه شکل دهنده مجرای منظم و ابزاری مرتب، جهت ظهور و بروز قدرت و سیطره خداوند بر اهل عالم نیست، اما وقوع آن همواره امکان پذیر بوده است. انکار معجزه به این دلیل که نوعی نقض قوانین طبیعت است، بی پایه و تا حدی احمقانه به نظر می رسد. زیرا خداوند که خود خالق کائنات است می تواند به حکمت و قدرت الهی اش هر تغییری را در عملکرد قوانینی که خود ابداع فرموده بدون توجه به مدت آن ایجاد نماید. تعالیم بهایی در این امر (تولد حضرت مسیح) و بسیاری امور دیگر با اصول کلیسای کاتولیک انطباق کامل دارد. ولی برادران و خواهران مسیح به طریق طبیعی متولد شدند. (انوار هدایت ص ۶۱۳) رموز و اسرار همواره جزئی جدایی ناپذیر از هر دیانت حقیقی خواهد بود.

"یا لیتنی مت قبل هذا و کنت نسیاً منسیاً" (مریم: ۲۳): کاش من پیش از این مرده بودم و فراموش شده و از یاد رفته بودم.

"یا أخت هارون": ای خواهر هارون. منظور حضرت مریم است. اسامی افراد در قرآن با تورات و انجیل متفاوت است. همچنین در تورات و انجیل ذکری از هود و صالح و قوم آنها یعنی عاد و ثمود نیست.

"این از روح القدس است": لقب حضرت مسیح روح الله است. کسی که به نفحه روح القدس ظاهر شد. حضرت ولی امرالله می فرمایند: "روح یا نفس ناطقه فرد انسانی با تحقق جنین در رحم مادر به وجود می آید. اما برخلاف این، روح مظاهر مقدسه، قدیم است. (انوار هدایت ص ۶۳۴)

شماتت: سرزنش      شقا: ظلم      مخدره: در پرده، پوشیده

بند ۶۱- "أقوال و افعال آن ملیک با اقتدار را مثل هم ملاحظه نمایی": همان طور که در افعال و کارهای الهی دیده شد که چگونه مظاهر امر خود را از میان کسانی برگزیده که موجب امتحان خلق شوند، در اقوال و کلمات و آیات الهی نیز این حالت مشهود است. از قبیل تغییر احکام و یا کلماتی مانند خاتم النبیین و یا کلام حضرت مسیح که فرمود "آسمان و زمین ممکن است زایل شود ولی کلام من هرگز زایل نمی شود."

فجار: بد کاران، گناه کاران      نقیمت: بد بختی

بند ۶۲- "اگر در این عهد چنین اموری ظاهر شود": در تاریخچه حیات حضرت اعلی از این گونه امور نبوده و همچنین در زندگانی جمال قدم.

"موسی از امر مُبرّم ، مأمور گشته" : حضرت موسی به فرمان محکم الهی به پیامبری مبعوث گردیده و مامور ابلاغ کلمه الهیه شدند نه به خواست خودشان.

" از شجره نار، اِنّی اَنَا الله آورده." : اشاره به داستان حضرت موسی که در کوه سینا درختی دیدند که آتش از آن بر می خواست و ندای اِنّی اَنَا الله از آن به گوش می رسید و خدا از آن شجره نار با حضرت موسی تکلم فرمود که به لحاظ همین مکالمه، ایشان را کلیم الله و خداوند را مکلم طور نامیده اند. (۱۹ هزار لغت)

بند ۶۳- "مُظهِر همه این امور و نتیجه همه، اَلیوم ظاهر است." : حقیقتی که قبلا همه گفته اند و منتظرش هستند در این یوم ظاهر است. اشاره تلویحی به ظهور خودشان است که موعود جمیع ادیان هستند. نتیجه همه این امتحانات و تربیت های روحانی ایمان به جمال قدم است.

بند ۶۴- " رائحة روحانی از صبح صمدانی مرور نمود." : اشاره به ظهور جمال قدم است و در ادامه بیان با لحن ادبی بی نظیری به عظمت و عنایات بی نهایت این یوم اشاره می فرمایند.

" روح القدس به غایت حسرت می بُرد." : از این همه فیض و عنایت که در این یوم شامل حال بندگان جوئی حقیقت می شود. حضرت عبدالبهاء فرموده اند که روح القدس و جبرئیل و شدید القوی، عنوان شیئی واحد است و به عبارتی هر سه کلمه دلالت به یک حقیقت می کنند و به یک مفهوم هستند. و نیز: " روح القدس، فیض الهی است و أشعة ساطعه از مظهر ظهور" (مفاوضات ص ۸۲) روح القدس در نزد مسلمین، جبرئیل و فرشته وحی است و نزد زرتشتیان، بهمن سروش و نزد مسیحیان، یکی از اقانیم ثلاثه است.

جُعَل: حشره ای مانند سوسک ریز که روی سرگین حیوانات می نشیند. در عُرف عرب به شخص فرومایه و پست اطلاق می شود.

فُتوح: گشایش، پیروزی      صدر: بالای مجلس      طراز: طرز و طرح، نقش و زینت لباس، مجازاً زینت و زیور

بند ۶۵- " تاکی اثر این عنایت غیبی در خاکدانِ ترابی ظاهر شود." : اشاره تلویحی به ظهور خودشان است.

" این سمندرِ ناری" : اشاره به خود جمال قدم می باشد. سمندر: مرغ آتش خوار، پرنده ای افسانه ای که در آتش جای دارد. در کتب امروزی نوع کوچکی از سوسمار است. در آثار ادبی، به تشبیه از مرغ آتشین، از آتش برخاسته.

"سراج روح را در مشکاة قلب به دهن حکمت بر افروز و به زجاج عقل حفظش نما تا نفس های آنفسِ مُشرکه آن را خاموش نکند." : روحانیت و حالت آمادگی برای قبول ظهور جدید را در قلب خود ایجاد کن. قلب را از تسلط نفس و هوی رهایی ده و کاملاً پاک کن و از عقل و خرد حقیقی هم کمک بگیر تا سخنان شُبّه آمیز در آن اثر نکند. عرفا معتقدند روح انسان که عطیة الهی است خیر محض است. محل تجلی این روح، قلب است ولی از طرف دیگر ما یک جنبه مادی و طبیعی هم داریم که وابسته به این عالم خاکی است و آن نفس نام دارد. محلّ تلاقی جنبه روحانی و جنبه مادی ما، قلب است. حال اگر نفس بر قلب حاکم شود، دیگر روح نمی تواند در آن جلوه کند. ولی اگر روح بر قلب حاکم شود از اثر این امر، قلب، نفس را هم تحت کنترل خود می گیرد و نفس اماره تبدیل به نفس راضیه مرضیه می شود. در لوح احمد فارسی می فرمایند: "سراج حبّ الهی را به دهن هدایت در مشکات استقامت در صدر منیر خود بر افروزید و به زجاج توکل و انقطاع از ما سوی الله از هُبوب أنفاس مشرکین حفظش نمایید."

"كَذَلِكَ نُورِنَا أَفُقَ سَمَاءِ الْبَيَانِ مِنْ أَنْوَارِ شُمُوسِ الْحِكْمَةِ وَ الْعِرْفَانِ لِيَطْمَئِنَّ بِهَا قَلْبُكَ وَ تَكُونَ مِنَ الَّذِينَ طَارُوا بِأَجْنِحَةِ الْإِيقَانِ فِي هَوَاءٍ مَحَبَّةٍ رَبِّهِمُ الرَّحْمَنِ." : بیان جمال مبارک است. به این مضمون که این چنین نورانی نمودیم افق آسمان بیان را از انوار خورشیدهای حکمت و عرفان، تا قلبت به آن آرام و قرار گیرد و باشی از زمره کسانی که پرواز نمودند با بال های اطمینان و یقین در هوای محبت پروردگار رحمانشان.

حَبّه: دانه      حوت: ماهی بزرگ      ریاض: باغ ها

زُجاج: شیشه، شیشه محافظ چراغ که نور را از باد حفظ می کند.

سراج: چراغ، گرچه مشکات و مصباح و سراج، همه به معنی چراغ به کار می رود، ولی تفاوت هایی با هم دارند. مشکات، پایه چراغ است. مصباح خود چراغ. سراج، آن مجموعه نورانی درون چراغ و زجاج، شیشه محافظ نور است و نور هم در واقع اصلی ترین قسمت است.

مشکات: چراغدان، محلی که چراغ را در آن یا بر آن می نهند.

بند ۶۶- " ظاهر می شود علامت این انسان در آسمان و مقصود از سماء ، سماءِ ظاهری است. " : جناب ابوالفضائل در پاسخ به ایرادهایی که شیخ الإسلام شهرتفلیس در گرجستان امروزی به کتاب ایقان وارد کرده بود، کتاب «فرائد» را نوشتند که به نحو مبسوط به شبهات او پاسخ داده اند. از جمله گفته بود با کدام دلیل و برهان ثابت است که قبل از ظهور هر نبی، ظهور نجمی در سماء لازم است؟ (فرائد ص ۵۳۴) توضیح می دهند که لازم

و باید در عرف علمای اسلامی است نه در عرف مظهر امر. مظهر امر یَفْعَلُ ما یَشَاءُ و یَحْكُمُ ما یُرید است. ذکر لزومیت ظهور نجمی در میلاد هر مظهر امر، در کتب و احادیث اسلامی است نه در کتاب مقدس ایقان. در این کتاب عبارات انجیل شریف تفسیر شده و علاماتی که حضرت مسیح برای ظهور حضرت محمد (ص) معین فرموده اند. (ص ۵۴۷) مولوی هم فرموده: هر پیمبر که در آید در رَجْمِ نَجْمِ او در چرخ گردد مُتَّجِمِ.

" در آسمان معنی نجمی ظاهر می گردد. " : در عالم دین هم شخص مبشّری ظهور می کند.

فَلْکِ سَمَوَاتٍ: مدار گردش سیاره ها در آسمان      فُلْکِ هِدَايَةٍ: کشتی هدایت، منظور مظاهر امر

بند ۶۷- نمرود: لقب پادشاهان بابل بود. پادشاه بابل در زمان حضرت ابراهیم نامش نینوس بود.

بند ۶۸- " کَهَنَةُ آن زمان، فرعون را خبر دادند. " : کَهَنَةُ یعنی کاهن ها و روحانیون زمان فرعون و به جهت همین پیش گویی بود که فرعون دستور داد هر پسری از بنی اسرائیل که متولد می شود را بکشند ولی به اراده الهی حضرت موسی در خانه فرعون بزرگ شد.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: " استنباط های منجمین یعنی استنباط هایی که تعلق به وقایع خیر و شر دارد، ابداً حکمی ندارد. " كَذِبَ الْمُنْجِمُونَ بِرَبِّ الْكَعْبَةِ ". ولی استنباط های فنی که تعلق به حرکات نجوم دارد مثل خسوف و کسوف و أمثالها، این پایه و مایه دارد و اما استنباط از نجوم از ظهور مظاهر مقدسه، خارق العاده است. دخلی به فن نجوم حالی ندارد. (مائده آسمانی ج ۲ ص ۲۵)

دالّ: دلالت کننده      دَنْبٍ: گناه      مَقَالَاتٍ: گفتارها

بند ۶۹- مَجُوسٍ: خادمان دین زرتشت، کاهنی که درجه اش بین حاکم و قوم است. به معنای زرتشتی و آفتاب پرست هم مصطلح است. (ر.ک. قاموس ایقان ص ۵۲۰)

هیروودیس: هیروودیس انتیپاس که از ۴ سال قبل از ولادت مسیح تا ۳۹ سال بعد از ولادت مسیح حکمرانی کرد. دومین پسر هیروودیس اعظم است که مانند پدرش خوش گذران بود. حضرت مسیح او را روباه نامیدند.

بند ۷۰- " وَكَانُوا قَائِلِينَ: أَيْنَ هُوَ الْمَوْلُودُ مَلِكُ الْيَهُودِ؟ لِأَنَّا قَدْ رَأَيْنَا نَجْمَهُ فِي الْمَشْرِقِ وَوَأَيْنَا لِنَسْجُدَ لَهُ " : و می گفتند کجاست آن طفل به دنیا آمده، پادشاه یهود که ما ستاره اش را در آسمان دیده ایم در مشرق؟ و آمده ایم تا او را سجده کنیم. (متی فصل ۲ آیه ۲)

بنا بر این منظور از این که علامات پسرانسان در آسمان ظاهر می شود: هم در آسمان ظاهری و هم در آسمان دین است. به علاوه مردم منتظر بودند حضرت مسیح در ظاهر به صورت پادشاه ظاهر شود یعنی دارای سلطنت و قدرت ظاهری باشد. همان طور که مسلمین و شیعیان منتظر ظهور قائم با قدرت و شوکت و سلطنت ظاهری هستند.

" إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا " (آل عمران: ۳۹) خدا به زکریا، پدر یحیی بشارت داد که : خدا تو را مژده می دهد به یحیی که تصدیق کننده کلمه حق و مهتر و نگاه دارنده نفس از گناه و خطاست.

" كَانِ يُوْحَنَّا يَكْرِزُ فِي بَرِيَّةٍ يَهُودًا قَائِلًا : تَوْبُوا فَقَدِ اقْتَرَبَ مَلَكُوتُ السَّمَاوَاتِ " : یوحنا در وادی یهودا راه می رفت و موعظه می کرد و می گفت: توبه کنید که ملکوت آسمان ها نزدیک است. (انجیل متی فصل ۳ آیه ۲۱)

بند ۷۱- " بشارت می دادند به ظهور آن شمس هوئی، چهار نفر بودند" : این چهار شخص که سلمان فارسی به ترتیب نزد هر یک از آنها رفت از زاهد های مسیحی بودند. اولی در شام زندگی می کرد و دومی در شهر موصل و سومی در نصیبین و چهارمی در عموریه روم. (قاموس ایقان ص ۵۲۲)

" روزبه که موسوم به سلمان شد." : سلمان فارسی شاهزاده ایرانی بود. روزی به کلیسای نصاری رفت و دین آنها را بهتر دید. مزار او نزدیک بغداد است و حضرت عبدالبهاء مکرر به آنجا تشریف برده اند. بعد از رحلت حضرت رسول، او به علی (ع) وفا دار بود. مردم او را به قدری زدند که گردنش کج شد و تا آخر عمر همان طور کج ماند. بعد از شکستن بیعت مردم در باره حضرت علی، در کوچه ها می گشت و به فارسی می گفت: کردید و نکردید. ندانید چه کردید. مقام او بسیار عظیم است چنانچه حضرت محمد فرمودند که سلمان جزء خانواده من است و نیز حدیثی است که گفته شده است: اگر ابوذر می دانست که در قلب سلمان چه می گذرد یا او را می کشت و یا تکفیر می کرد. (ر.ک. قاموس ایقان ص ۸۸۰)

بند ۷۲- " تا رسید به این امر بدیع منیع و اکثر منجمان خبر ظهور نجم را در سماء ظاهره داده اند." : در ظهور حضرت اعلی هم منجمان خبر ظهور ستاره ای در آسمان را دادند: تیمور خوارزمی از سلاله تیمور در اصفهان و میرزا آقا خان منجم اصفهانی که منجم باشی منوچهر خان معتمدالدوله بود، اخبار کرد که نجم یک شخصی که عالم به ظهور او تجدید قوانین و احکام دیانت می کند، ظاهر شده. تا سنه ۱۲۶۰ هر کس زنده بماند می فهمد.. (فرائد ص ۵۵۵)

نورین نیرین: دو نور تابان، خورشید و ماه، منظور جناب شیخ احمد آحسائی و سید کاظم رشتی هستند.

واحداً بعد واحد: یکی پس از دیگری قَدَسَ اللهُ تَرْتَهُمَا: خدا مزار آن دورا مقدس فرماید.

بند ۷۳- "آن ظهور انسان کامل است قبل از هر ظهور": در اینجا منظور از انسان کامل مبشرین به مظاهر مقدسه هستند. در آثار مبارکه معمولاً انسان و یا اکمل انسان و یا کامل ترین انسان، به مظاهر امر اطلاق می شود. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "در کل عالم، انسان کامل ترین وجود است. البته مقصود از انسان، انسان کامل است که به مثابه مرآت است که در آن کمالات الهیه ظاهر و منعکس می گردد. اما شمس، از علو تنزیه خود تنزل نمی کند تا در آینه مقرر یابد بلکه هنگامی که آینه پاک و منزّه شد و به سمت شمس حقیقت توجه نمود، کمالات شمس یعنی نور و حرارت آن در آینه ظاهر و باهر می گردد. این نفوس مبارکه، مظاهر مقدسه الهیه اند. (انوار هدایت ص ۶۳۴)

بند ۷۴- "این کینونات قدیمه اگر چه بر حسب ظاهر از بطن امهات ظاهر می شوند": اگر چه این وجودات قدیم یعنی مظاهر امر در ظاهر مانند دیگر انسان ها متولد می شوند... پس حضرت اعلی هم مانند دیگر مظاهر قدیمه به طور طبیعی از شکم مادر متولد می شوند.

"بی پر به معارج اُحدیه پرواز نمایند": اشاره ای به معراج حضرت محمد است. حضرت عبدالبهاء در مورد معراج فرمودند: حضرت محمد همیشه در معراج بودند. (طراز الهی ج ۱ ص ۲۳۳) و نیز: "خلق عقیده دارند حضرت در سن ۴۰ سالگی به رسالت مبعوث شدند و جمیع علوم و فنون و آنچه بود در آن وقت به ایشان عنایت شد و حال آنکه می فرمایند: کُنْتُ نَبِيًّا قَبْلَ مَاءٍ وَ التَّيْنِ (قبل از خلق آب و خاک پیامبر بودم) ... آن حضرت از ابتداء خلقت نبی بوده اند و دارای علم بوده اند منتهی مَشَاعِرِ و مَدَارِكِ خلق، آماده و مقتضی ظهور نبود لذا ستر شد تا آنکه وقت معهود فرا رسید... انبیاء در خلقت، فرق کلی دارند و بشر هر قدر کوشش نماید به مقام انبیاء نمی رسد." حضرت ولی امرالله می فرمایند: "مظاهر مقدسه، بدون شبهه از مقام و مرتبه خود به نوعی مطلع و آگاه بوده اند اما این که ماهیت این آگاهی چه بوده است، ما از آن بی خبریم" (انوار هدایت ص ۶۳۴).

"لا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنِ شَأْنٍ" ( نهج البلاغه خطبه ۱۷۷ ): کاری او را از کار دیگر باز نمی دارد و خدا (و مظاهر امرش) تمام صفات را در آن واحد و در عین حال با هم دارد مثلاً در عین حال که رحمان است قهار هم هست و صفت رحمانیت او را از قهاریت باز نمی دارد.

" كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ " (رحمن : ۲۹) : هر روزی او در مقامی است. امور بدیع از او ظاهر می شود. هر لحظه به رنگی بت عیار در آمد. دل برد و نهان شد. یا به قول جناب نصرت الله محمد حسینی: در هر زمان خداوند در شأن آن زمان ظاهر می شود.

رَفُوفٌ : جایگاه      مُتَّكِنٌ : تکیه زده اند      رَجُلٌ : پا

بند ۷۵- " وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تَعَدُونَ " (الذاریات: ۲۲): رزق و روزی شما و آنچه به آن وعده داده شده اید، در آسمان است. موعود شما در آسمان امر است. حیات حقیقی در آسمان دین است.

" الْأَسْمَاءُ تُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ " ( از مثل های مشهور نزد اعراب است.) اسم ها از آسمان نازل می شود. یعنی غالباً اسم مردم و اشیاء با سرشت آنها برابر و متناسب است. در اینجا آسمان به معنی الهام است.

بند ۷۶- جمال قدم دو نوع علم را از یکدیگر متمایز می نمایند و مشخص می فرمایند منشأ هر کدام چیست. موضوع هر یک چه می باشد و نتیجه و ثمره هر کدام چیست.

" فَنِعْمَ مَا قَالَ " : چه خوب گفته است.

" تَمَسَّكَ بِأَذْيَالِ الْهُوَى فَاخْلَعَ الْحَيَا وَ خَلَّ سَبِيلَ النَّاسِكِينَ وَ إِن جَلُّوا " : این بیت شعر از ابن فارض مصری است. به این معنی که به دامان عشق و محبت چنگ بزن و هرگونه آرم را کنار بگذار (وراه عشق را پیش بگیر) و از راه زهد و تقوای ظاهر پرستان اجتناب کن. هر چند که در نظر مردم جلیل و معتبر باشند. ناسک، کسی است که راه و رسم را به دیگری می آموزد. شاعر می گوید این افراد نمی توانند تو را هدایت کنند و با توجه به برگردان از ترجمه حضرت ولی امرالله: بچسب به دامن هوی و شرم و حیا را بگذار و بگو به عاقلان و پرهیزکاران بروند، حتی اگر جلوه کنند.

" اِتَّقُوا اللَّهَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ " : تقوی پیشه کنید تا خدا به شما علم بیاموزد.

" أَلْعِلْمُ حِجَابُ الْأَكْبَرُ " : علم بزرگترین حجاب است.

" بیاناتِ صاحبان بیان " : کلمات نفوس مبارکه مانند ائمه و مظاهر مقدسه

باهر: روشن و آشکار و نورانی حضرت باری: خداوند غلّ: کینه و بغض بَغی: ظلم و تجاوز نار مُهلک: آتش نابود کننده

بند ۷۷- " ألسَّالِكُ فِي الْمِنْهَجِ الْبِيضَاءِ وَ الرُّكْنَ الْحَمْرَاءِ لَنْ يَصِلَ إِلَى مَقَامٍ وَطَنِهِ إِلَّا بِالْكَفِّ الصَّغِيرِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ " : ( این بیان از مشایخ صوفیه است. در تألیفات شیخ عبدالقادر مُحیی الدین گیلانی) سالک در راه واضح و آشکار عرفان و در مقام و رتبه شهادت و جانبازی در راه خدا، هرگز به مقصدش نمی رسد جز با دست خالی ( دست کشیدن) از آنچه در دست مردم است. بیضاء اشاره به روشنی راه دارد. برای سالک، روشن است نه برای همه. حمراء (سرخ رنگ) اشاره به سختی ها و بلاها و شهادت دارد. در عرفان، رنگ سفید علامت عالم مشیت و رتبه فؤاد و بالاترین درجه شناخت از مظهر امر است یعنی او را مظهر الهی بر روی زمین و در عالم خلق و امر بدانیم. رنگ قرمز علامت رتبه قضاء و مرتبه بابت است یعنی حضرت اعلی را باب قائم بدانیم. قاعدتاً در مسیر سیر و سلوک و شناخت که پیش می رویم اول رتبه پایین تر یعنی رکن حمراء است و بعد درجه بالاتر یا رتبه بیضاء ، ولی در اینجا اول صحبت از رتبه بیضاء است و بعد رتبه حمراء. شاید اشاره به این باشد که بعد از اینکه سالک به بالاترین درجه ایمان و ایقان رسید یعنی به رتبه بیضاء که در آن مظهر امر را مظهر الوهیت می داند ، نوبت به اجرای احکام و اوامر می رسد و استقامت و جانبازی و شهادت و خلاصه به منصفه ظهور و بروز رساندن رتبه قضا (آن ایمان و اعتقاد).

بند ۷۸- " حوریات معانی که در عُرف های حکمت مستور گشته " : حقایق و معانی پنهان در ظاهر کلمات به حوریه های بهشتی تعبیر شده که بنا بر حکمت الهی هنوز معانی آن آشکار نشده است.

" لَمْ يَطْمِئِنُّنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ " (رحمن: ۷۴) : ایشان را پیش از این هیچ انسان و جنّی لمس نکرده است. اشاره به حقایق و معارفی که قبل از ظهور حضرت اعلی در پشت پرده ظاهر کلمات پنهان بود و وعده داده شده که مومنان در بهشت ( ظهور موعود ) از آن بهره مند می شوند. حضرت عبدالبهاء بیانات متعددی در پاسخ به سوال احباء راجع به جنّ فرموده اند از جمله: نفوسی هستند که ایمان و انکارشان مخفی و مستور است. (مائده ۲ ص ۳۵) و نیز در لوحی عربی توضیحاتی می فرمایند که خلاصه مضمون آن چنین است انسان از چهار طبیعت یا عنصر به اصطلاح قدما خلق شده است: آتش، هوا، آب و خاک. از عنصر آتش، حرارت ظاهر می شود. حال اگر در انسان، طبیعت مربوط به عنصر آتش غلبه کند، اسم جن بر او اطلاق می گردد و این اسم در حقیقت و در رتبه اول به مومنین گفته می شود زیرا آنان از آتش کلمه ربّانی که مظهر امر به آن تکلم فرمود خلق شدند و در مقام مجاهده مانند برق لامع و تیر پران عمل می کنند و چنانچه ناظر به رأفت و محبت مومنین و انقیاد آنها نسبت به احکام و



امرالله باشیم به آنها ملائکه گفته می شود. ولی اسم جن مجازاً به غیر مومن هم اطلاق می شود به جهت کبر و استکبار آنها به امر الهی و محاربه با انبیای خدا. (مائده آسمانی ج ۲ ص ۴۴ و ۴۵)

" اما راجع به سوال آن جناب در باره کلمه جن یا جنی مذکور در قرآن کریم، باید به اطلاع برساند که این کلمات به مخلوقاتی که عملاً موجود باشند دلالت نمی کند... این ها حائز هیچ نوع موجودیتی حقیقی نمی باشند. " (انوار هدایت ص ۶۲۴) ریشه کلمه جنّ به معنی پنهان و پوشیده است. مثلاً جنین که داخل شکم مادر پنهان است. کلمه "جان" بر وزن "فاعل" به معنی پنهان کننده است. مثلاً کسی که حقیقتی را می داند ولی آن را بنا به دلایلی پنهان می کند.

صَدْر: قلب، سینه عُرف: غرفه ها، اتاق های طبقه فوقانی  
مُحْرِم: کسی که لباس إحرام جهت انجام  
أعمال حج پوشیده

بند ۷۹- " أ فُكِّمًا جَاءَ كُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ " (بقره: ۸۷): آیا پس هرگاه که رسولی نزد شما آمد با آنچه مطابق میل شما نیست، سرکشی کردید. پس برخی را تکذیب کردید و برخی را می کشید.

" مقصود از ابر آن اموری است که مخالف نفس و هوای ناس است. " : جمال قدم سه دسته از آن امور را بیان می فرمایند: تغییر احکام، تغییر جایگاه و مقام افراد، حدود و ویژگی های جسمانی مظهر امر

نوم: خوابیدن، خواب  
يَقْظُه: بیدار شدن، بیداری

بند ۸۰- " يَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءِ بِالْغَمَامِ " (فرقان: ۲۵) : روزی که آسمان به ابر شکافته می شود. غَمَام، آن چیزی است که باعث شکافته شدن آسمان می شود و در ادامه می فرماید: " وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا " و ملائکه گروه گروه فرود می آیند. ابر، آسمان را می شکافد و باعث ریختن ملائکه بر زمین می شود. : آسمان دین قبل با غمام احکام جدید شکافته می شود. در صفحات بعد توضیح می فرمایند که این تعالیم و احکام جدیدی که موجب تغییر و تبدیل در عقاید و آداب می شود برای غیر مومنان مثل غمام تیره و سیاه و امتحان است که از آن به دخان هم تعبیر شده. یعنی به جهت آنکه مخالف هوای نفس آنهاست، برای شان به صورت دود و عذاب جلوه می کند. گرچه در واقع غمام و ابر، رحمت است چه که خداوند احکامی را که دیگر با روح عصر ناموافق شده، نسخ می کند و احکام جدید و غمام را نازل می کند. می فرمایند این احکام جدید و شؤونات ظاهری مظهر امر و تحولات جدید دیگر، مانند ابر چشم مردم را از مشاهده خورشید حقیقت منع می کند.

" وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ؟ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا؟ " (فرقان: ۷):  
گفتند: این چه رسولی است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا با او فرشته ای فرستاده نشد تا همراه او  
بیم دهنده باشد؟

مردم می گفتند چرا فرشته ظاهری و محسوس و قابل دیدن توسط آنها، بر پیامبر ظاهر نمی شود؟! حضرت  
عبدالبهاء می فرمایند: خلاصه، ظهور آن مظاهر احدیت را از مطالع بشریت، علت بطلان، می شمردند و سبب  
انکار می کردند و بعد از صعود، مومن و موقن می شدند زیرا به ظاهر، شخص بشری ملاحظه نمی کردند. لهذا  
مُتَّبِعِهِ قُوَّةٌ وَبِرْهَانٌ وَحُجَجٌ إلهی می شدند... در جمیع أعصار، إعلاء کلمة الله بعد از صعود مشارق انوار به افق  
أعلى گردید چه که ناس فطرتاً ایمان به غیب را خوشتر دارند و دلکش تر شمردند. (مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۱  
ص ۲۷۸)

" لَوْلَا كَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ " : اگر تو نبودی، افلاک را خلق نمی کردم. منظور، حضرت محمد می باشند  
که در معراج، به این بیان مخاطب گشتند. مظاهر امر واسطه و علت خلق عالم اند.

بند ۸۱- متواتره: پی در پی سلسبیل: نام چشمه ای در بهشت، آب گوارا

فاجر: بدکار، زناکار فاسق: بدکار، خارج از طریق حق و صلاح

بند ۸۲- " پس باید جهدی نمود تا به إعانت غیبی از این حُجَبات ظلمانی و غَمَام امتحانات ربّانی از مشاهده  
آن جمال نورانی ممنوع نشویم. " : جناب حکیم موسی عرض کردند: هدایت نفوس صرف فضل است یا  
استعداد خودشان؟ فرمودند: سبب هدایت، فضل است. (مثل ظهور مظاهر مقدسه در عالم) سبب حیات، فضل  
است. مثلاً این چشم و گوش را فضل الهی عنایت کرده است. - ولی چگونه است که این فضل به بعضی مردم  
دون نیز عنایت می شود؟ فرمودند: فضل است. لکن قبول فضل، استعداد لازم دارد. مثلاً آمدن باران، فضل است  
ولی اگر زمین شوره زار باشد فضل را قبول نمی کند. پاکی و ناپاکی خاک از خود اوست. طفل بر فطرت الهیه خلق  
می شود. خاک پاک است ولی بعد کثیف می شود. حکمت الهی این است که از شهد منتفع می شود و از سم  
متضرر. ولی انسان به درجه ای می رسد که خود را به تریاک معتاد می کند... این مبارکی و این حُبث، اکتسابی  
است. یک شخص در جمیع اوقات در فکر نفس خویش است و یکی در جمیع اوقات در فکر حق است. البته  
فضل شامل شخص دوم است. (طراز الهی ج ۱ ص ۲۳۸)

بند ۸۳- " هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ ؟ " (بقره: ۲۱۰): (مضمون را بیان فرموده اند) آیا جز این را انتظار می کشند که خدا در سایه هایی از ابر به نزد آنها بیاید؟ یعنی جز این نمی شود و حتماً چنین خواهد شد. و در ادامه می فرماید: وَالْمَلَائِكَةُ وَفُضِي الْأَمْرُ " : و ملائکه هم همراه الله می آیند. و این کار انجام شد. در آیات دیگری هم به آمدن الله و ملاقات و دیدار او بشارت داده شده. از جمله أنعام: ۱۵۸ و بقره: ۲۲۳ ..

" در همه اماکن در ذکر علامات ظهور بعد ذکر فرمودند. " : مضمون های مشابه این که خدا در سایه هایی از ابر می آید در همه کتب آسمانی وجود دارد و در همه آنها این مطلب مربوط به علامات ظهور بعد است نه به زندگی پس از مرگ و غیره.

بند ۸۴- " دَخَانٍ مُبِينٍ " : اموری که به دخان تعبیر می شود همان تغییر و تحولاتی است که به غمّام تعبیر شده بود و چون موجب امتحان عباد است و برای آنها ناخوش آیند و عذاب آور است ، مانند دود در چشمشان می رود. جناب سمندری فرمودند: یک تگّه کرباس را پاره می کنی چون فصل شود صدا می کند. یک چوب نازک را می شکنی ، چون از هم فصل شود صدا دارد. عادات و رسوم اقوام چندین هزار ساله به قوه الهی از هم فصل می شود و از جهتی دیگر با یک روح محبت و اتحاد و ارتباط خلل ناپذیر با یکدیگر متحد و متفق شده و به هم پیوند می شوند. پس باید " فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ " (استقامت کن چه که به آن مامور شدی) را شعار خود کنیم. (طراز الهی ج ۱ ص ۵۴۷)

" إِذَا لَقَوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مَوْتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ " (آل عمران: ۱۱۹) : و زمانی که شما را ملاقات کردند گفتند: ایمان آوردیم و زمانی که با خودشان خلوت کردند، سرانگشتان را از خشم گزیدند. بگو: به سبب خشمتان بمیرید. به راستی که خدا از اسرار سینه ها آگاه است.

نسخ و هدم رسومات عادیه: نسخ شدن و نابودی آداب و رسوم رایج در میان پیروان دین.

سبب: دشنام دادن

إنعدامِ أعلامِ محدوده: نابودی مقام علمای تنگ نظر و محدود الفکر، از بین رفتن عادات و رسوم مانع از درک حقایق

بند ۸۵- " مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُ " : از آنجایی که نمی دانند. یعنی گاهی انسان حرفی می زند که فکر می کند به ضرر طرف دیگر است ولی در واقع به ضرر خودش است.

" از تلویح همین دو آیه " : منظور آیه دخان و آیه آمدن خدا در سایه هایی از ابراست.

" كَذَلِكَ تَعْنُ عَلَيْكَ حَمَامَةُ الْبَقَاءِ عَلَى أَفْنَانِ سِدْرَةِ الْبَهَاءِ لَعَلَّ تَكُونَنَّ فِي مَنَاهِجِ الْعِلْمِ وَ الْحِكْمَةِ بِإِذْنِ اللَّهِ سَالِكًا" (بیان جمال قدم است): این چنین نغمه سرایی می کند برای تو کبوتر بقاء بر شاخه های درخت بهاء، تا در راه های علم و دانش به اذن پروردگار سالک باشی.

بند ۸۶- ملائکه : حضرت عبدالبهاء در لوحی بیاناتی به این مضمون می فرمایند: برای ملائکه معانی مختلفی است: در مقام خَلْق، به کسانی که از شهوات پاک شدند، بر باطن آنها اسم ملائکه اطلاق می شود... و در مقام حق، مقصود انبیا و رسل الهی هستند و اینکه در قرآن به ملائکه دارای دو یا سه یا چهار بال اشاره شده، منظور از بال در اینجا شوون آیات و اقسام بیّنات آنها است... در مقام دیگر، مقصود احکام نازل از سماء مشیت الهی است که سبب حفظ عالم و حیات و یا ممات است. (مائده آسمانی ج ۲ ص ۴۴ و ۴۵ و قاموس ایقان ص ۱۵۲۷) ملائکه از لفظ مُلک و مالک است به معنی مستولی بر نفس و بر سعادت یا شقاوت مردم و کسی که زمام هدایت مردم را به دست دارد. به عبارت دیگر قِیمِ جَنّت و نار است. خدا در قرآن، در پاسخ به تقاضای مردم برای ارسال ملائکه به همراه رسول، می فرماید اگر ملائکه به این عالم فرستاده می شدند هم به شکل انسان می بودند و مردم تشخیص نمی دادند و همچنان امر بر مردم مشتبه می ماند. (أنعام: ۹)

عرش: هیكل مظهر امر، محل استقرار رمس مظهر امر، ظهور، تخت شاهی و آسمان

" و از ذکرِ خَلْفِ الْعَرْشِ اگر چه معانی بسیار منظور بوده، هم بر حسب ظاهر و هم بر حسب باطن " : می فرمایند معانی بسیار چه به صورت ظاهر و چه حقیقی و معنوی از اصطلاح خلف العرش یا پشت عرش منظور می باشد. مثلاً مقام این نفوس خیلی بلند است. مستور هستند. هنوز ظاهر نشده اند. وجود ندارند....

" مومن مثل کبریت أحمر است. " : کبریت أحمر، گوگرد سرخ، اِکسیر اعظم است که در کیمیا گری مس را طلا کند و از فرط کیمیایی به صورت مَثَل در آمده است. به هر حال به این معنی است که از یک جهت همه مومن بودند و خدا از آنها راضی بود ولی اگر به عدل معامله می کرد و یا آنطور که شایسته درگاه حق است، هیچکس مومن نبود. حضرت صادق فرمود: بعد از رحلت رسول فقط سه مومن باقی ماند: سلمان، ابوذر و مقداد و نیز فرمودند: اگر سه مومن می شناختم، حقایق را از مومنین مستور نمی داشتم. (قاموس ایقان ص ۱۰۱۵)

" کسانی را که به قول ایشان ایمان محقق می شود، نسبت به کفر می دهند. " : مردم به مظاهر مقدسه که خودشان ملاک ایمان هستند، کافر و ملحد می گویند.

عالین: عالی رتبه ها

أبلغ: بلیغ تر، رساتر، فصیح تر

کروبین: فرشتگان مقرب. کرویم: لفظ عبرانی و مفرد آن گروب است. حضرت اعلی در قیوم الأسماء خود را از کروبین می شمارند.

بند ۸۸- " جمعی از علمای نصاری با آن حضرت معارضه نمودند. " : علمای یهودی و مسیحی ساکن مکه و مدینه و اطراف آنجا، غالباً کفار را تحریک و ترغیب می نمودند که از حضرت محمد سؤال ها و مطالب عجیب و غیر واقعی بپرسند که از جمله ایرادات و برداشت های ظاهری آنها از کتاب مقدس بود و یا صرفاً به جهت آزار و اذیت رسول اکرم بود. مثلاً همین مورد که چرا خدا یک انسان معمولی را به پیامبری برگزیده است؟ پیامبر باید شکل ظاهری متفاوت داشته باشد و یا از نظر تولد و دیگر خصوصیات با آدم های معمولی فرق کند. در قرآن، خدا مردم را نسبت به این گونه توهمات اِنذار می دهد و در موارد متعدد آنها را از چنین خیالات و اندیشه هایی بر حذر می دارد. مثلاً در سورهٔ اِسراء آیات ۹۵ و ۹۶ در پاسخ این ایراد منکران که چرا حضرت رسول یک فرد عادی به نظر می رسند آمده است که اگر ملائکه می توانستند روی زمین زندگی کنند ما پیامبران را از ملائکه انتخاب می کردیم. در واقع چون ظرفیت و استعداد عالم خلق در همین حد است، هر نوع وجود متعالی، در این عالم به مقتضای استعداد و ویژگی های همین عالم به نظر می رسد. حتی اگر ملائکه یا فوق آن باشد.

بند ۸۹- " حَدِيثُنَا صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ " : کلام ما بسیار دشوار و پیچیده است.

" إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ " : همانا امر ما بسیار دشوار و پیچیده است. طاقت تحمل (فهم) آن را ندارد جز ملائکهٔ مقرب الهی یا پیامبران الهی و یا بنده ای که خدا قلبش را از لحاظ ایمان، امتحان کرده باشد. "حدیث" آن چیزی است که به پیغمبر نسبت دهند یعنی به گفتار و کردار ایشان و برخی گفته اند آنچه در خواب هم دیده باشند. عده ای گفتار پیغمبر را حدیث می نامند و رفتار و کردار ایشان را سنت. حدیث را شامل حدیث قدسی که پیغمبر آن را به واسطهٔ جبرئیل از خداوند نقل کرده و حدیث نبوی که بقیهٔ گفتار پیغمبر است می دانند. اکثر محدثین امامیه، کلام روایت شده از امام ها را نیز حدیث می دانند و علمای اهل تسنن، گفتار و کردار صحابه و تابعین را هم حدیث می دانند. (برای اطلاع از بعضی حدیث های عجیب و غریب از جمله درختی که در بهشت است و از آن حوریه می روید به قاموس ایقان ص ۶۹۷ مراجعه کنید.)

" دو قسم اول که واضح است. " : یعنی واضح است که علما جزء ملائکهٔ مقرب و یا جزء رسولان الهی نیستند.

أَعْهَاد: عهدها، دوره ها

مُدْعِن: معترف، اقرار کننده.

ثَلَاثَه: سه گانه

دَنِيَه: پست و بی ارزش

عَوَامِض: پیچیدگی ها زَخَارِفِ قول: حرف های بی ارزش ولی به ظاهر

آراسته

غِش: ناخالصی

مِحْك: وسیله تشخیص طلای خالص از ناخالص

بند ۹۰- " وَ الْمُؤْمِنُونَ كَالْبَرْقِ عَلَيْهِ يَمْرُونَ وَ هُمْ لِظُهُورِ الْعَلَامَةِ يَنْتَظِرُونَ. قُلْ يَا مَلَأَ الْجَهَالِ فَانْتَظِرُوا كَمَا كَانَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لِمَنْ الْمُنتَظِرِينَ " (بیان جمال قدم است.): و مومنان مانند برق بر آن می گذرند در حالی که آنها به انتظار ظهور علامت نشسته اند. بگو: ای گروه جاهلان، پس شما نیز منتظر باشید همچنان که کسانی که قبل از شما بودند به انتظار نشسته اند.

بند ۹۱- " لَوْ أَنْتُمْ تَعْرِفُونَ " : اگر شما بدانید.

بند ۹۲- " مَرَايَايَ أَحْمَدِيَه " : ائمه اطهار که مانند آینه ای انوار حضرت محمد را منعکس می کنند.

" ذِكْرٌ تَحْرِيفِ عَالِينَ وَ تَبْدِيلِ مُسْتَكْبِرِينَ هَسْتِ وَلَكِنْ فِي مَوَاضِعٍ مَخْصُوصَةٍ ذَكَرْتُ شَدَّهُ " : در اینجا جمال مبارک به تحریف هایی که دو گروه مختلف انجام داده اند اشاره می فرمایند: یکی تحریف عالین است یعنی تحریفی که از سوی بزرگان و نفوس متعالی انجام شده مثل همین حکایت ابن صوری که علمای یهود به جهت حفظ قوم یهود از انقراض، چنین تحریفی را انجام دادند. دیگری تبدیل مستکبرین است یعنی تحریف هایی که بزرگان و علمای قوم به جهت هوی و میل خود انجام دادند و آن عبارت از تغییر در معنی آیات است تا به این وسیله، یهود را از ایمان به حضرت محمد منع کنند. ولی این موارد تحریف ظاهری کاملاً معین و مخصوص است. عمومیت ندارد. حضرت رضا در مباحثات خود با علمای نصاری به همین انجیل استناد می فرمودند پس دلیلی ندارد که دیگران این کار را نکنند. در قرآن مجید در چهار موضع ذکر تحریف شده که علمای اسلامی شأن نزول و حکایت آن را در کتب خود نقل کرده اند: ۱- یکی آیه " يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ " (بقره: ۷۵) که در تفسیر منهاج الصادقین آمده که مربوط است به یهود دوره حضرت موسی و نزول احکام از کوه طور که علمای یهود بعد از شنیدن احکام خدا نزد ملت یهود برگشتند و گفتند خدا احکام و فرائضی عطا فرموده و بعد از خودشان اضافه کردند: خدا گفت اگر خواستید انجام دهید اگر خواستید انجام ندهید و شأن نزول دیگر این آیه آن است که علمای یهود زمان حضرت محمد، تورات را مطابق میل خود تفسیر می کنند. ۲- آیه دیگر " مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ " (نساء: ۴۶) یعنی بعضی از یهودیان کلام را از جایگاه خود تحریف می کنند. مربوط به این

است که علمای یهودی پاسخ هایی را که از حضرت محمد می شنیدند تغییر داده و به قوم خود دروغ می گفتند و یا به نحوی بیان می کردند که یک کلمه خاص دو معنی داشته باشد. یک معنی خوب و یک معنی بد. ۳- در آیه " يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ " (مائده: ۱۳) یعنی کلام را از جایگاه و مقام خود تحریف می کنند که مربوط به تغییر دادن وصف و نعت و ذکر حضرت محمد در تورات است که مورد مشابه این است که علمای یهود به میل خود تفسیر می کنند. ۴- " يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ " (مائده: ۴۱) که مربوط به داستان ابن صوریاست.

پس در چهار آیه، تحریف را مربوط به موارد معینی دانسته اند. اهل سنت هم نظرات مشابهی دارند. از جمله امام فخر رازی. نظر اهل بهاء در باره قرآن مجید این است که "قرآن کامل و تمام است و کتاب بیان هم تمام و کامل است و قرآن همان است که در دست کل بوده و بیان هم همین است که حال موجود است." (قاموس ایقان ص ۴۳۳) در سوره آل عمران آیه ۷۸ هم به تحریف تورات از نظر معنی اشاره شده و در آیه ۹۳ آل عمران به صحت همان تورات موجود در زمان پیامبر اشاره شده که می فرماید بیاید تورات را بخوانید. اگر راست می گوید و در آیات ۱۵۴ سوره انعام و ۱۴۵ سوره اعراف به کامل و جامع بودن تورات اشاره شده.

" اُقْسِمُكَ بِاللَّهِ الَّذِي فَلقَ لَكُمْ الْبَحْرَ وَ اَنْزَلَ عَلَيْكُمُ الْمَنِّ وَ ظَلَّلَ لَكُمْ الْغَمَامَ وَ نَجَّكُم مِّنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ وَ فَضَّلَكُمْ عَلَى النَّاسِ بِاَنْ تَذَكَّرْنَا مَا حَكَمَ بِهِ مُوسَى فِي قِصَاصِ الزَّانِي الْمُحْصَنِ وَ الزَّانِيَةِ الْمُحْصَنَةِ " : تورا قسم می دهم به آن خدایی که دریا را برای شما شکافت و منّ (غذایی که به طور معجزه آسا برای بنی اسرائیل در بیابان تهیه می شد) را بر شما نازل کرد و ابر را سایبان شما نمود و شما را از دست فرعون و اطرافیانش نجات داد و شما را بر سایر مردمان برتری داد، به این که برای ما بیان کنی و حقیقت را فاش کنی در باره حکم موسی راجع به قصاص مرد متأهل زنا کار وزن شوهر دار زنا کار. که ابن صوری حقیقت را بازگو می کند و می گوید حکم تورات هم مانند قرآن در این باره، سنگسار کردن است. این مورد یک مثال از تحریف عالین است.

" يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ " (نساء: ۱۳): سخن را از جایگاه هایش بر می گردانند. (معنی) سخن را تغییر می دهند.

جناب ابوالفضائل در کتاب ارزشمند فرائد یک حدیث و یک آیه نقل می فرمایند. حدیث از ابا عبدالله (ع) نقل است به این مضمون: وقتی قائم ما قیام کند از سوی مردم نادان با مخالفت هایی شدیدتر از آنچه رسول الله از اعراب جاهلیه دید، مواجه می شود. عرض کردم چگونه؟ فرمود موقعی که رسول الله ظهور کرد، مردم سنگ و چوب و صخره و این گونه چیزها را می پرستیدند. وقتی قائم ما ظهور کند، همه به کتاب الهی و تأویل هایی که از آن می کنند علیه او استدلال خواهند کرد. (فرائد ص ۷۲۲) و در سوره انعام آیه ۳۴ می فرماید: " لا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِ

الله " یعنی کلمات الهیه تبدیل نمی شود. که به تصریح جمیع علمای عربیت ، معنی عمومی و کلی دارد یعنی جمیع کتب آسمانی به موجب این آیه مصون از تغییر و تبدیل دانسته شده اند زیرا همه کلمات الله هستند و تحریف، همچنانکه حضرت علی به آن شهادت داده اند عبارت از تفسیر کلمات الهی بنا بر هوای نفسانیه است. (فرائد ص ۷۲۲)

مُحَصَّن: مرد زن دار      مُحَصَّنَه: زن شوهر دار      رَجَم: سنگسار      بِالْمَرَّة: یکباره

عَمالقه: قومی قوی و دلیر که با یهودیانی که وارد سرزمین آنها شده بودند مخالف بودند و به حکم حضرت موسی، قوم یهود مأمور به جنگ با آنها شدند. ساکنان قدیمی فلسطین

بند ۹۴- " قَدْ كَانَ فَرِيقًا مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرَفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ " (بقره: ۷۵): و به حقیقت گروهی از ایشان کلام خدا را می شنوند سپس آن را تحریف می نمایند بعد از آنکه (معنی) آن را دریافتند در حالی که خودشان می دانند (که چه کار می کنند) این آیه اشاره به تبدیل مستکبرین دارد که در بند ۹۲ ذکر شد. یعنی علمای عصر بعد از این که در آیات الهی تعقل کردند و آن را با منافع خود مغایر دیدند، مطابق میل و هوای خود تغییر معنی می دهند.

بند ۹۵- " فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا " (بقره: ۷۹): وای بر کسانی که کتاب را با دست های خود می نویسند سپس می گویند این از نزد خداست تا بهای اندکی به دست آورند.

" أسفار تورات " : تورات به معنی شریعت است. بر احکام عَشْرَه هم إطلاق می شود. (ده حکم یا ده فرمان حضرت موسی) و مجازاً بر پنج کتاب تورات یا أسفار خمسه شامل سفر تکوین، سفر خروج، سفر لاویان، سفر اعداد و سفر تثنیه إطلاق می شود و همچنین بر مجموع این پنج کتاب و ۳۴ رساله و کتاب انبیای بنی اسرائیل، تورات إطلاق می شود که به این مجموعه آخر، عهد عتیق (پیمان قدیمی) هم می گویند. در کتاب ارمیای نبی آمده که خدا فرمود: " من با شما عهد تازه ای خواهم بست نه مانند عهدی که با پدران شما بستم و شما آن را فراموش کردید. " به این علت، مسیحیان تعالیم حضرت مسیح را عهد جدید می نامند. (قاموس ایقان ص ۴۷۴)

إِسْتِرْضَاء: کسب رضایت      أدلّه: دلایل      إِسْتِجْلَاب: جلب رضایت

بند ۹۷- " بعضی از اُمیین الهی " : اشاره به خود جمال قدم است. اُمّی به این معنی است که علوم و معارفی که از قلم و لسان مظاهر امر جاری می شود، تناسبی با علوم اکتسابی آنها ندارد و بسیار متعالی است.



" اکثر آیات که مُشعر بر تحریف است، در باره یهود نازل شده. " : جمال قدم در صفحات قبل آیاتی از انجیل را که بشارت به ظهور حضرت محمد دارد نقل و تفسیر فرمودند و در اینجا نیز استدلال می فرمایند که چنانچه کسی بگوید این آیات از انجیل است و انجیل تحریف شده است، این قول پایه ای ندارد و بخصوص این که اکثر آیات قرآن که مربوط به تحریف است در باره یهود است نه مسیحیان و انجیل.

" لَوْ أَنْتُمْ فِي جَزَائِرِ عِلْمِ الْفُرْقَانِ تُحْبِرُونَ " (بیان جمال قدم): اگر شما در جزایر علم قرآن سیر کنید و از آن بهره مند شوید.

بند ۹۸- " فلک چهارم " : قدمای زمین را مرکز عالم می دانستند و بعد از کُرّه خاک و کره آب و کره هوا و کره نار ، به هفت قسمت فلک تقسیم می کردند : اول قمر، بعد عطارد، بعد زهره و بعد آفتاب. پس فلک یا جایگاه آفتاب، چهارمین فلک می شود. همچنان که حیات جسمانی همه موجودات منوط به وجود خورشید است، حیات روحانی و تربیت حقیقی انسان ها نیز منوط به ظهور مظاهر مقدسه می باشد. از این رو مقرّ آنها در فلک چهارم عالم حقیقت است. این مصطلح بوده که بعد از شهادت و صعود مسیح به عالم انوار، گفتند به فلک چهارم بالا رفت. (قاموس ایقان ص ۳۵۱) بعد از فلک خورشید به ترتیب: مریخ، مشتری، زحل، فلک البروج یا کرسی، و آخرین فلک هم فلک الأفلاک یا فلک اطللس یا عرش است که به عقیده قدماء در اینجا عالم جسمانی پایان می پذیرد.

" بعد از آنکه شمس جمال عیسی از میان قوم غائب شد و به فلک چهارم ارتقاء فرمود " : مسیحیان معتقدند که حضرت مسیح مصلوب شدند و به شهادت رسیدند. مسلمین طبق آیه قرآن معتقدند حضرت مسیح مصلوب و کشته نشدند بلکه این موضوع بر مردم مُشْتَبَه شد و شخص دیگری را به جای آن حضرت مصلوب کردند. نظر دیانت بهایی در این باره این است که : " مصلوب کردن حضرت مسیح آن طور که در متن انجیل ذکر شده، صحیح به نظر می رسد و معنی آیه مبارکه قرآن مجید (نساء: ۱۵۷) این است که روح الهی حضرت مسیح مصلوب نشد و لذا میان آنها تناقضی وجود ندارد. " (انوار هدایت ص ۶۱۶) و در مورد برخاستن مسیح از قبر هم: " ما به این مسأله که حضرت مسیح بعد از مصلوب شدن، جسماً از قبر قیام فرمودند اعتقاد نداریم. در عوض به این معتقدیم که مدتی پس از عروج آن حضرت، حواریین، عظمت حقیقی وجود مبارکش را درک کرده به ابدیت و جاودانگی اش واقف شدند. این حادثه در عهد جدید به زبان نمادین ثبت شده. تَنَاوُلِ آن حضرت با حواریون نیز پس از قیام، به همین منوال است. (انوار هدایت ص ۶۱۶) جوهر انسان را نباید در ترکیب مادی او بلکه در سرشت روحانی او جستجو کرد.

" فَتَعُوذُ بِاللَّهِ عَمَّا يَظُنُّ الْعِبَادُ فِي حَقِّهِ فَتَعَالَى عَمَّا هُمْ يَعْرِفُونَ " (بیان جمال قدم): پناه می بریم به خدا از تصوراتی که مردم در حق او دارند. پس او برتر و بالاتر است از آنچه ایشان می شناسند.

بند ۹۹- " اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ " (نور: ۳۵): خدا نور آسمان ها و زمین است.

"يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ" (توبه: ۳۲) خدا ایا دارد مگر آنکه نورش را تمام و کامل کند. (حتما این وعده الهی انجام می پذیرد که خدا نورش را به تمام و کمال ظاهر می کند.) و در اینجا می فرمایند: "سُرَادِقِ عَصْمَتِ وَ حَفْظِ" یعنی خدا خودش نگاه دارنده و حفظ کننده این نور و حقیقت الهی است.

" وَ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ " (مومن: ۸۸) و به دست اوست ملکوت هر چیزی.

"ملکوت": جمال قدم در لوحی می فرمایند: "مقصود از ملکوت، در رتبه اولی و مقام اول، منظر اکبر (نفس مقدس جمال قدم) بوده و در مقام آخر (مفهوم دیگر)، عالم مثال است ما بین جبروت و ناسوت و آنچه در آسمان و زمین است، مثالی از آن در آن (ملکوت) موجود. تا در قوه بیان مستور و مکنون، به جبروت نامیده می شود و این اول مقام تقیید است و چون به ظهور آید به ملکوت نامیده می شود. کسب قدرت و قوت از مقام اول (جبروت) می کند و به مادونش (ناسوت) عطا می کند. " (قاموس ایقان ص ۱۵۳۰) حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "ملکوت در لغت، مبالغة مُلک است. یعنی سلطنت و در اصطلاح اهل حقیقت، عالم الهی که محیط بر عالم مُلکی و مقدس از شئون و خصایص و قیود و نقایص عالم ملکی. (۱۹ هزار لغت) در اصطلاح فلسفه اولی چهار عالم وجود دارد: اول عالم لاهوت که عالم ذات اقدس الهی است. دوم عالم جبروت که عالم صفات الهی است و آن هم خارج از فهم بشری. سوم عالم ملکوت که عالم مثال است و عالم مظهر کلی الهی. چهارم عالم ناسوت که عالم طبیعت است و جهان مشهود و محسوس. (همان) ملکوت به معنی بالاترین رتبه و کمال هر چیز هم تواند بود. به همان معنی جَنَّت.

شاید بتوان گفت که بشارات کتب مقدسه در باره ظهور آن نور الهی، به تمام و کمال تحقق یافته و در پرتو این نور هر شیئی می تواند به کمال خود نزدیک شود.

" إِنْ أَرَادَ اللَّهُ بِالنَّاسِ الْخَيْرَ فَأَنْزَلْنَا إِلَيْهِ الرِّسَالَاتِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْهِ الرِّسَالَاتِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْهِ الرِّسَالَاتِ " (بقره: ۱۵۶): ما از خداییم و به سوی خدا باز می گردیم. حضرت اعلی در باب هفتم واحد چهارم بیان فارسی می فرمایند: " مُلَخَّصِ این باب آنکه مادون الله خلق اوست و بَدءِ كُلِّ شَيْءٍ مِنَ اللَّهِ است به امر او و عود كُلِّ شَيْءٍ إِلَى اللَّهِ است به امر او. نظر کن در صلاة که بَدءِ از امر خدا شده به رسول خدا (ص) و عود او به سوی خداست به امر نقطه بیان و همچنین در مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ كُلِّ أَحْكَامِ بَيَانِ را جاری نموده که او (من يظهره

الله) غیر نقطهٔ بیان (حضرت اعلی) نیست که عود بر غیر الله اطلاق شود یا بدء بر غیر او. " بنا بر این اِنَّا لِلّٰهِ به یک معنی این است که شریعت و دیانت ما از خداوند است که توسط یک مظهر امر الهی آورده شده و اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ به یک معنی این است که با ظهور مظهر امر جدید، احکام و شریعت جدید نازل می شود و احکام قبلی نسخ می گردد و چون هر دو مظهر امر از جانب خدا هستند پس می توان گفت ما و دیانت و اعتقادات ما از جانب خداست و به سوی او هم باز می گردد. در اینجا جمال قدم می فرمایند: "شاید به عنایت و مکرمت الهی در مدینهٔ قدسیهٔ اِنَّا لِلّٰهِ وارد شویم تا به مواقع عزّ اِلَيْهِ راجِعُونَ مَقَرَّ یابیم" یعنی اگر دیانت و اعتقادات خود را به خوبی بشناسیم و "اِنَّا لِلّٰهِ" تحقق یابد، امید است که به حقیقت کَلِّی ادیان پی بریم و به خصوص بتوانیم دین بعد را هم بشناسیم و "اِلَيْهِ راجِعُونَ" تحقق یابد.

بند ۱۰۰- " اگر در هوای روح روحانی طائری " : در این قسمت به سه نوع ایمان و عرفان اشاره می فرمایند: بالاترین نوع آن همین است که جز حق هیچ چیز نبیند. آن وقت اصلاً مقایسه هم نمی کند و هر چه جز خداست خود به خود نفی می شود و دیگر نیازی هم به آوردن دلیل نیست. به آن "توحید وجودی" هم گفته اند. به قول معروف " رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند" شاید مثل ایمان جناب قدوس که از پشت سر به مقام حضرت اعلی پی بردند. نوع دوم آن است که " در هوای قدس حقیقت " سیر کند یعنی در همه چیز نشانی از خدا بیند. همه چیز به او شناخته شود و او به خودش. پس در این رتبه که پایین تر از رتبهٔ قبل است برای اشیاء وجودی قائل است. واقعیت ها را می بیند ولی می داند که همه چیز، هستی و جمال و کمال خود را از خدا گرفته است. به این مرتبه " توحید شهودی" نیز گویند. نوع سوم یعنی مرتبهٔ " ارض دلیل " است که با عقل و دلیل به حقانیت مظاهر مقدسه و وجود خدا پی برد که این پایین ترین مرتبه است ولی به صرف فضل، جائز است انسان یک دلیل که همان آیات و کتاب الهی است را طلب کند.

" دَلِيلُهُ اَيَاتُهُ وَ وُجُودُهُ اِثْبَاتُهُ " : دلیل او آیات اوست و وجودش، اثبات اوست. این بیان از حضرت علی است در خصوص کافی نبودن استدلال عقلی و علمی برای رسیدن به حقیقت. (قاموس ایقان ص ۷۴۱)

"كَانَ اللهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ" (حدیث) : خدا بود (و هست) و هیچ چیز با او نبود. (و نیست)

" اَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ اِنَّا اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابِ؟ " (عنکبوت: ۵۱) : آیا برای ایشان کافی نبود که کتاب را بر تو فرو فرستادیم؟

" این است حُجَّتِی که خود قرار فرموده": جمال قدم در لوحی می فرمایند: "تا این ظهور، آیات وحده حجت بر کل بوده چه که در کل کتب قبل این حکم را نازل فرمودیم... و لکن از بعد، امر به یدالله بوده تا چه را حجت از برای مظاهر بعد قرار فرماید... چه که در این ظهور، حق جلّ ذکره اراده فرمود که اکثری از مُقْبِلینِ مُخْلِصین به آیات تکلم نمایند. لذا حجت ظهور بعد را به امر دیگر مقدر خواهیم فرمود. (مائده آسمانی ج ۴ ص ۹۳)

بند ۱۰۱- " شهدای بیان": یک مقام و رتبه روحانی در دیانت بیان است یعنی کسانی که شاهدند بر حَقَّانیت حجتِ باقیه که کتاب بیان است تا ظهور من یُظهِرُهُ اللهُ.

" وصایای الهی را که در کتاب فرموده فراموش ننمایند.": منظور تأکیدات حضرت اعلی در کتاب بیان و آثار مبارکه شان است که به موعود بیان ایمان آورند.

" جوهر الجواهر و حقیقة الحقایق و نور الأنوار": منظور حضرت بهاءالله هستند.

" جمیع بیان و خلق آن را به حرفی از بدایع خود قبض روح فرماید و یا به حرفی جمیع را حیات بدیعه قدمیه بخشند.": حضرت اعلی در موارد بسیاری به اهل بیان تأکید می فرمایند که هیچ چیز آنها را از ایمان به موعود بیان منع نکند. نه بیانات حضرت اعلی و نه اعمال و نظرات حروف حی و نه هیچ امر دیگری و نیز تأکید می فرمایند که بعد از ظهور موعود بیان، هر چه او بفرماید همان حکم حق است: " اگر کسی یک آیه از آیات او را نویسد بهتر است از اینکه کل بیان و کتبی که در بیان انشاء شده نویسد زیرا که کل، مرتفع می گردد و آن می ماند تا ظهور دیگر.... ای اهل بیان مراقب خود بوده که مفری نیست کل را در یوم قیامت و طالع می شود بغتة و حکم می کند بر آنچه خواهد. " (منتخبات آثار حضرت نقطه اولی ص ۶۳) بیان جمال قدم هم اشاره به این مطلب دارد که موعود بیان می تواند به یک حرف، بیان را نسخ فرماید و به یک حرف، حیات روحانی ببخشد. حضرت بهاءالله در ظهور مبارکش، برخی احکام بیان را نسخ فرمودند و برخی دیگر را تایید و تنفیذ نمودند.

" لیس البرّان تُولُوا وَجوهکم قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکنّ البرّ من آمن بالله وَ الْیومِ الْآخِرِ" (بقره: ۱۷۷): نیک نیست که روی هایتان را سوی مشرق و مغرب بگردانید و لیکن نیک کسی است که به خدا و روز بازپسین ایمان آورد.

" اِسمَعُوا یا اهلَ الْبِیانِ ما وَصَّیناکم بِالْحَقِّ لَعَلَّ تَسکُنُنَّ فی ظِلِّ کَانَ فی آیامِ اللهُ مَمْدودا " (بیان جمال قدم): بشنوید ای اهل بیان، آنچه که به راستی به شما توصیه نمودیم. شاید ساکن شوید و قرار گیرید زیر سایه ای که در آیام الله گسترده شده است.

## نکات باب دوم کتاب مستطاب ایقان

بند ۱۰۲- أَلْبَابُ الْمَذْكُورِ فِي بَيَانِ أَنَّ شَمْسَ الْحَقِيقَةِ وَ مَظْهَرَ نَفْسِ اللَّهِ لِيَكُونَ سُلْطَانًا عَلَى مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِنْ لَنْ يُطِيعَهُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ غَنِيًّا عَنْ كُلِّ مَنْ فِي الْمَلِكِ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ دِينَارٌ كَذَلِكَ نُظْهِرُ لَكَ مِنْ أَسْرَارِ الْأَمْرِ وَ نُلقَى عَلَيْكَ مِنْ جَوَاهِرِ الْحِكْمَةِ لِتَطِيرَنَّ بِجَنَاحِي الْإِنْقِطَاعِ فِي الْهَوَاءِ الَّذِي كَانَ عَنْ الْأَبْصَارِ مَسْتَوْرًا ( بیان جمال قدم): این باب در این باره است که شمس حقیقت و مظهر نفس خدا، البته بر تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند سلطنت دارد. حتی اگر هرگز احدی از اهل زمین از او اطاعت نکند و او بی نیاز است از هرکسی که در عالم ملک است حتی اگر دیناری نزد او نباشد. این چنین اسرار امر را بر تو ظاهر می سازیم و گوهر های حکمت را بر تو القاء می کنیم تا با دو بال انقطاع و وارستگی پرواز نمایی در هوایی که از دیده ها پنهان بوده است.

باب دوم کتاب مستطاب ایقان با این بیان آغاز می شود و محور اصلی آن موضوع سلطنت قائم است. همه مسائل مختلفی که در باب دوم مطرح شده با موضوع غلبه و سلطنت پیامبران مرتبط است. مسائلی که در همه کتب مقدس مطرح شده مثل نوشیدن گرگ و میش از یک چشمه و یا موضوع شمشیر موعود و نظایر آن که از جمله موانع و مشکلات پیروان ادیان مختلف در ایمان به موعود دین است، همگی با موضوع غلبه و سلطنت ارتباط دارند. با توضیح این مسأله، گام بزرگی در راه درک وحدت همه پیامبران برداشته شد. ابتدا به تعریف کلماتی مانند سلطنت، غنا و عدالت که در حق قائم ذکر شده می پردازند.

بند ۱۰۳- برای فهم مفهوم سلطنت مظاهر مقدسه، ابتدا جایگاه آنها را برای مخاطب روشن می فرمایند و از نقطه ای شروع می کنند که او قبول دارد: خدا هر کار بخواهد می کند و حکم می کند به هر چه اراده کند. مظاهر مقدسه هم مثل آینه صافی هستند که أسماء و صفات الهی را منعکس می کنند. پس این صفت در آنها هم هست.

" يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ " : خدا هر چه بخواهد انجام می دهد و به هر چه اراده کند حکم می کند.  
" إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ " ( حج: ۱۴) و در آیات بسیار دیگری هم به این موضوع اشاره شده.

بند ۱۰۴ - " لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ " (أنعام: ۱۰۳): چشم ها او را در نمی یابد در حالی که او چشم ها را در می یابد و او باریک بین و آگاه است.

" چه میان او و ممکنات، نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بُعد و جهت و اشاره به هیچ وجه ممکن نه.": برای اینکه ما انسانها بتوانیم چیزی را بشناسیم باید شباهتی بین آن چیز و ما باشد، یا بتوانیم با حواس خود آن را احساس و درک کنیم یا به شکلی میان ما و آن شیئی یا موضوع، پیوند و رابطه ای باشد و چون بین خلق با حق هیچ کدام از این روابط و پیوند ها و شباهت ها و إحاطه ما بر آن وجود ندارد نمی توانیم حق را بشناسیم.

" به کلمه امر او موجود شدند.": امر به معنای دستور و فرمان و کار می باشد. در اصطلاح دینی به معنی شریعت و دین است و عالم امر، عالم مظاهر مقدسه است که واسطه بین عالم خلق و عالم حق است و از اصطلاح قرآن در آیه " كُنْ فَيَكُونُ " گرفته شده است.

بند ۱۰۵ - " میانه ممکنات و کلمه او هم نسبت و ربطی نبوده و نخواهد بود": مقام کلمه الهی و مظهر امر چنان متعالی است که خلق، او را هم نمی تواند بشناسد و انسان با عالم امر هم ارتباط و شباهت و نسبتی و پیوندی ندارد و این که مظاهر امر خالق این عالم همستند نه این است که در این عالم و در وجود ما منحل شده باشند بلکه مثل صدور نطق از ناطق است.

" وَيُحَدِّثُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ " (آل عمران: ۲۸): خدا شما را از نفسش بر حدّ می دارد. هشدار و دور باش می دهد. جمال قدم این آیه را شاهد بر این می آورند که میانه خلق و مظاهر امر هم ربط و نسبتی نیست به عبارتی "نفسه" منظور مظهر امر است. حضرت ولیّ امرالله می فرمایند: " نفس حائز دو معنی حقیقی است و یا در آثار بهایی به دو مفهوم به کار رفته است. یکی نفس به معنی هویت فرد که خداوند آفریده است. (یعنی نفس ناطقه به معنای روح) (مترجم) و این همان نفسی است که در فقراتی چون " مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ " و امثال آن آمده است و دیگری نفس به معنی نهاد (ego) است که همان میراث مُظَلَم و حیوانی است که هر یک از ما دارای آن هستیم. طبیعت دانه ای که می تواند به هیولای خودخواهی، وحشی گری و شهوت پرستی تبدیل شود. همین نفس و یا همین جنبه از سرشت ماست که باید علیه آن نبرد کنیم تا روح مکنونمان را قدرت دهیم و رهایی بخشیم و در طریق کسب کمالات مساعدت نماییم. (انوار هدایت شماره ۳۸۶)

" كَانِ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ " : در رتبه خدا هیچ کس و هیچ چیز دیگر نیست. به خاطر محدودیت زبان ، این طور به نظر می رسد که منظور این است که زمانی بوده که خدا بوده و هیچ آفریده دیگری نبوده است. در عالم روحانی و الهی ، تغییر و تحولات عالم مادی وجود ندارد و هر طور که بوده همان طور هست و خواهد بود.

بَحَثِ بَاتٍ : محض و صرف لائِح : روشن

بند ۱۰۶- " سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ " : رحمت خدا بر همه چیز سبقت گرفته (پیشی گرفته و احاطه کرده )

" وَسَعَتْ رَحْمَتِي كُلَّ شَيْءٍ " : رحمت من همه چیز را فرا گرفته است. (تا حدی شبیه اعراف ۱۵۶)

" لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ إِلَّا بِأَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ " : بین تو و آنها فرقی نیست جز آنکه ایشان مخلوق و بنده تواند. از دعای حضرت حجة ابن الحسن است که مخصوص ماه رجب به شیعیان ابلاغ شده و شیخ احمد هم آن را نقل فرموده. مقصود این است که مظاهر الهیه از جنبه بشری مخلوق و بنده اند و از جنبه تجلی انوار غیبیه، مظاهر مقدسه الهیه اند. (قاموس ایقان ص ۱۳۳۷)

" أَنَا هُوَ وَ هُوَ أَنَا " : من او هستم و او من است. حدیث قدسی است که می فرماید: " الْإِنْسَانُ سِرِّي وَ أَنَا سِرُّهُ فَأَنَا هُوَ وَ هُوَ أَنَا " و مقصود از انسان، انسان کامل است. (قاموس ایقان ص ۱۶۶)

بند ۱۰۷- " سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ " (فُصِّلَتْ: ۵۳): به زودی آیات خود را در آفاق و در نفس هایشان به آنها نشان می دهیم.

" وَ فِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ " (ذاریات: ۲۱) : آیا در نفس هایتان نمی بینید و دقت نمی کنید؟

" وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ " (حشر: ۱۹): مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند. پس خدا هم یاد نفس هایشان در آنها از بین برد و از خودشان غافل شدند. نفس انسان معدن کمالات است. راه شناخت خداست. خدا آنها را از نفس خودشان غافل کرد و به فراموشی از نفس خودشان مبتلا کرد.

" مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ " (بیان حضرت امام علی): هر که خود را شناخت، خدای خود را هم شناخت. جمال قدم در لوحی در پاسخ به سوال شخصی که از معنی این حدیث پرسیده بود می فرماید: " وَ أَكْرَأِلِي مَا لَا نَهَائِي بِهِ عَقُولِ أَوْلِيَةٍ وَ آخِرِيهِ فِي رَيْنِ لَطِيفَةِ رَبَانِيَةِ وَ تَجَلِي عَزِّ صَمْدَانِيَةِ (نفس) تفکر نمایی، البته از عرفان او کما هو حَقُّهُ خود را عاجز و قاصر مشاهده نمایی و چون عجز و قصور خود را از بلوغ به عرفان آیه موجوده در خود مشاهده نمودی، البته عجز خود و عجز ممکنات را از عرفان ذات احدیه و شمس عَزَّ قَدَمِيهِ به عین سِرِّ وَسَرِّ ملاحظه نمایی

... ولکن مقصود اولیه از عرفان نفس در این مقام، عرفان نفس الله بوده در هر عهد و عصری. زیرا که ذات قدم و بحر حقیقت، لم یزل متعالی از عرفان دون خود بوده. لهذا عرفان کلّ عرفاء راجع به عرفان مظاهر امر او بوده و ایشانند مظاهر نفس الله بین عباد... " (دریای دانش ص ۱۵۸ و ۱۵۹) بر اساس این بیان مبارک یک معنی حدیث این است که چون نمی توان نفس خود را شناخت، خدا را هم نمی توان چنانکه هست شناخت. معنی دیگر این است که مقصود از شناخت ربّ، شناخت مظهر امر اوست و در بیان دیگر می فرمایند: " ای بندگان، اگر از بدایع جود و فضلّم که در نفس شما ودیعه گذارده ام مطلع شوید، البته از جمیع جهات منقطع شده، به معرفت نفس خود که نفس معرفت من است پی برید و از دون من خود را مستغنی بینید. " (مجموعه الواح مبارکه طبع مصر ص ۳۲۵) و حضرت ولیّ امر الله می فرمایند: " هر چه بیشتر در خود کنکاش کنیم، احتمال کمتری دارد که خود را بیابیم و هر چه افزون تر در شناخت خداوند رحمن و خدمت به همنوعان بکوشیم، عمیق تر به خود آگاهی و بیشتر به سکون درونی نائل می شویم. این یکی از قوانین عظیمه روحانیّه زندگی است... حصول خود شناسی تدریجی است و در لحظه ای معین، محقق نمی شود. (انوار هدایت ص ۱۵۱)

" سلطان بقاء، رُوحٌ مَن فی سُرَادِقِ العَمَاءِ فِدَاءُهُ " : سلطان بقاء یعنی حضرت علی که روح هر کس که در خیمه عوالم بالاست فدای او باد.

سازج: ساده، جوهر، بسیط      خَلَع: خلعت ها، لباس خاص      مَحَالّ: محل ها  
تخصیص: اختصاص یافتن      متواتره: پی در پی

بند ۱۰۸- مَخْدُوم: سرور، مولا      مَصَارِيع: ( جمع مصرع = لنگه در)، درها

بند ۱۰۹- " أ یَكُونُ لِغَیْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَیْسَ لَكَ حَتّٰی یَكُونَ هُوَ المُظْهَرُ لَكَ؟ عَمِیتَ عَیْنٌ لَا تَرَكَ " ( در دعای روز عرفه از حضرت امام حسین): آیا برای غیر تو، بهره ای از ظهور هست، آن اندازه که خودت داری، تا او ظاهر کننده تو باشد؟ (یعنی همه چیز به وسیله حق ظاهر می شود و هیچ چیز ظاهرتر از حق نیست که بخواهد حق را ظاهر و اثبات کند. حق از هر چیزی آشکارتر است. آن ظاهر کننده ای که حق دارای آن است از همه بیشتر است و او از هر چیز ظاهرتر است.) پس کور باد چشمی که تو را نبیند. (قاموس ایقان ص ۲۲۱)

" مَا رَأِیتُ شَیْئاً إِلَّا وَ قَدْ رَأِیتُ اللهَ فِیهِ أَوْ قَبْلَهُ أَوْ بَعْدَهُ " (بیان حضرت علی): هیچ چیزی را ندیدم مگر اینکه خدا را در آن مشاهده کردم. یا قبل از آن و یا بعد از آن او را مشاهده کردم. هر چه هست تجلیات حق است و جلوه های او در همه اشیا وجود دارد.



" نورُ اَشْرَقَ مِنْ صُبْحِ الْأَزَلِ فَيَلْوُحُ عَلَى هَيَاكِلِ التَّوْحِيدِ آثَارُهُ " : نوری تابید از صبح ازل (ابدیت) پس آثارش بر هیاکل توحید ظاهر می گردد. از صبح ازل نوری تابیده است و پرتو آن تا اعماق حقایق وجود نفوذ کرده است. این بیان حضرت علی پنجمین تعریف ایشان از حقیقت است که در پاسخ کمیل بن زیاد نخعی فرمودند و در بند ۲ در باره آن صحبت شد. مختصر این که ۱- سبحات جلال را به قوای روحانی کنار بزن. ۲- به حضرت معلوم توجه کن و از اوهام بگذر. ۳- چون کسی بر اسرارش غلبه کند هر حجابی را پاره می کند. ۴- صفت توحید، عارف را به مقام احدیت می کشاند. ۵- نوری است که از حضرت غیب بر مرایای قلوب صافیه و هیاکل مقدسه توحید یعنی مظاهر الهیه می تابد و آثار غیب هویت از آن هیاکل مقدسه آشکار می شود. بعد از این پنج تعریف، کمیل که هنوز معنی حقیقت را نفهمیده بود باز سوال از حقیقت کرد. حضرت فرمودند که چراغ دلیل و برهان را خاموش کن که شمس حقیقت در کمال وضوح می درخشد. (قاموس ص ۸۷۴) اشاره به این که مظهر حقیقت در آن زمان خود حضرت علی بودند و مردم باید این را می فهمیدند و دنبال راه های نادرست نمی رفتند. حضرت اعلی در تفسیر این روایت می فرمایند: " به رتبه خامس که می رسی که ذکر نور می کنی که آن سید الشهداء (ع) است. زیرا که مقامی است مثل مصباح که خود را می سوزاند از برای استضاء دیگران. زیرا که در نور، هیچ جهت اینت باقی نمی ماند. چنان که اگر زنده هستی خواهی دید اَنوارِ این ظهور را که خود بنفسه از اینت خود می گذرد از برای إقامة توحید خداوند و اوامر و نواهی آن. (پیام بهایی شماره ۲۶۰ ص ۶) به نظر می رسد در بند ۵۲ کتاب ایقان، حضرت بهاء الله به این قسمت آخر روایت کمیل اشاره می فرمایند: " ادراک صبح معانی فرمایی و سراج های ظنون و وهم و شک و ریب را به قوت توکل و انقطاع خاموش نمایی. " جمال قدم در باره مقامات مظاهر امر قبل از اظهار امر می فرمایند: " و این که از مظاهر امر سوال نمودند، ایشان در بطن اُمّ دارای مقامات بوده و هستند و به مقتضیات اوقات و اسباب ظاهر شده. " (مائده آسمانی ج ۱ ص ۲۲)

" لَوْ لَا كَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ " : (حدیث قدسی) اگر تو نبودی آسمان و زمین را خلق نمی کردم.

أشدُّ دلالةً : بیشترین دلالت  
اعظمُ حکایةً : بزرگترین حکایت

بند ۱۱۰- " تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ " (بقره: ۲۵۳): بعضی از آن پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم. چنانچه فی المثل مقام انبیای اولوالعزم از انبیای بنی اسرائیل بالاتر است. حضرت ولی امر الله می فرمایند: " هیچ یک از ادیان عالم را نمی توان بر دیگری مُرَجِّح دانست زیرا کل من جانب الله بوده اند. تمامی این ادیان، در ضمن این که متکامل بوده اند، هر کدام با شرایط و احتیاجات معین مربوط به زمان خاص خود نیز تناسب و تطابق داشته اند. " (انوار هدایت ص ۶۲۱)

أشدُّ ظهوراً " ظهور شدیدتر اعظمُ نوراً: پر نورتر

بند ۱۱۱- " مِلْحِ أَجَاجٍ " : آب تلخ و شور. آب از ابتدا شور و تلخ نیست بلکه ابتدا آبی گوارا و عذب فرات است. در اثر مرور زمان و راکد ماندن در یک جا، قسمت عمده آن بخار شده به آسمان می رود و املاح آن غلیظ شده، آب تلخ و شور می شود. همین طور شریعت الهی در ابتدا آب گوارایی است که مایه حیات است ولی بعد از این که دوره اش سپری شد و اوهام و تقالید در آن رسوخ کرد از صفای اولیه خارج می شود و مانند آب و تلخی است که دیگر رفع تشنگی نمی کند بلکه تشنگی را افزون می سازد.

" وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ " (اعراف: ۱۴۶): جمال مبارک ترجمه فرموده اند مختصر: اگر راه هدایت را ببینند از آن راه نمی روند ولی اگر راه گمراهی و طغیان را ببینند، می روند. این کارها به این دلیل است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل شدند.

ذی بصر: صاحب چشم

بند ۱۱۲- " این ظهور بدیع منبع " : ظهور حضرت اعلی

بند ۱۱۳- " أحادیث مآثوره از أنجم مُضِيئه " : احادیث روایت شده از ائمه اطهار

" جمیع انبیای قبل که بشارت داده اند مردم را به ظهور بعد، همه آن مظاهر قبل، ذکر سلطنتِ ظهور بعد را نموده. " : تاریخ ادیان و کتب مقدسه روشن می کند که پیروان هر دین منتظرند موعودشان با قدرت و سلطنت و غلبه ظاهر شود. پس این مطلب منحصر به شیعیان نیست و علائم ظهور قائم، غیر از علائم دیگر مظاهر امر نیست. پس هر طور که سلطنت حضرت مسیح و دیگر پیامبران اثبات می شود، سلطنت قائم هم اثبات می شود و همچنان که گفته شد چون مظاهر امر، مظهر همه اسماء و صفات الهی مانند سلطنت، علم و غیره هستند، دارای همه این صفات هستند چه ظاهر شود چه نشود. پس باید دید معنی حقیقی سلطنت چیست.

بند ۱۱۴- " عبدالله بن اُبی " : از منافقان سرسخت مدینه که به ظاهر ایمان آورد و در باطن همواره مسلمین را تحریک می کرد و چند بار مسلمین قصد قتل او را کردند که حضرت محمد مانع شدند. (قاموس ایقان ص ۱۰۰۷)

" ابو عامر راهب": مسیحی بود. اول ایمان آورد. بعد مرتد شد و مسجد ضرار را بنا نهاد که خداوند در قرآن، بانی آن را لعنت کرده است. (قاموس ایقان ۲۸)

" کعب بن اشرف": از یهودیان متعصب بود که قریش را بخصوص پس از جنگ بدر، بسیار علیه رسول الله شورانید و سرانجام در سال سوم هجرت، اصحاب با اجازه رسول الله او را با طرح نقشه ای به قتل رساندند. (قاموس ایقان ص ۱۲۹۹)

" نَضْرِبِ حَارِثٌ": از دشمنان سر سخت رسول الله بود که در سفرهای تجاری که به ایران می کرد، داستان هایی مثل رستم و اسفندیار را یاد گرفته بود و در مکه برای مردم می خواند تا مردم به دور او جمع شوند و سراغ مسلمین نروند. در قرآن در باره او آمده " مِنْ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ " (لقمان:۶) او و ابولهب مردم را از خرید و فروش با مسلمین نهی می کردند. بعد از جنگ بدر به دستور پیامبر به دست علی (ع) کشته شد. (قاموس ایقان ص ۱۵۹۴)

"نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ أَنْ يَجْرِيَ بِهِ الْمِدَادُ أَوْ يَتَحَرَّكَ عَلَيْهِ الْقَلَمُ أَوْ يَحْمِلَهُ الْأَلْوَا حُ" (بیان جمال قدم): پناه می بریم به خدا از این که مداد به (ذکر آن گونه مسائل) آن جاری شود یا قلم بر آن حرکت کند، یا آن که الواح آن را حمل کند. بند ۱۱۵ - " مَا أُوذِيَ نَبِيٌّ بِمِثْلِ مَا أُوذِيْتُ " (بیان حضرت محمد): هیچ پیامبری به اندازه من مورد آزار و اذیت قرار نگرفت.

" فَارْجِعُوا إِلَيْهِ لَعَلَّكُمْ بِمَوَاقِعِ الْأَمْرِ تَطَّلِعُونَ " (بیان جمال قدم): به آن (قرآن) مراجعه کنید تا به واقعیت حال پی برید.

بند ۱۱۶ - "تلویح بیان این است که چاره نیست": در آیه مبارکه نازل شده که اگر می توانی که نقبی در زمین بزنی یا نردبانی در آسمان. ( بمیری و جسمت زیر خاک و روحت به آسمان برود) یعنی در آیه مبارکه فقط خود شرط ذکر شده و جواب جمله شرط ذکر نشده. انسان خودش می فهمد که جواب این است که اگر می توانی نقب بزنی. ولی این امکان پذیر نیست. به این دلیل جمال مبارک می فرمایند: تلویح بیان این است. یعنی به صراحت در آیه ذکر نشده ولی هر کس خودش می فهمد.

بند ۱۱۷ - " قمیص کفر را تجدید ننموده اند.": یعنی لباس عدم ایمان را از تن خود بیرون نکرده اند و مومن نشده اند.

" **سِدْرَةُ الْمُنتَهَى** " : اعراب قدیم برای راهنمایی، کنار جاده ها درخت می کاشته اند و آخرین درخت را که نشانه انتهای جاده بود **سِدْرَةُ الْمُنتَهَى** می نامیدند. در اصطلاح اسلامی آخرین درخت در بهشت. در امر مبارک، مراد مظاهر امر الهی است که سمند اندیشه از آن فراتر نتواند جولان کند.

طائف حول: طواف کننده در پیرامون

مَنَابِر: جمع منبر، کرسی مخصوص واعظ ها که چندین پله از زمین بلند تر است.

گلدسته: قسمتی از مسجد که مؤذن از آنجا اذان می گوید. **إِنْفِكَاک**: جدا شدن

بند ۱۱۸ - " به یک آیه چگونه میانه نور و ظلمت و سعید و شقی و مومن و کافر فصل فرمود. " : مثلاً حضرت رسول فرمود: **إِنِّي رَسُولٌ إِلَيْكُمْ**. یعنی من رسول الهی به نزد شما هستم. آیات الهیه محک است. هر کس پس از این آیه ایمان آورد، مومن و سعید است و هر کس ایمان نیاورد **مُعْرِضٌ** و شقی است. (قاموس ایقان ص ۳۶۴)

" **رَبَّنَا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا** " (بقره: ۲۸۵) : پروردگارا شنیدیم و اطاعت کردیم.

" **سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا** " (بقره: ۹۳) : شنیدیم و نافرمانی کردیم.

" **سَيْفُ اللَّهِ** بود برای فصل مومن از کافر و پدر از پسر " : شمشیر الهی بود تا بین مومن از کافر و پدر از پسر جدایی و تمایز ایجاد کند. همین مضمون را حضرت مسیح در باره خودشان فرموده اند : " گمان مبرید که آمدم تا سلامتی بر زمین بگذارم. نیامده ام تا سلامتی بگذارم، بلکه شمشیر را. زیرا که آمده ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خویش و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم. (انجیل متی فصل ۱۶ آیه ۳۵)

" **كَذَلِكَ يُؤَلِّفُ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِ الَّذِينَ هُمْ انْقَطَعُوا إِلَيْهِ وَآمَنُوا بِآيَاتِهِ وَكَانُوا مِنْ كَثْرِ الْفَضْلِ بِأَيْدِي الْعِزِّ مِنَ الشَّارِبِينَ** " (بیان جمال قدم) : این چنین خدا الفت می اندازد بین دل های کسانی که منقطع شدند به سوی او و مومن گشتند به آیات او و از کثر بخشش که با دستان عزت عطا شده نوشیدند.

" این امر وقوعش چه حسنی در عالم، **إِحْدَاثٌ** می نماید. " : این یک دلیل عقلی است. هر چیز در شریعت حسنی و فایده ای دارد. نباید تنها به قدرت خدا استدلال کرد بلکه او در عین حال، حکمت هم دارد و کار بیهوده انجام نمی دهد و علامات در مورد ظهور موعود، لابد در باره نقش و کار موعود است و به نوعی به رسالت او مربوط است. پس نوشیدن گرگ و میش از یک چشمه هم باید در فضای دین معنی شود.

نِقَمَت: مجازات، سختی **فُجَّار**: جمع فاجر، بدکاران، زناکاران

صُلب: پشت، وکد، نَسَب مُخْتَلَفُ الْمِرَاج: با سلیقه های مختلف

بند ۱۱۹- " فَعِمْ مَا نُزِّلَ فِي شَأْنِهِمْ " : چه خوب و به جا است آنچه در شأن و در باره آنها نازل شده. (بیان جمال قدم)

" لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا " (أعراف: ۱۷۹): آنها قلبی دارند که با آن درک نمی کنند و چشمانی دارند که با آن نمی بینند. از استعداد های خود استفاده نمی کنند.

بند ۱۲۰- " كَذَلِكَ يُصَدِّقُ فِي شَأْنِهِ بِأَنَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ وَ كَذَلِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ لَوْ أَنَّكُمْ فِي آفَاقِ الْعِلْمِ وَ أَنْفُسِ الْحِكْمَةِ تَتَفَرَّسُونَ " (بیان جمال قدم): این چنین صدق می کند و آشکار می شود در باره خداوند که او سریع الحساب است و این چنین تبدیل می کند خدا بدی ها را به نیکی ها. اگر شما در آفاق علم و آنفُسِ حکمت جستجو کنید. در این جا صحبت از سریع الحساب بودن است. در روز قیامت به سرعت و به آنی به حساب افراد رسیدگی می شود. اگر قرار باشد این همه افراد یکی یکی به حسابشان رسیدگی شود زمان طولانی می برد. پس این سرعت چگونه است؟ - به وسیله ایمان آوردن یا نیاوردن، سریعاً مشخص می شود. با ایمان، سیئات به حسنات تبدیل می شود. این استعداد و تمایل در وجودش بوده ولی پنهان بوده.

مَعْفُوٌّ: بخشیده، مورد عفو      تَنْزِيلٌ: فرو فرستادن      مُنْزَلَةٌ: نازل شده

بند ۱۲۱- " مَبْعُوثُونَ " : یعنی مبعوث شدگان. اِسْمِ مَفْعُولِ است. فعل نیست و زمان ندارد. می تواند هم برای گذشته و هم حال و هم آینده به کار رود. در قیامت همه مبعوث می شوند. قیامت مثل بهار است. بهار موجب رشد همه گیاهان و دانه ها میشود. ولی گیاهی که تلخ دانه یا تلخ میوه بوده، میوه یا دانه تلخش مشخص می شود. میوه و دانه اش تلخ است. بعثت این گیاه، منفی است. در نفی است. حضرت محمد برای کافران مثال می زند که حمزه و أبوذر که ایمان آورده اند، زنده شده اند و زنده هستند. کافران می گفتند که تو حمزه و أبوذر و دیگر مومنان را گول زده ای و جادو و سحر کرده ای. " إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ " این کاری که کرده ای و این اتفاقی که افتاده است جادوی آشکاری است. اگر ترجمه این آیه را (هود: ۷) را به صورتی که علمای اسلام تفسیر کرده اند بگیریم، یعنی: اگر بگویی به این کافران که شما بعد از مردن، زنده و مبعوث خواهید شد (یعنی این کار در آینده انجام خواهد شد و هنوز هیچ اتفاقی نیفتاده است) جواب کافران باید این باشد که تو دروغ می گویی و بلوف می زنی. دروغگو هستی، نه این که بگویند سحر و جادو کرده ای. چون هنوز که اتفاقی نیفتاده است و عملاً کاری نکرده. ولی اگر همان طور که جمال قدم ترجمه فرموده اند، در نظر بگیریم یعنی: بگویی به این مشرکان که مبعوث

شده اید بعد از مردن ( در گذشته یا در حال ، انجام شده است.) آن وقت بقیه آیه معنی پیدا می کند که مشرکان می گویند تو جادو کرده ای و چون مطالب مربوط به قیامت ، مستقل از زمان است هم برای ظهور حضرت محمد و هم حضرت مسیح و هم قائم صادق است. (و نیز ر. ک. بند ۲۳۱)

" **وَإِنْ تَعْجَبُ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ: أَئِنَّا كُنَّا تُرَابًا؟ أَمْ نُنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ؟** " (رعد: ۵): این آیه را نیز جمال مبارک ترجمه فرموده اند که کافران تعجب می کردند و می گفتند: آیا ما قبلا خاک بودیم و حالا مبعوث و زنده شده ایم؟ در واقع علت این که کافران با تعجب می پرسیدند ما کی مردیم و کی زنده شدیم که خودمان هم خبردار نشدیم ، این بود که آنها گرچه مبعوث شدند ولی بعثشان منفی بود . در نفی و عدم ایمان بود. آنها اصلا زنده روحانی نشده بودند. (وگر نه در خودشان این حیات جدید روحانی را حس می کردند و این گونه سوالات نمی پرسیدند.) خلق جدید، خلق ماده جدید نیست خلق صورت جدید است. تغییر در خلق و خو و سلوک است. ترک خرافات است.

حضرت ولی امرالله می فرمایند: " هدف غایی حضرت بهاءالله آن است که افراد جدیدی خلق شوند، یعنی مردمی نیکوکار، مهربان، باهوش و صدیق و شریف که بر مبنای احکام و موازین این امر اعظم که در این مرحله جدید از تکامل عالم انسانی ظاهر شده عمل نمایند. خود را بهایی نامیدن کافی نیست بلکه باید در تمام وجود ما آثار حیات بهایی نمودار باشد. (نمونه حیات بهایی ص ۲۵)

" **أَفَعَيَّبْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ؟ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقِ الْجَدِيدِ.** " (سوره ق: ۱۵): آین آیه را جمال قدم ترجمه فرموده اند. تفسیر علما از این آیه همان خلق جسمانی و خلق عالم خلقت و جهان مادی است. تعبیر جمال قدم عبارت از خلق روحانی است. یعنی آیا ما بعد از دفعه اولی که با فرستادن مظاهر امر، خلق روحانی و ایجاد شریعت و دین جدید کردیم، عاجز شدیم که دیگر نتوانیم این کار را انجام دهیم؟ خلق همیشه ادامه دارد. کسی که عاجز باشد فیض را قطع می کند نه خدای توانا و یفعل ما یشاء.

مقتدی: پیروی کننده                      رُوحُ الْأَمِينِ : جبرئیل

بند ۱۲۲- " **وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ** " (سوره ق: ۲۰ و ۲۱): جمال مبارک این آیه را به صورت فعل ماضی (گذشته) ترجمه فرموده اند که مربوط به ظهور حضرت محمد می باشد. "سائق و شهید" یعنی در آن روز حال و روز هر کسی معلوم شد که آیا از اهل ایمان است یا اهل إعراض.

" با اینکه تحقق قول اِسْرَافیل و اَمْثال او به بیان خود آن حضرت شده " : اگر حضرت محمد راجع به اِسْرَافیل چیزی نمی فرمودند او هرگز وجودی نداشت. بنا بر این یکی از عباد حضرت محمد است و نباید برای او مقامی هم شأن یا بالاتر از ایشان در نظر گرفت. حضرت اعلی در کتاب بیان فارسی توضیح می دهند که این چهار فرشته مقرب، (جبرئیل، اسرافیل، میکائیل، عزرائیل) در واقع هر کدام شانی از شوون مظهر امر هستند یعنی مظهر امر است که با نزول آیات، سبب حیات روحانی نفوس می شود.

" قُلْ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ فَبِئْسَ مَا اسْتَبَدَلْتُمْ بِغَيْرِ حَقِّ وَكُنْتُمْ قَوْمٌ سُوءِ أَحْسَرِينَ " (بیان جمال قدم): بگو آیا عوض می کنید آنچه را برایتان بهتر است و چه کار بدی می کنید که این گونه به ناحق عمل می کنید. اشاره ای هم هست به داستان بنی اسرائیل که وقتی با حضرت موسی از مصر بیرون می آمدند و در صحرای سینا بودند، برای آنها نعمات آسمانی می آمد که بنا بر داستان های رایج شامل من (ترنجبین، صمغ یک گیاه بیابانی که با آن آرد و نان درست می کردند) و سلوی (پرنده ای) بود. ولی بعد از مدتی این غذاهای الهی (منظور آیات و احکام جدید) دل مردم را زد و هوس سیر و پیاز کردند که وقتی در مصر بودند می خوردند. (همان عادات و رسوم قبل)

نَقَرَه: یک بار دمیدن در صور یا ناقور یا نَقَّارَه

اِسْرَافیل: یکی از چهار فرشته مقرب که مأمور اعطای حیات به خلق است.

بند ۱۲۳- " تلویح همین یک آیه مردم را کافی است. " : اشاره به این که در آیه مذکور (اسری: ۵) که می فرماید شاید که نزدیک باشد، در واقع همان موقع با ظهور حضرت محمد محقق شده بود و تمام گشته بود. چون قیامت مستقل از زمان است در همه ظهورات واقع می شود و در همه کتب مقدسه هم با علامات مشابهی ذکر شده. این آیه تلویح است و در آن صریحاً نفرموده اند که قیامت اتفاق افتاده و وجود دارد. در آیه دیگر (قمر: ۱) می فرماید: " اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ " قیامت نزدیک شد و ماه شکافته شد که مشابه آیه مذکور در ایقان است.

بند ۱۲۴- تماثیل: تمثال ها، مجسمه ها، بت ها

بند ۱۲- " لَا بُدَّ لَكُمْ بِأَنْ تُولَدُوا مَرَّةً أُخْرَى " : (انجیل یوحنا فصل ۳ آیه ۵) شما ناگزیرید که بار دیگر متولد شوید.

" مَنْ لَمْ يُولَدْ مِنَ الْمَاءِ وَالرُّوحِ ، لَا يَقْدِرُ أَنْ يَدْخُلَ مَلَكُوتَ اللَّهِ. الْمَوْلُودُ مِنَ الْجَسَدِ، جَسَدُهُ هُوَ الْمَوْلُودُ مِنَ الرُّوحِ هُوَ رُوحٌ " (یوحنا فصل ۳ آیه ۷): کسی که از آب و روح متولد نشود، نمی تواند داخل ملکوت خدا شود. متولد

شده از جسد، جسد است و متولد شده از روح، روح است. می فرمایند شما دو تولد دارید: یکی تولد جسمانی که از پدر و مادر به ارث رسیده و کافی نیست. باید از والدین روحانی خود (مظاهر امر) هم تولد دوباره حاصل کنید.

حضرت عبدالبهاء در بیانی به این کلام حضرت مسیح اشاره می فرمایند: "اما راجع به مبلّغین، آنان باید کاملاً جامه قدیم را خلع و به کِسوت جدید در آیند. مطابق بیان حضرت مسیح باید به مقام ولادت ثانویه فائز شوند. باید به ماء حیات و به نار محبت الله و به نفثات روح القدس تعمیم یابند. به طعام قلیل اکتفاء کنند اما از موائد سمائیه، سهم کثیر برگیرند. از هوی و هوس بیزار و از حرص و آزرکنار و از روح الهی سرشار گردند تا به أنفاس طیبه قدسیه، سنگ سخت را به یاقوت خوشبخت تبدیل کنند." (انوار هدایت ص ۷۴۰)

"لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا" (أعراف: ۱۷۸): آنها قلبی دارند که با آن نمی فهمند.

آیات عهد جدید (انجیل) و عهد قدیم (تورات) که دلالت بر مقصد اصلی از مرده و زنده و مریض و شفا دادن و غیره دارد در قاموس ایقان ص ۶۳۲ تا ۶۵۰ درج است. یک نمونه: هر که برادر خود را محبت نمی نماید در موت ساکن است. (رساله اول یوحنا فصل ۳ آیه ۱۴)

روح القدس وقت: مقصود مظاهر امر هستند در هر دوری

بند ۱۲۶ - "در مقام دیگر در انجیل مسطور است:": این مطلب در انجیل متی فصل هشتم آیات ۲۱ و ۲۲ ذکر شده. (قاموس ایقان ۷۲۹)

"دَعِ الْمَوْتَى لِيُدْفِنَهُ الْمَوْتَى" (انجیل لوقا فصل ۹ آیه ۶۰): به این معنی که آن فرد مرده ایمان به حضرت مسیح نداشته و دیگرانی هم که قرار است او را دفن کنند غیر مومن اند.

بند ۱۲۷ - "آن مظهر امر الهی": در اینجا منظور حضرت علی است.

"قَدْ اشْتَرَى مَيِّتٌ عَنْ مَيِّتٍ بَيْتًا مَحْدُودًا بِحُدُودِ أَرْبَعَةٍ: حَدٌّ إِلَى الْقَبْرِ وَ حَدٌّ إِلَى اللَّحْدِ وَ حَدٌّ إِلَى الصَّرَاطِ وَ حَدٌّ إِلَى الْجَنَّةِ وَ إِذَا إِلَى النَّارِ" (حدیث از حضرت علی): مرده ای از مرده دیگری خانه ای خرید که محدود می شود به این حدود چهارگانه: یک حدش به جانب قبر و حد دیگر به جانب لحد (قبر، گودی و شکاف مایلی که در یکی از اطراف گور حفر می کنند) و حدی به جانب صراط و حدی یا به جانب بهشت و یا به جانب دوزخ.

این مراحل می تواند در امتداد هم باشند (و نه چهار جهت اصلی شرق و غرب و شمال و جنوب) قبر یعنی آن استعداد و رتبه روحانی که فرد دارد. بعد لحد است. مثلاً یک مسیر که میتوان طی کرد. بعد صراط است (آن دو در



صراط بودند. زیرا در حضور حضرت علی، برایشان امکان شناخت حقیقت بود. می توانستند ایمان واقعی بیاورند و از صراط بگذرند. لحظه تصمیم گیری است. بنا براین می فرمایند برای او حسن خاتمه مجهول است. هم می تواند به بهشت برود و هم به جهنم. اما هنوز هیچ کدام از آن دو نفر ایمان واقعی نیاورده بودند زیرا می فرمایند مرده ای از مرده دیگر خانه ای خرید.

" از صور حیات علوی زنده شده بودند." : حضرت علی و شناخت مقام ایشان و ایمان به حضرت محمد از طریق حضرت علی که در مقابل آن دو بودند، موجب حیات روحانی آنها می شد. در اینجا حضرت علی همان صور اِسْرَافیل یا صور حیات یا ندای حیات بخش روحانی هستند. ولی آنها فقط برای نوشتن قباله خرید و فروش خانه نزد ایشان آمده بودند.

بیع: فروش      مبیعه: خرید و فروش

بند ۱۲۸- " جز حیات و بعث و حشر حقیقی مقصود انبیاء و اولیاء نبوده و نیست." : چون بالاخره همه انسان ها حتی خود انبیا به ظاهر می مردند و هیچ کس عمر ابدی ندارد. بعلاوه جمال قدم در ادامه می فرمایند که در حیات جسمانی انسان با حیوان شریک است و فضیلت خاصی ندارد. حضرت ولی امرالله می فرمایند: " منظور از حیات ابدیه، سعادت روحانی و ارتباط با روح الهی می باشد." (انوار هدایت ص ۶۰۳)

" صراط": جمال قدم می فرمایند: " صراط در رتبه اولیه و مقام اول، نفس حق جل جلاله است ... أَلَّذِي يَنْطِقُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ و در مقامی احکام و اوامر اوست که در کتاب از قلم اعلی مذکور و مسطور." (آثار قلم اعلی ج ۶ ص ۲۷۰) پس مقصود از صراط، مظهر امر و احکام اوست.

"الْمُؤْمِنُ حَيٌّ فِي الدَّارِينَ" : (حدیث) مومن در دو جهان زنده است.

شارب: نوشنده

بند ۱۲۹- ابو جهل: لقب عمرو بن هشام بن مُعَیْرَه مَخْرُومِی است او از اشخاص محترم و بزرگ قریش و ملقب به أبو الْحَكَم بود ولی چون ایمان به ظهور جدید نیاورد، حکمت او به جهل تبدیل شد. در کتاب ناسخ التواریخ مذکور است وقتی ابو جهل در جنگ بدر مغلوب شد و می خواستند سر او را قطع کنند گفت: ای عبدالله (بن مسعود) سر مرا از ریشه گردن قطع کن تا بر سر نیزه از دیگر سرها بلندتر باشد و در چشمان محمد عظیم و مهیب جلوه کند و به محمد بگو که من برای همیشه با او دشمن سرسخت خواهم بود. (قاموس ۱ ص ۲۵)

" أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ، كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا " (أنعام: ۱۲۲): آیا کسی که مرده بود و بعد او را زنده کردیم و برایش نوری قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، مثلاً او مانند کسی است که در تاریکی هایی است که راهی برای خروج از آن ندارد؟ در این آیه، خدا در مورد حمزه (ع) عموی پیغمبر، وقتی ایمان نداشته حکم مرده را فرمود و بعد که ایمان به حضرت محمد آورد حکم زنده شدن را صادر فرموده است. و در مورد ابوجهل که در دین قبل جزء عالمان بوده ولی با ظهور حضرت محمد به ایشان ایمان نیاورد و به قول خودش برای همیشه دشمن سرسخت ایشان بود، حکم مرده را صادر کرده یعنی نقطه مقابل حمزه است. آن ظلماتی که راهی به خارج از آن نیست را خودش برای خودش ایجاد کرد. کسی که استعداد ذاتی و فطری خود را جهت شناخت مظهر امر نابود کرده، گناهانش مانند نقطه های سیاهی است که بر روی کاغذ سفید می افتد. گناه او را کاملاً احاطه کرده و در آتش مُخَلَّد است. پس در این مثال قرآن، دین جدید با دین قبل مقایسه شده. (اعراب قبل از حضرت محمد دارای دین بوده اند و مثلاً اعمال حج و چهار ماه حرام داشته اند.

حضرت ولی امرالله در باره ظلمت و شرارت می فرمایند: " می دانیم ظلمت، عدم نور است ولی کسی ادعا نمی کند که ظلمت واقعیت ندارد. علی رغم این که ظلمت عدم نور است ولی وجود دارد. از این روش هم وجود دارد و ما نمی توانیم آن را نادیده بگیریم اگر چه مخرب و منفی است. ما باید خوبی را جایگزین آن کنیم. اگر مشاهده نمودیم شخص شریر و بدکار تحت تأثیر ما قرار نگرفت، پس ما باید از مرده با او اجتناب نماییم زیرا معاشرت با او زیان آور است. " (انوار هدایت ص ۵۱۰)

مُتْرَدِي: ردا و لباس بر تن کرده      نائره: آتش بر افروخته      هوای إعراض: تند بادِ رو برگرداندن از حق  
 اهل ذکر: راسخون در علم، مُبَيِّنِ منصوص. در اسلام حضرت محمد و ائمه

بند ۱۳۰- "أليوم مي بيني كه با وجود شمس معاني، جميع ناس از أعالي و أداني تمسك به جعل های ظلمانی و مظاهر شیطانی بسته اند." : با وجود این که شمس حقیقت (حضرت اعلی و یا حضرت بهاءالله) اکنون در عالم ظاهر شده اند، همه مردم از دانا و عامی به کسانی تمسك می کنند که خودشان از شناخت حق محرومند.

" وَ لَنْ يَفُوزَ بِأَثَارِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَقْبَلُوا إِلَيْهِ وَ أَعْرَضُوا عَن مَّظَاهِرِ الشَّيْطَانِ وَ كَذَلِكَ أَثَبَتَ اللَّهُ حُكْمَ الْيَوْمِ مِن قَلَمِ الْعِرَّةِ عَلَى لَوْحِ كَان خَلْفَ سُرَادِقِ الْعِرَّةِ مَكْنُونًا " (بیان جمال قدم ) و هرگز به آثار خدا (و درک معنی آیات)

فائز نمی شوند جز کسانی که به او روی آوردند و از مظاهر شیطانی دوری جستند و این چنین خدا ثبت کرد (مقدر کرد) در این روز، آن حکمی را که در پشت پرده عزت مخفی و پوشیده بود.

یوم التَّائِدِ : روز از یکدیگر رمیدن، روز قیامت که روز جدایی مومن از غیر مومن است. یوم فریاد، یوم یکدیگر را ندا نمودن

بند ۱۳۱- " و لیکن به قلب، همه مُعْرِض و مُدْبِرند " : سلطنت مظاهر امر را نمی توان با سلطنت پادشاهان مقایسه کرد که فقط از اطاعت ظاهری مردم آن هم به زور سرنیزه یا تطمیع برخوردارند ولی در واقع از آنها بیزارند.

" مَا لِلتُّرَابِ وَ رَبِّ الْأَرْيَابِ " (بیان جمال قدم): خاک کجا و ربّ الارباب کجا. فاصله بین معنی سلطنت سلاطین با سلطنت الهی به فاصله میان خاک با رب الارباب تشبیه شده. "و" در اینجا معنی "مع" دارد یعنی "با وجود".

" خُدَامِ دَرگه او سلطنت می نمایند بر همه مخلوقات و موجودات " : خدا به مومنین حقیقی خود نیز این احاطه و غلبه و هیمنه را می دهد.

هَيْمَنَه: در فارسی به معنی قدرت و سطوت و اُبّهت و وقار است. خُدَام: خادمان

بند ۱۳۲- " فَسُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُ الْعِبَادُ فِي سَلْطَنَتِهِ وَ تَعَالَى عَمَّا هُمْ يَذْكُرُونَ " (بیان جمال قدم): پس منزّه است پروردگار از آنچه بندگان در خصوص سلطنت او توصیف می کنند و متعالی و بالاتر است از آنچه آنان ذکر می کنند.

حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرمایند: " هو الله، ای بنده حق، جمهور ناس منتظر موعودی خون خوارند و ولیّ ظالمی . غدار مهدبی خواهند که با سهم و سنان و شمشیری بُرّان، سیلی از خون بیچارگان جاری و ساری نماید و شب و روز مشغول به ضرب اعناق (زدن گردن ها) گردد و قطع رقاب فرماید . بروجی از سرها بیاراید. مَلِكُ الموت باشد و آفت جان ها گردد. خون ریز شود و فتنه انگیز گردد. بنیان انسان بر اندازد و مُدُن و قُری بر باد دهد. اطفال یتیم کند و زنان بیوه نماید. این را شروط حقانیت دانند و منتظر چنین موعودند. حال آنکه مظهر کمالات معنویه و مطلع انوار رحمانیه، باید مُحیی ارواح باشد.. " (مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۱ ص ۴۰۷ و ۴۰۸)

طَلعت محمود : چهره ستوده شده، مظهر امر

بند ۱۳۳- " اگر مقصود از سلطنت، حکم ظاهر و غلبه و اقتدار ظاهر مُلکی باشد. " : اگر منظور از سلطنت قائم این باشد که همه دشمنان را نابود کند، این نوع سلطنت حتی در مورد خود خداوند هم تحقق نیافته زیرا اکثر

کشورها در دست کسانی است که مسلمان و شیعه نیستند و برخلاف رضای الهی رفتار می کنند و هر چه را خدا نهد فرموده انجام می دهند.

مُسْتَرِيح: در راحتی      مُتَقَاد: فرمان بردار      مَنكُوب: بدبخت و ذلیل

أَظْهَرَ مِنَ الشَّمْسِ: واضح تر از خورشید

بند ۱۳۴- " وَ إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ " (صافات: ۱۷۳): و قطعاً لشکر ما بر آنها پیروز و غالب است. در اینجا جمال قدم از دلیل نقضی استفاده می فرمایند یعنی بر اساس مطلبی که مخاطب قبول دارد، نظر او را در موردی خاص رد می کنند. در این جا جناب خال قبول دارند که بر اساس آیه قرآن، لشکر الهی پیروز است و عزیزترین لشکر الهی هم سپاه امام حسین بود ولی در ظاهر مغلوب شد. پس باید معنای غلبه چیز دیگری باشد.

" يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نَوْرَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ " (توبه: ۳۲): می خواهند نور خدا را با دهان هایشان خاموش کنند ولی خدا ابا دارد (نمی گذارد) تا آنکه نورش را بگستراند و به تمام و کمال ظاهر کند، اگر چه کافران کراهت داشته باشند. (کسی نمی تواند مانع اراده الهی شود).

" هُوَ الْغَالِبُ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ " : (بیان جمال قدم و همین مضمون در آیات قرآن هم هست.) او بر همه چیز غلبه و تسلط دارد.

بند ۱۳۵- " لَوْ لَا هُ لَمْ يَكُنْ مِثْلَهُ فِي الْمَلِكِ " (بیان جمال قدم): اگر حسین بن علی (ع) در عالم وجود نبود، کس دیگری قادر نبود جای او را بگیرد.

" أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ " (بیان جمال قدم): و در قرآن هم مشابه آن بسیار است از جمله در سوره هود آیه ۱۸) لعنت خدا بر قوم ظالم باد

بند ۱۳۶- " مَعَ ذَلِكَ غَلَبَهُ مِنْ كِبَرِ ظَاهِرِهِ شَوْدٌ؟ " : اگر غلبه و سلطنت به معنی ظاهری آن باشد، چگونه می توان "غالبون" را در آیه " وَ إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ " معنی کرد و مصداقش را دید؟

" منع در آیه شریفه...": اشاره به کلمه " يَأْبَى اللَّهُ " در آن آیه دارد. ابا، به معنی منع است. یعنی کسی نمی تواند مانع اراده الهی شود.

" نُورُهُ چِه معنی دارد؟ " : نور و انوار معانی مختلف دارد. از جمله به معنی انبیا، مظاهر مقدسه، اولیای الهی، مومنین اولیه و امر الهی

بند ۱۳۷- " به شرافت و غلبه آن دم، تراب چگونه غلبه و تصرف در اجساد و ارواح ناس فرموده " : در اثر تأثیرات خون امام حسین، تربت و خاک کربلا، قدرت روحانی خاصی پیدا کرده. در اخبار و روایات از ائمه اطهار، شرایط استفاده از آن خاک ذکر شده است. (ر.ک. قاموس ایقان ص ۴۳۹)

" البته خواهند گفت: تراب را ربّ الأرباب دانسته " : هنوز مسائل بسیاری است که انسان ها نمی دانند. عقل ما در حال حاضر نمی تواند آن را بپذیرد یا اثبات کند ولی نفی ورد هم نمی تواند بکند. بنا بر این آن را جزء امکان ها و ممکن ها می گذارد و فقط تحمل می کند. حقایق روحانی بسیاری مانده که در آینده بر حسب استعداد بشر گفته خواهد شد.

بند ۱۳۸- " چقدر از مردم که شدّ رحال می نمایند " : یعنی مخصوص زیارت مرقد آن حضرت بار سفر می بندند.

بند ۱۳۹- " رفرفِ إمتناعِ قُرب و سِدْرهٔ إرتفاعِ وصل " : جایگاه بلند و منبعِ نزدیکی و قربیت الهی و درخت بلند وصول به حقّ

" این جواهر وجود، در مقامِ انفاقِ کلّ قائم اند. " : این وجودات مقدسه همه هستی خود را بخشیده اند و فداکاری در راه معشوق حقیقی نهایت آرزوی آنهاست که به آن رسیده اند و این مهم تراز مورد اول است (که آنها همیشه زنده اند و در مقام بلند خویش جالس اند).

حضرت ولی امرالله در مورد ایثار و فداکاری می فرمایند: " ایثار و از خود گذشتگی به این معنی است که این طبیعت دانی و تمنیّاتِ شهوانی آن را تحتِ انقیادِ جنبهٔ شریف و الهی وجودمان در آوریم و در نهایت و به عالی ترین وجه به این مفهوم است که ارادهٔ خود، بل کلّ وجود خود را به مشیت الله تسلیم نمایم تا به هر شکلی که می خواهد با آن عمل نماید و همین هنگام است که حقّ منبع، نفسِ ناطقهٔ ما را تطهیر و تعالی می بخشد تا به حقیقتی نورانی و شگفتی زا مبدل گردد. راجع به سوال آن جناب مبنی بر این که آیا افراد می توانند با قبول بلا یا به خاطر یکدیگر، به هم کمک کنند: یقیناً که چنین فداکاری برای هم نوعانمان می تواند نتایج مفیده به بار آورد. این قانون فداکاری و جان فشانی در زندگی خود ما و در زندگیِ مظاهر حق تعالی جاری و عامل است. (انوار هدایت ص ۱۵۵ و ۱۵۶)

بند ۱۴۰- " شجرهٔ وجود از ربیع الهی خلعت جدید پوشد. " : دوباره بهار الهی برسد و درخت وجود لباس فاخر و جدید بپوشد که اشاره تلوحی به ظهور خودشان است.

" تا حال نفسی مشهود نگشت که به این مقام فائز آید. " : به مقام حضرت بهاءالله قبل از اظهار امر علنی ایشان پی برد.

"مگر معدودی قلیل که هیچ معروف نیستند." قبل از اظهار امر جمال قدم، نفوس مخلصی به مقام آن حضرت پی برده بودند. قلم اعلی در لوحی خطاب به علی محمد سراج اصفهانی که تابع ازل بود، به صراحت ایمان حضرت قدوس و جناب طاهره را به حضرت بهاءالله تایید فرمودند. (محبوب عالم ص ۲۱۶) و نیز در تاریخ نبیل زرنندی ذکر ایمان مصطفی بیک سنندجی متخلص به مجذوب به جمال ابهی در سال اول ظهور حضرت اعلی گشته است و نیز حضرت عبدالبهاء در تذکره الوفا به ایمان ملا محمد علی نبیل قائنی پیش از ظهور حضرت اعلی اشاره فرمودند.. (همان ص ۲۱۷) حضرت اعلی به چند تن از مومنین به ایشان با تصریح به اسم فرموده اند که در زمان حیات خود آن اشخاص، به زیارت من یظهره الله فائز خواهند شد: جناب قدوس، ملا حسین بشرویه ای، جناب سیاح (ملا آدی گوزل)، شیخ حسن زنوزی، جناب عظیم، جناب دیان... (همان ص ۲۲۷)

" از خلف سُرادیق امضاء چه ظاهر شود. " : از پشت پرده حکم الهی چه ظاهر شود. تا حکم الهی چه باشد.

" كَذَلِكَ نَذْكُرْكُمْ مِنْ بَدَائِعِ أَمْرِ اللَّهِ وَنُلْقَى عَلَيْكُمْ مِنْ نِعْمَاتِ الْفِرْدَوْسِ لَعَلَّكُمْ بِمَوَاقِعِ الْعِلْمِ تَصِلُونَ وَ مِنْ ثَمَرَاتِ الْعِلْمِ تُرْزَقُونَ " (بیان جمال قدم): این چنین ذکر می کنیم برای شما حقایق تازه ای از امر الهی و می خوانیم بر شما نغمه های بهشتی را. شاید به جایگاه های علم واصل شوید و از میوه های (درخت) دانش بخورید و مرزوق شوید.

فلس: پول کم و بی ارزش

بند ۱۴۱ - مرکوب: وسیله سواری طیر نار: پروانه بهاج: روشن، مسرور

بند ۱۴۳ - " يا أَيُّهَا النَّاسِ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ " (فاطر: ۱۵): ای مردم، شما محتاج به خدا هستید در حالی که او بی نیاز است. خدا به بندگان چیزی می دهد که فقط او می تواند بدهد. پس هر کس نسبت به خدا فقیر است ولی به واسطه آن، از هر چیز دیگری بی نیاز می شود و آن ایمان است. پس هر کس هم فقیر است و هم غنی و این مفهوم جدیدی از فقر و غناست.

بند ۱۴۴ - " آن خورشید سماء معانی را در مجلس فیلاطس و قیافا که اعظم علمای عصر بود حاضر نمودند. " : فیلاطس در سال ۲۹ میلادی از جانب رومیان مأمور حکومت یهودیه بود. پایتختش قیصریه بود. با وجود آنکه

خودش گفت: خطایی که مستوجب قتل باشد در عیسی نیافتیم، آن حضرت را به یهود تسلیم کرد و سرانجام در تبعید خود را کشت. (قاموس ص ۳۷۰)

قیافا: بزرگترین قاضی و رئیس داوران در زمان حضرت مسیح بود که فتوی بر قتل آن حضرت داد. این مجلس حضرت عیسی شبیه آن مجلسی است که حضرت اعلی در آن حاضر شدند، به نام مجلس ولیعهد (ناصرالدین میرزا) که در تبریز تشکیل شد.

" آیا تو نگفتی که منم مسیح الله و منم مَلِکُ الْمَلُوكِ و منم صاحب کتاب و منم مخرب یوم سبت " : یهودیان منتظر بودند که موعود ایشان به نام مسیح با سلطنت و قدرت ظاهری بیاید. گرچه حضرت در نهایت مظلومیت بودند ولی موارد مذکور در فوق که نشانه عظمت و قدرت حقیقی ایشان بود از قبیل نزول کتاب و آیات و تغییر احکام دیانت قبل، از ایشان ظاهر بود.

" أَمَا تَرَى بِأَنَّ ابْنَ الْإِنْسَانِ قَدْ جَلَسَ عَنِ يَمِينِ الْقُدْرَةِ وَالْقُوَّةِ ؟ " (انجیل متی فصل ۲۶ آیه ۶۴): مضمون را جمال قدم بیان داشته اند: آیا نمی بینی که پسر انسان جالس بر یمین قدرت و قوت الهی است؟ در عین حالی که ظاهراً در دست معاندین گرفتار بودند و پس از این مجلس ایشان را شهید کردند و برای استهزاء، تاجی از خار بر سرشان گذاشتند و وارونه بر الاغی سوار کردند و یک نی به دستشان دادند و لباس سرخی بر تنشان کردند تا سلطنت و حکومت آن حضرت را مسخره کنند زیرا یهود منتظر بودند که موعودشان با قدرت و سلطنت ظاهری بیاید و همه دشمنان یهود را نابود کند. در قرآن می فرماید: " لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ " (انشقاق: ۱۹) شما هر طبقه ای روی طبقه ای سوار می شوید. هر طبقه از شما امت اسلام روی طبقه مشابه آن در ادیان قبل قرار می گیرد. همان کارهای اُمم قبل را می کنید.

بنده ۱۴- " انجیل لوقا " : انجیل به معنای بشارت است و در قاموس کتاب مقدس مسیحیان مذکور است که مقصود از بشارت؛ بشارت به فدا و موت و قیام عیسی است که برای ما عاصیان به عمل آمده.

عقیده اهل بهاء در باره اناجیل و عهد جدید عموماً، آن است که این مطالب به وسیله شاگردان و مومنین به حضرت مسیح نگاشته شده و در ضمن آن نوشته ها، بیانات و تعالیم حضرت مسیح مندرج است و اختلاف مطالب انجیل ها به دلیل تفاوت نقل نویسندگان اناجیل است که هر یک آنچه را به خاطر داشته و یا می پنداشته، نوشته است. (قاموس ص ۱۸۰)

"لوقا" (یا لوق): شاید او همان باشد که پولس او را طیب محبوب نامیده. می گویند تاریخ نگارش انجیل لوقا سال ۶۳ میلادی است.

" قَمَّ عَنْ سَرِيرِكَ فَإِنَّكَ مَغْفُورَةٌ خَطَايَاكَ " (لوقا فصل ۵ آیه ۱۸): از روی تخت و بسترت برخیز. همانا گناهان تو آمرزیده شده است.

" هَلْ يُمَكِّنُ لِأَحَدٍ أَنْ يَغْفِرَ الْخَطَايَا إِلَّا اللَّهُ؟ فَالْتَفَتَ الْمَسِيحُ إِلَيْهِمْ وَ قَالَ: أَيُّمَا أَسْهَلُ أَنْ أَقُولَ لَهُ قُمْ فَاحْمِلِ سَرِيرَكَ أَمْ أَقُولَ لَهُ مَغْفُورَةٌ خَطَايَاكَ؟ لِتَعْلَمُوا بَأَنَّ لِابْنِ الْإِنْسَانِ سُلْطَانًا عَلَى الْأَرْضِ لِـمَغْفِرَةِ الْخَطَايَا " (لوقا فصل ۵ آیه ۱۸ تا ۲۶): جمال قدم ترجمه فرموده اند. خلاصه حضرت مسیح به آن شخص فلج فرمودند هم شفا یافتی و هم گناهانت آمرزیده شد. یهود به کار دوم حضرت مسیح اعتراض کردند و گفتند که بخشیدن گناهان، بالاترین قدرت روحانی است و مختص خداست. پس حضرت مسیح با وجود این که قدرت ظاهری از خود نشان ندادند قوه ای داشتند که از قدرت ظاهری هم برتر بود و آن بخشیدن گناهان بود که یهود، مختص خدا می دانستند. این مفهوم سلطنت الهی است.

بند ۱۴۶- " رُوحٌ مِّنْ فِي مَلَكُوتِ الْأَمْرِ فِدَاهُ " : روح هر کس که در ملکوت امر است فدای او باد.

" فَنِعْمَ مَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِهِ فِي شَأْنِهِمْ " : پس چه خوب و بجاست آنچه در شأن آنها از قبل نازل شده.

" ذَرُّهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ " (أنعام: ۹۱): آنها را در کند و کاوشان رها کن تا بازی کنند.

" لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ " (حجر: ۷۲): قسم به جانت ایشان در مستی خود حیران هستند.

بند ۱۴۷- " قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ. غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ " (مائده: ۶۴): این آیه را جمال قدم ترجمه فرموده اند. این آیه گویای آن است که یهود به تسلط ظاهری دین خود و مظهریت حضرت موسی اعتقاد داشتند و آن انتظارات را با ذلت اولیه حضرت محمد و دیانت اسلام مغایر می دیدند و دعوت حضرت محمد را با شریعت موسی متفاوت می دیدند. آنها منتظر بودند که موعودشان در همان جهت سیطره و تسلط دیانت یهود ظاهر شود و غلبه یهود را بر دیگر مردمان تأمین کند. در ادامه آیه می فرماید این که ما بر تو آیات نازل کردیم موجب طغیان و کفر بیشتر در آنها شد.



"يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ" (فتح: ۱۰): دست خدا بالاتر از دست های ایشان است. این آیه وقتی نازل شد که حضرت رسول با اصحاب خود در زیر درختی تجدید بیعت کردند و همگی دست های خود را روی هم گذاشتند و حضرت رسول هم دست مبارک خود را روی دست های بقیه قرار دادند.

بند ۱۴۸- " اگر چه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر، مختلف ذکر نموده اند. " منظور آیه " وَقَالَتِ الْيَهُودُ يُدُلُّهُ مَغْلُوبَةً " است. علمای اسلام این آیه را غالباً به معانی دیگری غیر از آنچه جمال قدم تفسیر فرموده اند، تفسیر کرده اند. عده ای گفته اند که یهود می گفتند: دست خدا از عذاب کردن ما بسته است و ما را عذاب نمی کند یا بسیار ناچیز عذاب می کند. یا اینکه یهود می گفتند: حق فرموده دست های خود را از هم نگشایم تا این که پادشاهی را به شما دهم. (قاموس ص ۱۱۵) در تفسیر صافی ج ۲ ص ۴۹ و ۵۰ ملا محسن فیض کاشانی گفته: یهود گفتند خداوند از کار خود فارغ شده است و رسول جدید نخواهد فرستاد. تفسیر جمال قدم این است که یهود می گفتند بعد از نزول کتاب تورات و رسالت حضرت موسی دیگر شریعتی نخواهد آمد. جمال قدم در ادامه مطلب، معنی لقاء الله را بیان می فرمایند که عبارت از ظهور مظاهر امر است و با توجه به استمرار ظهورات الهیه، معلوم می شود باب ظهورات هرگز بسته نخواهد شد و عالم همیشه محتاج نفثات روح القدس است.

" وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَسُوءُ مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ " (عنکبوت: ۲۳) کسانی که به آیات خدا و لقای او کافر شدند، از رحمت من نومیدند و برای آنها عذابی دردناک است. (آیات هم که با پیامبر می آید).

"الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ" (بقره: ۴۶): کسانی که گمان می کنند پروردگارشان را ملاقات می کنند و به سوی او بر می گردند. در اینجا، "گمان می کنند" بنا بر ملاحظت زبان است. وقتی به چیزی یقین داریم می گوئیم فکر می کنم این طور باشد. این آیه در وصف اصحاب یقین نازل شده.

" قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ : كَمِ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةً كَثِيرَةً " (بقره: ۲۴۹): کسانی که گمان می کنند ملاقات کنندگان پروردگارشان هستند گفتند: چه بسا گروه اندکی که بر گروه بزرگی پیروز شدند.

"فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا" (کهف: ۱۱۰): هر کس امید ملاقات پروردگارش را دارد، باید کار شایسته انجام دهد.

" يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ " (رعد: ۲): امر را تدبیر می کند و آیات را شرح و بیان می کند شاید شما به دیدار پروردگارتان یقین کنید.

مفسرین اسلامی در مورد معنی لقاءالله اختلاف نظر دارند. بعضی معتقد به دیدار خدا در قیامت هستند. امامیه می گویند: رؤیت خدا در دنیا و در آخرت محال است. اشاعره (پیروان ابو الحسن اشعری) می گویند خود خدا را در قیامت دیدار می کنند. معتزله به لقای نعمت های خدا در بهشت معتقدند. صوفیه لقاءالله را به معنی تجلی خدا می دانند که جمال قدم در اینجا همین مفهوم مورد نظر صوفیه را بحث می کنند. در کتاب اشعیا و مکاشفات یوحنا هم مکرر این مژده داده شده که خداوند ظهور می کند و مردم او را می بینند و به روی او نگاه می کنند. (قاموس ص ۱۳۴۹) حضرت اعلی در باب هفتم از واحد سوم بیان فارسی می فرمایند که منظور از لقاءالله در کتب مقدسه، لقای مظهر ظهور در همان دور است و آنچه در قرآن ذکر لقاءالله شده، به حقیقت اولیه و در بالاترین درجه، منظور دیدار حضرت رسول است و معنی لقاءالله درجه به درجه پایین می آید و بعد از رسول الله، شامل ائمه اطهار می شود و بعد مومنین و سرانجام هر شیئی که متعلق به مؤمنین باشد که این مراتب پایین تر لقاءالله، نسبت به بالاترین مرتبه که لقای مظهر امر است مثل سایه و شبح است نه اصل و حقیقت. (نیز به بند ۲۳۴ مراجعه شود).

بند ۱۴۹ - " اگر گویند تجلی عام مقصود است. " : مقصود از تجلی عام یعنی خدا در همه اشیا نشانه ای از خودش را گذاشته و ما به هر شیئی که نگاه می کنیم می توانیم جلوه ای از اسماء و صفات الهی را ببینیم. حال اگر مقصود از لقاءالله که در قرآن وعده داده شده این نوع مشاهده تجلی اسماء و صفات الهی باشد که در همه زمان ها و مکان ها مشهود بوده و هست و نیازی به وعده به قیامت ندارد.

" **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ** " (اسراء: ۴۴): هیچ چیزی نیست مگر اینکه تسبیح و حمد خدا را می کند. تسبیح عبارت از برتر و منزه دانستن خداست از هر اسم و صفتی که در تصور ما بگنجد. حمد و تحمید یعنی شکر به خاطر آن نعمت هایی که خدا به ما عطا کرده. این که اشیا خدا را حمد می کنند به معنای حمد وجودی است. به لسان و کلام نیست. یعنی همه چیز حاکی از ظهور و بروز آن نور معنوی است. پس گرچه می دانیم خدا برتر از هر اسم و صفتی است که ما تصور می کنیم ولی در عین حال نیاز داریم او را شکر کنیم و به خاطر صفاتش - مثل رحمت و محبت و رازرقیت - او را حمد کنیم.

" **وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصِيْنَاهُ كِتَابًا** " (نبا: ۲۹): هر چیزی را به منزله کتابی قرار دادیم یعنی هر چیزی در حد خودش حقایق الهی را روشن می کند و نشان می دهد.

بند ۱۵۰ - " اگر گویند مقصود تجلی خاص است. آن هم اگر در عین ذات است در حضرت علم ازلاً. " : اگر منظور از لقاءالله که در قرآن وعده داده شده عبارت از این باشد که ذات حق در همان عالم حق بر خودش تجلی فرماید یعنی این تجلی در علم الهی باشد، چون ما در عالم خلق هستیم و به هیچ وجه نمی توانیم عالم حق را

بشناسیم، امکان تحقق وعده لقاء الله برای ما هرگز میسر نمی شود. از این رتبه تجلی حق به خودش، برخی صوفیه به فیض اقدس و مقام گنیز مخفی تعبیر کرده اند.

بند ۱۵۱- " و اگر گویند تجلی ثانی است که مُعَبَّر به فیض مقدّس شده، این مسلماً در عالم خلق است." : اگر مقصود از لقاء الله را لقای تجلی دوم ( در مرتبه دوم) خدا بگیریم یعنی در عالم خلق، این همان تجلی خدا بر پیامبران و مظاهر امرش است که جمیع اسماء و صفات الهی در ایشان متجلی می شود. پس برای تحقق وعده لقاء الله باید پیامبر بیاید.

" هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ (حدید: ۳) : او اول و آخر است و او ظاهر و باطن است. این صفات اول و آخر و ظاهر و باطن در مظاهر امر تجلی می کند. حضرت مسیح هم فرمود منم أَلِف و یاء یا منم أَلِفَا و اُمِگَا. حضرت عبدالبهاء در مفاوضات می فرمایند: " اما مقام ملکوتی ایشان، محیط بر جمیع اشیاست و واقف بر جمیع اسرار و عالم بر جمیع آثار و حاکم بر جمیع اشیاء. پیش از بعثت، بعد از بعثت، جمیع یکسانست. اینست که می فرماید منم الف و یاء. اول و آخر. تغییر و تبدیلی از برای من نبوده و نخواهد بود." (ص ۱۶۶)

بند ۱۵۲- " إِذَا قَامَ الْقَائِمُ قَامَتِ الْقِيَامَةُ " (حدیث از امام جعفر صادق): هنگامی که قائم قیام نماید، قیامت بر پا می شود.

" هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ " (بقره: ۲۱۰): آیا جز این را منتظرند که خدا در سایه هایی از ابر به سوی آنها بیاید؟ و ادامه آیه چنین است: " وَالْمَلَائِكَةُ وَفُضِي الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ " یعنی و ملائکه هم بیایند. این که انجام شد و کارها و امور به سوی خدا بر می گردد. از جمله علامت هایی که مسیحیان برای آمدن دوباره مسیح منتظرند این است که در سایه هایی از ابر، همراه ملائکه بیاید. در این آیه قرآن، خدا می فرماید آنچه منتظر آن هستند انجام شد... پس هم بشارت انجیل صحیح است و هم در ظهور حضرت محمد این اتفاق افتاد و ائمه اطهار این آیه را به ظهور قائم تفسیر فرموده اند که در ظهور قائم هم مجدد این اتفاق می افتد. این حالت سؤالی داشتن آیه مبارکه استفهام انکاری است. یعنی جز این نمی شود. در سوره انعام آیه ۱۵۸ هم همین موضوع تکرار شده و به آمدن ملائکه و ربّ و یا بعضی آیات ربّ اشاره و تاکید گشته.

مُعْظَم : بزرگ و عظیم، بزرگ داشته شده      أنوار لا تُطْفِئُ: نورهایی که خاموش نمی شوند، ائمه

نِيسَان: ماه دوم بهار، ماه باران های بهاری      ظائِن: گمان کنندگان، مشکوکان از قبَل: از نزد

بند ۱۵۴- " اگر چه هزار سنه تحصیل کرده باشد " : هزار در زبان فارسی کنایه از بسیار است.

بالبَدیهه: به وضوح

بند ۱۵۵- "يَجْعَلُ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَأَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ" (بیان امام علی در خطبه ۱۶ نهج البلاغه): خدا بلند مرتبه ترین شما را پست ترین می کند و پست ترین شما را بلند پایه ترین. کسانی از مردم که ظاهراً از طبقه پایین و بی نام و نشان هستند به بالاترین درجات روحانی ارتقاء می یابند و کسانی که از اعلم علماء هستند به سبب عدم ایمان، به پایین ترین درجات سقوط می کنند. در کتاب بیان و کتاب اقدس، یک مصداق بارز این حدیث، سقوط محمد حسن نجفی، بزرگ ترین عالم زمان ظهور به جهت اعراض و مخالفت با امر جدید و در مقابل او ایمان ملا محمد جعفر، گندم پاک کن اصفهانی مذکور شده است.

" وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ " (قصص: ۵): می خواهیم بر کسانی که بر روی زمین ضعیف شده اند منت بگذاریم و آنان را امام و پیشوا قرار دهیم و وارث بگردانیمشان. این آیه مبارکه با حدیث قبل منطبق است.

وارث یعنی آن قبلی مُرد و حالا این وارث آن شده است. آن چه او داشته به این می رسد. یعنی اینها پیروز می شوند و حیات روحانی و نفوذ کلمه به این ها می رسد. حضرت اعلی در باب دوم واحد اول بیان فارسی در تحقق این وعده الهی به حروف حی اشاره می فرمایند که رجعت أئمة اطهار هستند و قبل از دیگران به موعود ایمان آوردند. می فرمایند به همان دلیل که مقام أئمه در قبل ثابت شد به همان دلیل هم رجعت ایشان و مقام حروف حی ثابت می شود ( و آن آیات الهی است). برای معنی وارث و ارث به آیات قرآن از جمله دخان ۲۸، شعراء ۵۹، زمر ۷۴ رجوع شود. مثلاً در زمر می فرماید: وقتی مومنان وارد بهشت شدند، بعد از دمیدن در صور و روشن شدن زمین به نور ربّ، گفتند حمد خدایی را که وعده اش را در مورد ما تحقق بخشید و ارض را به ما به ارث داد تا از حنّت هر طور بخواهیم بهره بریم. (ارض را به ارث می دهد تا از بهشت بهره برند. ارض دین جدید همان بهشت وعده داده شده است.) و یا در سوره شعرا می فرماید فرعونیان را بیرون کردیم و جنّات و عیون و کنوز و مقام کریم آنها را (نعمت روحانی و ایمان و حقانیت و قربیت پیروان دین قبل را از آنها گرفتیم) به بنی اسرائیل دادیم.

"يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ" (رعد: ۳۹) خدا هر چه را بخواهد محو می کند و (هر چه را بخواهد) باقی می گذارد و امّ الكتاب نزد اوست. این محو و اثبات از طریق آیات الهی است. در هر ظهور هر چه را بخواهد تغییر می دهد.

"ام الكتاب": این اصطلاح را مفسرین اسلامی به معانی مختلفی تعبیر کرده اند. برخی سوره فاتحه و برخی تمام قرآن و بعضی منبع اصلی قرآن را که نزد خدا محفوظ است، امّ الكتاب دانسته اند. در این ظهور منظور از ام الكتاب، کلام الهی، مظاهر مقدسه در هر دور و کتاب ایشان است. (۱۹ هزار لغت)

" طَلَبُ الدَّلِيلِ عِنْدَ حُصُولِ الْمَدْلُولِ قَبِيحٌ وَالِاسْتِغَالُ بِالْعِلْمِ بَعْدَ الْوُصُولِ إِلَى الْمَعْلُومِ مَذْمُومٌ " : (مَثَل معروف) دلیل خواستن بعد از اینکه مدلول (خود آن چیزی که برای اثبات آن دلیل می خواهیم) حاصل شد، ناپسند است و پرداختن به علم بعد از رسیدن به معلوم، مذموم است و قابل سرزنش.

" قُلْ يَا أَهْلَ الْأَرْضِ هَذَا فَتَى نَارِي يَرْكُضُ فِي بَرِيَّةِ الرُّوحِ وَيُشْرِكُمْ بِسِرَاجِ اللَّهِ وَيَذَكِّرْكُمْ بِالْأَمْرِ الَّذِي كَانَ عَنْ أَفْقِ الْقُدْسِ فِي شَطْرِ الْعِرَاقِ تَحْتَ حُجَبَاتِ النُّورِ بِالسَّيْرِ مَشْهُوداً " (بیان جمال قدم) اشاره تلویحی به مقام خودشان است که گرچه هنوز پنهان است ولی آثارش آشکار است. طبق ترجمه جناب اشراق خاوری در قاموس ص ۱۲۶۸: این است (جمال قدم) آن جوان نورانی که قلبش به نار موقده الهیه مشتعل است و در صحرای روح برای هدایت طالبان حقیقت، چراغ راهنمایی در دست دارد و طالبان را مژده به ظهور می دهد و شما را ای اهل ارض، متذکر می دارد به امر عظیمی که از افق قدس طالع می شود و در سرزمین عراق در پس پرده های نور مستور است و برای صاحب نظران آشکار و مشهود است. ترجمه بیان مبارک از روی متن انگلیسی حضرت ولی امرالله (رمز و راز ص ۱۳۲): ای اهل ارض بنگرید. این جوانی است ناری که در عرصه ژرفای بی انتهای روح می تازد و شما را بشارت می دهد که بنگرید چراغ خداوند روشن است و شما را فرا می خواند که به امرش التفات کنید. امری که هر چند تحت حجبات عظمت مستور است اما در شطر عراق از ورای افق قدس، مشعشع و مشهود است.

بند ۱۵۶- تَفْرُجُ: بر طرف کردن غم و اندوه، در فارسی به معنای گردش کردن إذعان: اقرار و اعتراف

بند ۱۵۷- " إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ " (آل عمران: ۱۸۳): در داستان هابیل و قابیل مذکور است قرار شد برای اینکه مشخص شود کدام یک از دو برادر برحق است، هر کدام یک گوسفند به درگاه خدا تقدیم کند و آتشی از آسمان بیاید و قربانی فرد برحق را بسوزاند و قبول کند. جمال قدم این آیه را ترجمه فرموده اند.

" قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالذِّقْتُمْ. فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؟ " (آل عمران: ۱۸۳): جمال  
 قدم ترجمه فرموده اند. در این آیه " بِالذِّقْتُمْ " یعنی به آنچه گفتید اشاره به همان داستان هابیل و قابیل دارد و  
 رسول هایی که قبل از حضرت محمد آمدند و مردم این معجزه را از ایشان خواستند و برآورده شد. اشاره به داستان  
 الیاس نبی یا ایلیای نبی است که با انبیای دروغین همین کار را کرد و خدا قربانی ایلیا را پذیرفت ولی باز هم مردم  
 او را کشتند. داستان زندگی ایلیای نبی که در قرن نهم قبل از میلاد می زیسته مملو از عجایب و خوارق عادات  
 است. آرامگاه او را برکوه مقدس کرمل دانسته اند. در این آیه حضرت محمد در پاسخ یهودانی که دوباره همین  
 معجزه را خواستند فرمودند چرا پیامبرانی را که قبل از من این خواسته شما را برآورده کردند کشتید؟ یعنی گر چه  
 ظاهراً این مردم غیر از مردم زمان ایلیا بودند ولی چون کارها و خواسته ها و صفات آنها مثل همان مردم بود، گویی  
 همان ها هستند که دوباره آمده اند و در اینجا جمال قدم مفهوم رَجَعْتَ را هم توضیح می دهند. این مفهوم با  
 تناسخ فرق دارد. رجعت یعنی صفات و خصوصیات مردم قبل در نفوس زمان ظهور بعد ظاهر می گردد. حضرت  
 ولی امرالله می فرمایند: " تا کنون هیچ یک از مظاهر الهیه به تعلیم مسأله تناسخ نپرداخته اند. این یک نظریه  
 ساخت بشر است. روح انسانی از حین انعقاد نطفه به وجود می آید. بهائیان به رَجَعْتَ صفاتی قائلند و معتقدند که  
 ذات یا حقیقت اشیاء، قادر به بازگشت نیست. هر موجودی شخصیت وجودی خود را حفظ می کند اما برخی  
 ویژگی ها و صفات او قابل انتقال است. روح انسانی پس از مرگ به شکلی دیگر ادامه می یابد.. برای هیچ کس  
 مطلقاً ممکن نیست که بتواند به جمیع پرسش ها و مسائلی که توسط نفوس کنجکاو، تحصیل کرده و یا عامی  
 راجع به مواضع مختلفه سوال می شود پاسخ گوید. اگر پیامبران الهی صرفاً برای إقامة جواب به سؤالات ناس و  
 نیز توضیح و تبیین جمیع مزخرفات و مهملاتی که غالباً بر روی هم انباشته شده و تبدیل به آراء و نظرات و یک  
 سلسله معتقدات و اصول می شود در این عالم ظاهر می شدند، فرصت آن را نمی یافتند که بتوانند با ارائه سرمشق  
 و مثال وجودی خویش و از طریق تعالیم و دستورات خود، انسان را به سبیل جدید حیات دلالت و راهنمایی  
 نمایند.. بیان حضرت بهاءالله راجع به انسان که به او سمع و بصر برای شناخت خداوند عنایت شده را باید ظاهری  
 و تحت اللفظی تعبیر کنیم. در عالم بعد خداوند به فضل خود، ما را در اکتساب آن صفات و ویژگی هایی که از  
 تحصیل آن در این عالم خاک غفلت کردیم کمک می نماید و ضرورتی ندارد که بار دیگر به این جهان بازگردیم.  
 (انوار هدایت ص ۶۷۷ تا ۶۸۰) حضرت عبدالبهاء می فرمایند: " آیا از یک مرتبه وجود در این عرصه شهود، اولیای  
 الهی چه نعمتی و راحتی دیدند که متصلاً عود و رجوع و تکرر خواهند. " (مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۱  
 ص ۲۴۹)

طیران: پرواز

أشقیاء: ظالمان

مَجَاهِد: مُنْكَر و مُعْرِض

لَعُو: باطل و بیهوده

بند ۱۵۹- " كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ " (بقره: ۸۹): جمال قدم آیه را ترجمه فرموده اند. این گروه آرزوی نبرد در رکاب حضرت موسی و حضرت عیسی داشتند. کسی را که از قبل می شناختند پیامبر خودشان بود. آنها موعودشان را که از قبل نمی شناختند. خدا در دو آیه بعد می فرماید: " قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ " یعنی بگو پس چرا پیامبران الهی را قبلاً کشتید؟ که به وضوح می فرماید به مردم زمان حضرت محمد که شما همان مردم زمان انبیای بنی اسرائیل و حضرت عیسی هستید که پیامبران را کشتید. یکی از سؤالات جناب خال در باره چگونگی تحقق رجعت انبیا و اولیا و اصحاب آنان در ظهور قائم بود. در اینجا جمال قدم دلیل نقلی برای اثبات مطلب ذکر می فرمایند یعنی از کتب مقدسه و متونی که مخاطب به آن معتقد است، شاهد بر تأیید نظر خود ذکر می فرمایند.

بند ۱۶۰- " رجوع ارواح مقدسه را در اجساد صافیة منیره " : صفات روحانی یکی است ولی در بدن های متفاوت ظاهر می شود. همان ویژگی های مومنان ادوار قبل را دارند.

بند ۱۶۱- " حاملان امانت احدیه که در عوالم مُلکیه به حکم جدید و امر بدیع ظاهر می شوند. " : اشاره به آیه ۷۲ سوره احزاب است که می فرماید ما امانت را به آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم و همه از حمل آن سر باز زدند و انسان آن را حمل کرد که ظلوم و جهول است. در اینجا جمال قدم اشاره می فرمایند آن امانت عبارت از امر و شریعت الهی است که آن را هیچ کس تحمل نتواند کرد و فقط مظاهر مقدسه که مظلوم هستند و قدر و ارزش آنها بر مردم مجهول است، آن را قبول کردند.

" جمیع بر امر مُبرم ربّانی قیام می فرمایند. " : همه مظاهر امر بر یک دین واحد و یک امر الهی قیام فرموده اند. در آیه ۱۳ سوره شوری هم می فرماید که خدا برای شما (مسلمین) دینی را تشریح فرمود که به نوح و ابراهیم و موسی و عیسی هم همان دین را توصیه فرمودیم که در آن دین تفرقه ایجاد نکنید. خدا در این آیه با همه اختلافات ظاهری در احکام ادیان مختلف، همه آنها را دین واحد خوانده است و همه را به إقامة حقیقت واحد که عبارت از اجرای امر و اراده الهی و حفظ وحدت دین است امر فرموده است. (ر.ک. فرائد ۶۴۶)

" لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ " (بقره: ۲۸۵): بین هیچ کدام از پیامبران خدا فرقی نمی گذاریم.

" أَمَّا النَّبِيُّونَ فَأَنَا " : من همه انبیاء هستم. (من حقیقت همه انبیا هستم). روایت شده که از حضرت رسول پرسیدند: معنی آیه " أَوْلَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّالِحِينَ " چیست؟ (خدا به چهار گروه نعمت داده: پیامبران، شهداء، صدیقین و صالحین) حضرت فرمود: نبیون من هستم. صدیقین،

علی بن ابی طالب و شهداء، حمزه و صالحان، دخترم فاطمه است و دو پسرش حسن و حسین. (قاموس ایقان ص ۱۳۵)

"همین مضمون را طلعت علوی هم فرموده اند." حضرت علی در خطبۀ البیان و خطبۀ طُنَجِیَّة و غیره (قاموس ص ۱۷۹۴)

" امر، مقدس از حُجَبَاتِ کَثْرَت و عوارضات تعدُّد است." : امر الهی تعدد ندارد و یکی است.

"وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ" (قمر: ۵۰) امر ما، امر واحدی است. (و نیست فرمان (امر) ما جز یکی)

" ائمة دین و سراج های یقین فرمودند: **أَوْلُنَا مُحَمَّدًا...** " : این حدیث در بحار الأنوار ج ۷ است که حضرت علی فرموده اند که خدا در قرآن می فرماید " وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ" پس آن چاه بدون استفاده رها شده ولایت من است که آن را رها کردند و انکار کردند و آن قصر رفیع، محمد (ص) است و این دو با هم است و هر کس به ولایت من اقرار نکند، اقرار به بُبُوت محمد برایش سودی ندارد. ابتدای ما محمد است. میانه ما محمد است. نهایت ما محمد است که اشاره به وحدت حقیقیۀ مظاهر ولایت می باشد. (ر.ک. قاموس ص ۱۷۸۹)

أطيارِ عَرشِ باقی: پرنده های آسمان بقاء  
بأس: مسئولیت، باک

بند ۱۶۲- " **در قَمَائِصِ مختلف ظاهر شدند.** " قمیص به معنی لباس است و در اینجا منظور این است که پیامبران الهی از لحاظ اسم و رسم و زمان و مکان ظهور و احکام و مقتضیات این عالم با هم متفاوت بودند ولی درون این پیراهن و ظاهر، یک حقیقت واحد حضور داشت.

" **بریک امر، آمر:** " همه پیامبران به یک امر و یک اساس در دین حکم فرموده اند. (و به توضیحات بند ۱۶۱ در مورد سوره شوری مراجعه شود.)

"رجوع اولیاء هم ثابت و محقق است." : مقصود از اولیا در این جا، اصحاب و پیروان و مومنین اولیه است.

" **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ** " (زُحْرُف: ۲۳) : ما پدران خود را پیرو دینی خاص دیدیم و ما هم بر اثر اقدام آنها حرکت می کنیم.

تَعِيشُ: زندگی جسمانی و تغذیه کردن  
لُجَّة: آب زیاد، قسمت عمیق دریا



بند ۱۶۳- اَثقال: بارهای سنگین ماسوی: هر آنچه جز خداست.

عَلَبَات: جمع غلبه، چیرگی ها، تسلط ها فَوْز: نائل شدن به مقصود، رستگاری

شَرَف: عزّت، به معنی عزت یافته و سرافراز گردیده

بند ۱۶۵- " این است شأن اکسیر الهی " : اکسیر ماده ای است که مس را طلا می کند. در اینجا منظور قوه کلام الهی و تعالیم مبارکه است. نیز اکسیر ماده ای است که در آن قوای مختلف به تعادل رسیده اند. مذکر و مؤنث به اتحاد رسیده اند. طبایع چهارگانه (خشکی و تری و سردی و گرمی) در تعادلند و غالب و مغلوبی نیست. جمال قدم الواح متعددی در مورد نحوه تبدیل مس به طلا و شرایط آن در پاسخ به سؤالات احباء نازل فرمودند. (در مائده آسمانی ج ۱ ص ۲۴ به بعد مندرج است). گفته شده آلات و وسایل مختلف سیمین و زرین مربوط به کار کیمیاگری در دستگاه میرزا بزرگ خان نوری (والد جمال قدم) نیز موجود بوده. در اثر الواح کیمیای نازله، گروهی از احباء به امید کشف راز اکسیر در این کار مستغرق شدند و برخی احبای دیگر از این اعمال آنها به جمال قدم شکایت کردند. لذا در الواح متعدده از اشتغال به این کار نهی فرمودند. (اسرار الآثار ج ۱ ص ۱۷۳) کشف راز اکسیر یا کشف صنعت مکتومه از علائم بلوغ عالم، در الواح مبارکه است. جمال قدم در مورد مناقب حضرت عبدالبهاء بیان داشته اند در وجود او آیتی است که در اکثر الواح آن را اکسیر اعظم تعبیر فرموده ایم. این آیت در هر نفسی که موجود باشد جمیع حرکات و سکناش در عالم نافذ و مؤثر است. (طراز الهی ج ۱ ص ۱۲۳) همچنین در یکی از الواح در جواب سوال مربوط به کیمیا و امکان تبدیل مس به طلا می فرمایند: تبدیل قوه ناسوتی به قوه ملکوتی ممکن. نزد این مظلوم آنچه این قوه را تبدیل نماید، اعظم از اکسیر است. این مقام و این قدرت، مخصوص است به کلمه الله (مقاله جناب ایمن در باره کلمه الله) جمال قدم در لوح ورقای شهید می فرمایند: " در باره اکسیر مرقوم فرموده بودید ... آنچه در باره اکسیر از سماء مشیت الهی نازل، نظر به سؤال عباد بوده. مکرر سوال نموده اند تا آنکه نازل شد آنچه نازل شد و إلا قلم اعلی تعرض نمی نمود و اقبال به ذکر این امور نداشته و ندارد. انبیا ذکر فرموده اند و همچنین حکماء در وجود و عدم این صنوع گفتگوهای لا اُحصی به میان آمده. " (مائده آسمانی ج ۱ ص ۱۹) حضرت ولی امرالله می فرمایند: " ما به عنوان بهایی باید معتقد باشیم که چون ایشان به همه علوم واقف بوده اند، چه بسا که مورد اشاره ایشان، شرایط مادی مشخصی بوده است که از دیدگاه نظری قابل اثبات است ولی از آن جهت که ما نمی دانیم این شرایط، تحت عناوین علمی چه خواهد بود، این موضوع به هیچ وجه نافی بیانات حضرت بهاء الله نیست. (انوار هدایت ص ۵۹۹) عرفا معتقدند وقتی کسی به راز اکسیر پی برد، خودش از جنس آن می شود و آن وقت طلای ظاهری برایش هیچ ارزشی ندارد.

" در مادهٔ نحاسی ملاحظه فرمایید که اگر در معدن خود از غلبهٔ یبوست محفوظ ماند: " مادهٔ نحاسی، مس است. جمعی از حکما هم می گویند مادهٔ نحاسی همان مادهٔ ذهبی است که باید تکامل یابد و یکی از مراحل تکامل آن، صورتِ نحاسی است و اگر در این رتبه دچار مرض یبوست شود یعنی خشکی بر او چیره گردد، به همان صورت نحاسی باقی می ماند و چارهٔ آن فقط اکسیر است. (قاموس ص ۱۴۲۴) قدماء معتقد به چهار ویژگی یا کیفیت برای اشیاء بودند: گرمی، سردی، خشکی، تری. برای طلا و مس ( و انسان و دیگر چیزها) معتقد به دو لایه بودند: یکی لایهٔ بیرونی و دیگری لایهٔ درونی. لایه یا کیفیت بیرونی طلا، گرم و تراست و کیفیت داخلی آن، سرد و خشک. کیفیت بیرونی مس گرم و خشک است و کیفیت درونی مس، سرد و تر. پس طلا و مس در سردی و گرمی مشابهند و فقط جای خشک و تر تفاوت دارد. حال برای آنکه مس تبدیل به طلا شود باید خشکی بیرونی مس را کم کنیم و نگذاریم غلبه کند. یعنی برای آنکه رطوبت درونی مس را بیرون بکشیم و خشکی درون را افزایش دهیم، باید خشکی بیرون مس را کم کنیم. در این جا خشکی عبارت از نبود تری نیست بلکه خشکی برای خودش یک کیفیت جداگانه است. مثل همان رطوبت که کیفیتی خاص است. جابر بن حیّان، شیمی دان بزرگ قدیم گفته که برای کیمیاگری باید از لایهٔ درونی شروع کنید. آن را درست کنید تا لایهٔ بیرونی اصلاح پذیر شود که می تواند رمزی از این باشد که انسان باید اول روح و درون و سیرت خود را درست کند تا ظاهر او هم درست شدنی باشد. عدد هفتاد سال نیز که معادل عمر یک انسان معمولی است هم قابل تأمل است. به هر حال این بیان جمال قدم که مس از غلبهٔ یبوست محفوظ ماند در ظاهر به این معنی است که یبوست و خشکی لایهٔ بیرونی مس را کم کنیم تا رطوبت لایه درونی به لایهٔ بیرونی بیاید و لایهٔ درونی خشک شود و لایهٔ بیرونی مرطوب گردد که همان ویژگی طلاست. ولی مشخص و واضح است که مقصود، آموزش کیمیاگری نیست بلکه مثالی از تأثیر قوهٔ کلام الهی است که به یک آن، ماهیت افراد را دگرگون می کند و مطالب مذکور صرفاً برای آشنایی با اصطلاح " غلبهٔ یبوست" معروض شد.

بند ۱۶۶- محک: سنگی که به طلا یا نقره می ساینند تا عیار آنها را آزمایش کنند. ( در فارسی محک تلفظ می کنند.)

بند ۱۶۸- رجوع: یا رجعت، یعنی آنچه در قبل بود تکرار می شود، تجدید می گردد. همان خصوصیات و کیفیات دوباره بر می گردد. تجدید بهار روحانی است. حقیقت دین سر جای خود باقی است. آلودگی در مسیر چشمه روی می دهد و نیاز به تجدید می یابد.

بعث: برانگیختن، فرستادن، بیدار کردن، زنده کردن. بعث عباد یعنی حیات جدیدی می یابند. خواب بودند بیدار می شوند. آگاه می شوند. حضرت اعلی در باب یازدهم واحد دوم بیان فارسی می فرمایند که بعث به صورت کلی انجام می شود نه هر فرد جدا جدا و از میان مردمی است که در زمان ظهور، موجود هستند و یعنی با اظهار امر مظهر امر جدید هر کس ایمان آورد حکم بعث در حق او جاری است.

بند ۱۶۹- هیأت: شکل ظاهری، شمایل

بند ۱۷۰- " اسرار رجوع کلمات را هم در حروفات نازله ملاحظه فرمایی " : رجوع کلمات می تواند اشاره به رجعت کل اُمت و خلق باشد که با رجعت حروفات یعنی مومنین تحقق می یابد. به عبارتی در دور بعد، مومنین دوره قبل رجعت می کنند یعنی نفوسی مومن می شوند و همان ویژگی های مومنین دور قبل را از خود ظاهر می کنند که البته در اثر تحول و تکامل و سیر طبیعی در این عالم علاوه بر ویژگی های قبلی، حائز خصایص بدیعی نیز هستند. شاید بتوان این طور هم استنباط کرد که در کلمات و بیانات و آیات نازله در دور بعد همان حقایق مندرج در دور قبل رجعت می کنند. کتاب دور بعد همان کتاب دور قبل است با این تفاوت که کلمات با ارواح و معانی آنها هزار سال ترقی کرده اند.

" كُلُّ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ " (بیان جمال قدم): همه آن از فضل خداست که به هر کدام از بندگانش که بخواهد عطا می کند.

" اَرْضِ نَفِي " : عدم ایمان. در ادبیات معمولا ارض کنایه از امور پست است. در زیر پای همه است. موانع و کوه زیاد دارد... در مقابل ارض، معمولا از شمس و یا سماء و یا بحریاد می شود. در اینجا نیز در مقابل ارض نفی، بحر اثبات ذکر شده زیرا بحر دارای عمق زیاد، لثالی با ارزش، آب بی کران و جوش و خروش و امواج است.

بند ۱۷۲- " به ذکر خاتم النبیین مُحْتَجَب شده " : کلمه خاتم النبیین در باره رسول گرامی اسلام در سوره احزاب آیه ۴۰ نازل گردیده است و به همین یک کلمه مسلمین امتحان شدند و از آیات بسیار زیاد دیگر قرآن در باره لقاء الله و قیامت و قیام قائم و غیره چشم پوشیدند. شأن نزول این آیه را چنین نوشته اند که وقتی حضرت محمد، زینب زن پسر خوانده خود زید را پس از آنکه زید او را طلاق داد به زنی گرفتند، منافقین از او تحقیق، حضرت را ابوزید یا پدر زید می خواندند و طعنه می زدند که چرا حضرت، زن پسر خود را به زنی گرفته زیرا آنها پسر خوانده را کاملا مانند پسر می دانستند ولی رسول الله مانند هر پیغمبری پدر اُمت خود است و در این آیه می فرماید او را ابوزید نخوانید بلکه خاتم النبیین یا رسول الله بگویند و نیز نبوت به او ختم شد و بعد از او به دیگری

تعلق نخواهد گرفت. بنابراین پسران آن حضرت همگی قبل از ایشان فوت شدند. (نقل از کتاب منهاج الصادقین از ملا فتح الله کاشانی که در قاموس ص ۲۶۸ ذکر شده) در تاریخ ادیان می خوانیم که خصوصاً در ادیان سامی، مقام نبوت اغلب از پدر به پسر می رسید مثلاً جانشین حضرت آدم، پسرش شیث بود و سام نبی جانشین نوح و اسحاق جانشین ابراهیم و به همین ترتیب یعقوب و یوسف. حضرت عبدالبهاء در بیانی اشاره می فرمایند که پسر ارشد در قبل هم دارای امتیاز خاص بوده و حتی مقام نبوت پدر به او به ارث می رسید. یک مفهوم کلمه خاتم النبیین، بنا بر این سابقه تاریخی که ذکر شد این است که زید جانشین و پسر حضرت محمد نیست که کسانی بعداً او را دارای مقام نبوت بدانند. موارد بسیاری در مورد کلمه خاتم النبیین در کتب تفسیر اسلامی ذکر شده. اکثر علمای شیعه به این معنی گرفته اند که بعد از حضرت رسول، دیگر صاحب کتاب و شریعت جدید نخواهد آمد. بعضی هم مانند شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین گفته که به جانشین های رسولان قبل، نبی گفته می شد ولی جانشینان حضرت رسول را نبی نمی گوئیم چون همان طور که حضرت رسول بر انبیای قبل افضلیت داشت، جانشین های او هم برترند و آنها را امام یا وصی می گوئیم. علامه مجلسی در جلد نهم بحار الانوار حدیثی از حضرت علی نقل کرده که فرمودند هیچ نبی به مقام نبوت نرسید مگر آنکه از حضرت رسول، خاتم نبوت را دریافت کرد و پس از دریافت این خاتم (انگشتی) نبوت، به این مقام رسید و از این جهت در قرآن خاتم النبیین نامیده شده اند. محمد (ص) سید و آقای نبیین است و من سید و آقای وصیین. (قاموس ایقان) حضرت بهاء الله در مناجاتی می فرمایند: "پاک و مقدسی تو ای پروردگار من، از تو می طلبم به حق اصفیائت و به حق حاملان امانتت و به حق کسی که او را خاتم انبیاء و رُسل خود مقرر فرمودی..." (رمز و راز ص ۲۹۳) که اشاره به حضرت محمد است که هم خاتم انبیا و هم خاتم رسل هستند.

در مورد حدیث "حلالٌ محمدٌ حلالٌ إلى يومِ القيامةِ و حرامُهُ حرامٌ إلى يومِ القيامةِ" و امثال آن، در حدیثی که هم اهل سنت و هم شیعه آن را قبول دارند حضرت محمد فرمودند: "إِنْ صَلَّحَتْ أُمَّتِي فَلَهَا يَوْمٌ" یعنی اگر امت من صالح باشند دوره آنها یک روز است که در شأن نزول آیه "لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ" یعنی هر امتی اجل و مهلتی دارد (أعراف: ۳۴)، از آن حضرت نقل شده است. در احادیث روایت شده از ائمه اطهار، کلمه قیامت و ساعت و غیره که در قرآن نازل شده، به ظهور قائم تفسیر شده و این که قائم با کتاب و شریعت جدید می آید. (قاموس ص ۲۹۱ تا ۲۹۸)

مجلسی در جلد نهم بحار الانوار روایتی از حضرت علی نقل کرده که فرمودند: حضرت محمد خاتم ۱۲۴ هزار نبی بودند و من خاتم ۱۲۴ هزار وصی هستم. آیا این حدیث به چه معنی است؟ مطمئناً به این معنی نیست که بعد

از حضرت علی وصی بر حق دیگری نیامده بلکه مثلاً می تواند به این معنی باشد که برابر همه انبیا و اوصیای قبل مصائب و زحمات تحمل فرمودند و نیز احادیث بسیار دیگری در این زمینه هست. (ر.ک. قاموس ص ۳۰۹)

کلمه خاتم النبیین و کلمات مشابه آن در تورات و انجیل، از جمله «سُبُحَاتِ جَلال» است زیرا هم مانع ایمان به ظهور بعد شده و هم از اعتقاد راسخ پیروان هر دین به عظمت پیامبر خودشان حکایت دارد. کلمه نبی اصطلاحاً به پیامبرانی اطلاق می شده که در رؤیا از امور آتیه مطلع می شدند یعنی از یک حقیقت غیبی و آن چه پنهان بود، برای خلق خبر می آوردند. این لغت به معنی عام پیامبران مصطلح شده. در قرآن صحبت از نبأ عظیم یا خبر بزرگ است. وقتی آن خبر بزرگ خودش بیاید دیگر نیازی نیست کسانی به صورت واسطه از او خبر بیاورند و دوره نبوت تمام می شود که نشانه گذر عالم بشریت از یک مرحله رشد و کمال روحانی به مرحله بالاتری است.

" اگر مقصود از اُولیت و آخریت، اُولیت و آخریت مُلکی باشد، هنوز که اسباب مُلکی به آخر نرسیده. " : اگر منظور از آیه " هُوَ الْاَوَّلُ وَ الْاٰخِرُ " را این بگیریم که به صورت ظاهری و مادی تعبیر شود، در مورد خدا صفت هُوَ الْاٰخِرِ هنوز تحقق نیافته و دنیای خاکی هنوز تمام نشده. پس در این آیه، اول همان آخر است و هر دو صفت در آن واحد و همیشه در مورد او صادق است.

بند ۱۷۴ - " در هوای قُدسِ کَانَ اللهُ وَ لَمْ یَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَیْءٍ طائر شوی " : اشاره به یک رتبه درک روحانی که در آن جز خدا را مفقود بیند یا همان مرتبه توحید وجودی که همه اسماء از جمله " اول و آخر " در آن درگاه معدوم و نابودند. یعنی مقام مظاهر امر از این اسماء و صفاتی که به تصور بشر می آید برتر است. (به توضیحات بند ۱۰۰ مراجعه شود.)

" جَبْرئیل بی دلیل سبیل نجوید. " : نشانه عظیم و پرخطر بودن این راه است که چنان دشوار است که جبرئیل هم احتیاج به راهنما دارد تا راه را پیدا کند و به سلامت بگذرد. برتر از عالم اسماء و صفات می روند.

بند ۱۷۵ - " کَشَفُ سُبُحَاتِ الْجَلالِ مِنْ غَیْرِ اِشَارَةٍ " : در باره این تعریف حضرت علی از حقیقت به مطالب مربوط به بند ۲ و ۱۰۹ مراجعه شود.

" یَجْعَلُونَ اَصَابِعَهُمْ فِی اِذَانِهِمْ " (بقره: ۱۹): انگشتان خود را روی گوش هایشان قرار می دهند.

" مِنْ دُونِ اللهِ " : اصطلاح قرآن است. مثلاً عنکبوت آیه ۲۱. مردم به جای خدا به پرستش و پیروی از بت ها می پردازند. البته واضح است که بت ها از خود قدرتی ندارند بلکه گروهی هستند که خود را نماینده و صدای بت ها معرفی می کنند.

" خَشَبَ هَاي مُسْنَدِه " (منافقون: ۴): خشب به معنی چوب و هیزم است و جمع آن خُشْب است. مُسْنَدَه به معنی تکیه داده شده است. یعنی چوب هایی که به دیوارهای کهنه تکیه داده می شوند تا از فروریختن آنها جلوگیری کنند. در قرآن به منافقین گفته شده.

بند ۱۷۶- " با این که همه انبیاء و اصفیاء و اولیاء امر فرمودند که به چشم و گوش خود بشنوند و ملاحظه نمایند. " : از جمله در قرآن سوره احزاب آیه ۶۷ که وقتی در قیامت از کافران سوال می شود که چرا از خدا و رسول اطاعت نکردید؟ پاسخ می دهند: ما از سادات و بزرگان خود پیروی کردیم و آنها ما را گمراه کردند. نیز در سوره سباء آیات ۳۱ و ۳۲. یا در آسری ۳۶ می فرماید: دنبال آن کسی یا چیزی که نمی شناسی و ماهیت اش برایت روشن نیست نرو زیرا گوش و چشم و فؤاد همه مسؤول اند.

" یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ " (یس: ۲۰): ای قوم من، از فرستادگان پیروی کنید.

" اُمَمٌ سَلَفٌ، اَكْثَرُ وَاَعْظَمُ وَاَكْبَرُنَد. " : اگر تعداد پیروان و قدرت و ثروت ظاهری و تمدن مادی، ملاک و میزان عقل و درک حقیقت باشد، پیروان ادیان دیگر مانند مسیحیان و بودائیان از مسلمین در این زمینه جلوترند.

بند ۱۷۷- " قَاتَلَهُمُ اللَّهُ بِمَا فَعَلُوا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ كَانُوا يَفْعَلُونَ " : (بیان جمال قدم است): خدا آنها را بکشد به خاطر آنچه از قبل انجام دادند و بعد از این انجام می دهند. ( و نیز اشاره تلویحی دارد به آنچه حال هم انجام می دهند )

" وَفَقْنَا اللَّهَ وَ اِيَّاهُ يَا مَعْشَرَ الرُّوحِ لَعَلَّكُمْ بِذَلِكَ فِي زَمَنِ الْمُسْتَعَاثِ تُوَفَّقُونَ وَ مِنْ لِقَاءِ اللَّهِ فِي اَيَّامِهِ لَا تَحْتَجِبُونَ " (بیان جمال قدم): ای پیروان حقیقت و پرندگان آسمان روح، از خدا می خواهم به شما توفیق عنایت فرماید تا در زمان مُسْتَعَاثِ (و هنگام ظهور موعود دیانت بیان) فریب علمای سوء گمراه و گمراه کننده را نخورید. (قاموس ص ۱۷۰۰) از خدا می خواهند که اهل بیان را موفق کند تا کشف سبحات جلال در هنگام ظهور موعود بیان کنند. مقصود از مُسْتَعَاثِ (که از لحاظ عددی برابر ۲۰۰۱ است) سال اظهار امر علنی جمال قدم است که سال نوزدهم از ظهور حضرت اعلی است و معنی مُسْتَعَاثِ را حضرت اعلی در لوح حروفات که خطاب به جناب دَيَّانِ (مقتول به دستور یحیی ازل، و از لسان حضرت اعلی ملقَّب به سومین فرد مومن به مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ) نازل شده، توضیح می دهند. به این ترتیب که ۱۹ مرحله باید طی شود تا به کمال برسند و به عرفان موعود فائز شوند. ولی برخی از اهل بیان به همین کلمه مُسْتَعَاثِ، از عرفان موعود بیان محروم شدند، با وجود همه تأکیدات حضرت اعلی که به هیچ

چیز حتی حروف حیّ و خود حضرت، از آن موعود مُحْتَجَب نشوند و می فرمایند اگر در همین لحظه ظاهر شود من اولین مومن به او هستم. (در مائده آسمانی ج ۷ بسیاری از این بشارات و اندازات حضرت اعلی نقل شده است.)

بند ۱۷۸- " نَعْمَةُ طَيْرِ هَوِيَّةٍ " : آواز پرنده الهی، منظور حدیث حضرت علی است. این حدیث را شیخ رجب بُرسی در کتاب الأَلْفَيْن نقل کرده. بعضی علمای اسلام، صحّت روایات او را ابکار کرده اند ولی شیخ احمد احساسی تأیید کرده. (قاموس ص ۱۲) از این حدیث مفهوم رَجَعَت و خاتم النبیین معلوم می شود. " جمال ابهی خود را رجعت حسینی نامیده اند و به عبارت دیگر آن وجود اقدس اطهر، روح اعظم خود را با ارواح طیبۀ هیاکل ربویۀ ادوار ماضیه، واحد می دانند که البته این مسأله به این مفهوم نیست که آن ذات احدیه، تجسّم عین آن ذوات نورانیه می باشند و نیز از آن چنین بر نمی آید که کلیۀ آن نفوس مقدسه إلزاماً رسولان الهی بوده اند." (انوار هدایت ص ۶۲۵)

بند ۱۷۹- حَمْسِينَ أَلْفِ سَنَةٍ : پنجاه هزار سال      أَلْفِ مَرَّةٍ : هزار بار

بند ۱۸۰- " لا يَعْرِفُ ذَلِكَ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ. قُلْ هُوَ الْخَتَمُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ خَتَمٌ فِي الْإِبْدَاعِ وَلَا بَدَأٌ لَهُ فِي الْإِخْتِرَاعِ " (بیان جمال قدم): این مطلب را جز صاحبان عقول نمی فهمند. بگو او همان پایانی است که در تمام آفرینش پایانی برایش متصور نیست و در جهان خلقت هیچ آغازی برایش نبوده است. پس ای اهل ارض، در ظهورات آغازین، تجلیات پایانی را ببینید.      نَمَلَه: یک مورچه

بند ۱۸۱- " قُلْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ " (بقره: ۸۵) : بگو آیا به بعضی (قسمتی) از کتاب ایمان می آورید و برخی دیگر را انکار می کنید؟

" ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ مَا لَا تَشْعُرُونَ " (بیان جمال قدم): شما را چه می شود که حکمی می کنید و آگاه نیستید؟ که در این جا مصداق آن این است که بعد از این که خدا مقام حضرت محمد را در آیه " ولکن اورسول الله و خاتم انبیاء است" بیان فرمود در آیات بعد و بسیاری آیات دیگر مردم را به لقاء الله وعده می دهد ولی مردم به آن کلمۀ اول از همه این آیات چشم پوشیدند. ( در سه آیه بعد می فرماید تحیت مومنان در روزی که خدا را ملاقات می کنند سلام است و برایشان اجر زیاد مهیا شده.)

" فَهَنِيئًا لِمَنْ فَازَ بِهِ فِي يَوْمٍ أُعْرَضَ عَنْهُ أَكْثَرُ النَّاسِ كَمَا أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ " (بیان جمال قدم): پس خوشا به حال کسی که به لقاء الله فائز شد در روزی که اکثر مردم از آن اعراض کردند همان طور که می بینید.

أَصْرَحَ: صریح ترین

أَحَادِيثُ أُولَوَالِإِيقَانٍ: أَحَادِيثُ صَاحِبَانِ إِيقَانٍ، كَلِمَاتُ حَضْرَتِ مُحَمَّدٍ وَأُمَّةٍ

مَلِيكٍ بَقَا: پادشاهِ عَالَمِ بَقَا، مَظْهَرِ امْر

بند ۱۸۲- " مَعَ ذَلِكَ بِهِ حُكْمٌ أَوَّلٌ مِنْ أَمْرِ ثَانِيٍّ مُعْرَضٍ گَشْتَه اَنْد. " : با وجود این همه آیات در باره لقاء الله در قرآن به حکم اول یعنی کلمه خاتم النبیین از موضوع دوم یعنی لقاء الله روی برگردانده اند.

حضرت عبدالبهاء در لوحی به تفاوت مقام مظاهر مقدسه با دیگر مردم و تفاوت مقام انبیای بنی اسرائیل با مظاهر مقدسه اشاره می فرمایند: " امکان حصول مقام انبیا از برای جمیع خلق، این ممکن نه زیرا خلق به مراتب است. مادون ادراک مافوق را ننماید... حضرت قدّوس در ظلّ حضرت اعلی بودند نه مستقل؛ لکن حضرت عیسی و حضرت رسول، ذات مستقل. مومنین این ظهور به مقام انبیای بنی اسرائیل رسند اما نه انبیای اولوالعزم. زیرا آنان ظهور کلی بودند. (مائده آسمانی ج ۲ ص ۱۵)

مَنْصُوصٌ: مطلبی که نَص است. نص عبارت از کلام صریح و واضح و مُستند است. در امر مبارک نص و جمع آن "نصوص" به مجموعه الواح حضرت بهاء الله و حضرت نقطه اولی و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امر الله که اصل یا نسخه تأیید شده آن به وسیله طلعات مقدسه امر بهایی و یا بیت العدل اعظم، موجود باشد گفته می شود.

" إِذِ إِنَّهُ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ " (أنعام: ۱۰۳): زیرا که خدا را چشم ها در نمی یابد در حالی که او چشم ها را در می یابد. (کسی خدا را نمی تواند بشناسد در حالی که او بندگان را می شناسد)

" مَوْجِدٍ خَتَمٍ وَبَدء " : کسی که خودش به وجود آورنده آغاز و پایان است، مظهر امر

" وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى " (فاطر: ۴۵): اگر خدا می خواست مردم را به سبب آنچه کسب کردند (کارهایشان) بازخواست کند، بر پشت آن (روی زمین) هیچ جنبنده ای باقی نمی گذاشت و لکن تا زمان مشخص (مجازات) ایشان را به تأخیر می اندازد.

" يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ " (بیان جمال قدم و در قرآن هم مشابه آن نازل شده است): خدا هر کاری بخواهد انجام می دهد و هر طور بخواهد حکم می کند. اگر مردم می فهمیدند که خدا هر طور بخواهد حکم می کند، دیگر این همه اعتراض و إعراض در یوم ظهور روی نمی داد و این همه شرط و شروط برای ظهور موعود نمی گذاشتند.



" كُلُّ شَيْءٍ فِي قَبْضَةِ قُدْرَتِهِ أَسِيرٌ وَإِنَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ سَهْلٌ يَسِيرٌ " (بیان جمال قدم): همه چیز در پنجه قدرت او اسیر است و هر کاری برایش ساده و آسان و میسر است.

" مَنْ قَالَ لِمَ وَبِمَ فَقَدْ كَفَرَ " (بیان جمال قدم): هر کس چون و چرا کند کافر است.

" لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ " (انبیا: ۲۳): خدا در مورد آنچه انجام می دهد بازخواست نمی شود.

بند ۱۸۳ - مُقْبِل: رو کرده، روی آورنده

بند ۱۸۴ - " اگر تقدیرات مُقَدَّرَه و حکمت های قَدَرِيَّه سبقت نیافته بود " : بنا به اراده الهی و حکمت پنهان او مقدر نیست که مُعْرِضان نابود شوند. عالم و مرتبه قدر یکی از هفت مرحله وجود و تحقق است که در این مرتبه، مصالح و وسایل و حد و اندازه امور تعیین می شود یعنی استعداد کلی مشخص می شود. بعد از آن ، رتبه قضا است که بر حسب استعداد و اندازه ای که در رتبه قدر معین شده بود امور می تواند اتفاق بیفتد و نه فراتر و بیشتر از آن. در مرتبه قدر استعداد مشخص می شود ولی پنهان است . در مرتبه قضا آشکار می شود.

" وَ لَكِنْ يُؤَخَّرُ ذَلِكَ إِلَى مِيقَاتٍ يَوْمٍ مَعْلُومٍ " (بیان جمال قدم است) : و لکن آن را تا موقع مشخص و روز معینی به تأخیر می اندازد.

بند ۱۸۵ - مَعَارِج: جمع مَعْرَج، پله ها، نردبان ها، مراتب عالیه

بند ۱۸۶ - " این فقیر بحر معانی " : اشاره به خودش است. به جهت تعلیم تواضع به بندگان و نیز این که نسبت به حق فقیرند.

" حساب خلایق در ظهور بدیع چگونه شد؟ " : چگونه در ظهور حضرت اعلی و عده قرآن که در قیامت به حساب خلایق رسیدگی می شود، تحقق یافت.

" فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ " (رحمن: ۳۹): در آن روز از گناه هیچ انس و جنی سوال نمی شود و پرسیده نمی شود. (برای توضیح مفهوم جن به بند ۷۸ مراجعه شود).

" يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ " (رحمن: ۴۱): گناهکاران از چهره شان شناخته می شوند. پس با موهای پیشانی و پاهایشان گرفته می شوند. اگر بنخواهیم فقط به ظاهر کلمات توجه کنیم دچار تناقض می شویم: از یک طرف می فرماید خداوند سریع الحساب است و یا می فرماید مردم از سیما و چهره شان شناخته می شوند و به حالات (نواصی) و اعمال (أقدام) مشخص می شوند و از سوی دیگر می فرماید به اعمال

همه رسیدگی می شود. پس در یوم ظهور هر کس با ایمان آوردن یا عدم ایمان، حسابش روشن می شود. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: " نارِ جَحِيمِ بَشْرَه رَا يَعْنِي رُوي رَا دَغْرِكُون مِي كَنْد. تَر وَ تَارِگِي نَمِي كَنْدَارِد. سُوخْتَه وَ بَد رَنْگ مِي نَمَايِد. يَعْنِي نِيرَان وَ اِعْرَاض وَ اِنْكَار، رُوي اِنْسَان رَا مِي سُوَزَانِد وَ تُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ مِي كَرْدِد. لَطَافَت وَ بَشَافَت وَ نَضَارَت وَ نُور اِيْمَان نَمِي كَنْدَارِد. (مائده ۲ آسمانی ص ۲۱)

بند ۱۸۷- " **خروج مظاهر اسماء و صفات را از اوطان** " : اشاره به آیاتی که در مورد قیام اصحاب قائم است.

" **اعراض و اغماض ملت و دولت را** " : آیاتی که در مورد ظهور قائم است و رسیدن قیامت و غفلت و عدم ایمان مردم. مثلاً در سوره یوسف آیه ۱۰۷ می فرماید: **وَ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ** " قیامت ناگهان فرا می رسد در حالی که آنها آگاه نمی شوند.

" **استقرار مظهر کلیه در ارض معلوم مخصوص** " : اشاره به تبعید و سکونت حضرت بهاء الله در بغداد است که آیات بند ۱۸۸ در همین باره است.

" **وَ لَكِنْ لَا يَعْرِفُ ذَلِكَ إِلَّا أَوْلُو الْأَبَابِ** " : (بیان جمال قدم است) و لکن آن (معنی آیات) را جز خردمندان نمی شناسند و نمی فهمند.

بند ۱۸۸- " **أَخْتِمُ الْقَوْلَ بِمَا نُزِّلَ عَلَي مُحَمَّدٍ مِنْ قَبْلِ لِيَكُونَ خِتَامُهُ الْمِسْكَ الَّذِي يَهْدِي النَّاسَ إِلَى رِضْوَانِ قُدْسٍ مُنِيرٍ** " (بیان جمال قدم): گفتار را به پایان می رسانم با کلامی که از قبل بر محمد نازل شده تا اختتام آن بوی خوشی باشد که مردم را راهنمایی کند به بهشت مقدس نورانی.

" **قَالَ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ** " : چنین گفت و گفته اش حقیقت است.

" **وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** " (یونس: ۲۵): خدا به سوی دار السلام دعوت می کند و هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

" **لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** " (أنعام: ۱۲۷): آنها در دار السلام در حضور پروردگارش هستند و او رهبری و قیادت ایشان را بر عهده دارد. (احکام نازل می فرماید و با نزول احکام و آیات آنها را هدایت می کند). یاقوت حموی در **مُعْجَمُ الْبُلْدَانِ** می نویسد که مدینه السلام لقب بغداد است و لقب بهشت و شاید از راه تشبیه باشد و چون همه شهرها از آن خداست، مدینه السلام یعنی مدینه الله. آیه " **وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ** " که در مورد هدایت و ولایت اعمال مومنین است، اشاره به ظهور جمال قدم در بغداد است.

"لَيْسَبَقَ هَذَا الْفَضْلُ عَلَى الْعَالَمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ" (بیان جمال قدم): تا این فضل شامل حال همه اهل عالم شود و سپاس خدا را که پروردگار عالمیان است.

بند ۱۸۹- "لَيَعْلَمَ كُلُّ أَنْاسٍ مَشْرَبَهُمْ" (بیان جمال قدم): تا هر کس بنا بر ذوق و روش خود مطلب را بفهمد. (أناس مخفف الناس به معنی مردم است که مفرد آن هم إنس و إنسان است.)

بند ۱۹۰- "تا مشیت الهی چه وقت قرار گیرد که عروس های معانی بی حجاب از قصر روحانی قدم ظهور به عرصه قدم گذارند." : اشاره تلویحی به مقام خودشان می فرمایند که انشاء الله به زودی بسیاری از حقایق و معانی که همیشه در کتب مقدسه از آن با عنوان غیب یاد شده ظاهر شود و تحقق یابد.

"وَمَا مِنْ أَمْرٍ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِهِ وَمَا مِنْ قُوَّةٍ إِلَّا بِحَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا هُوَ. لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ وَكُلُّ بِأَمْرِهِ يَنْطِقُونَ وَمِنْ أَسْرَارِ الرُّوحِ يَتَكَلَّمُونَ" (بیان جمال قدم): هیچ امری بدون إذن او امکان پذیر نیست و هیچ قدرتی نیست مگر به (مدد) نیرو و قوه او. هیچ خدایی نیست جز او. خلق و امر از آن اوست و همه به امر او نطق می کنند و از رازهای روح سخن می گویند.

بند ۱۹۱- "از قبل دو مقام برای شمس مشرقه از مشارق الهیه بیان نمودیم." : در بند ۱۶۱ اولین مقام و رتبه را که وحدت حقیقی مظاهر مقدسه است و رتبه توحید و تفرید است تشریح فرمودند.

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ إِلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ" (بقره: ۲۵۳): برخی از آن پیامبران را به برخی دیگر برتری دادیم. خدا با بعضی از ایشان سخن گفت و درجات بعضی را بلند کرد و به عیسی پسر مریم بیانات و دلایل روشن دادیم و او را به قوه روح القدس تایید کردیم.

مقام تفصیل: یعنی مقام جدا و متمایز بودن از یکدیگر که این تمایز بنا به ضرورت و ویژگی ها و استعداد های عالم خلق است مانند هیکل و اسم و رسم متفاوت و احکام و زمان و مکان مختلف.

بند ۱۹۲- ینابیع: جمع ینبوع، سرچشمه ها، جوی های پر آب

بند ۱۹۳- "إِطْلَاقِ رُبُوبِيَّةٍ وَالْوَهِيَّةِ وَأَحَدِيَّةٍ صِرْفَهُ وَهُوِيَّةٍ بَحْتَهُ بِرَأْسِ جَوَاهِرِ وَجُودِ شَدِيدَةٍ وَمِي شُودٍ." : وقتی که مظاهر مقدسه در رتبه توحید مورد نظر باشند، چون در این رتبه نظر بر آن حقیقت واحدی است که همگی حکایت از آن می کنند، پس فقط مظهر تجلی اسماء و صفات الهیه می باشند و حاکی از آن شمس حقیقی

هستند. به این جهت بیانات ایشان هم از رتبه توحید است و ما در توصیف ایشان در آن رتبه از مقامات الوهیت و ربوبیت و دیگر صفاتی که خدا را به آن وصف می کنیم سخن می گوئیم زیرا ذات خدا و چگونگی آن، برای ما پنهان و غیر قابل درک است و اسماء و صفاتی مانند "هُوَ الظَّاهِرُ وَالبَاطِنُ" در وجود این آینه های صافی تجلی می کند و ایشان مظهر آن اسماء و صفاتند و با ظهور ایشان آیه "هو الظاهر" تحقق می یابد و با صعودشان و یا قبل از اظهار امرشان آیه "هو الباطن" در مورشان صدق می کند. مولوی در این باره می گوید:

چون که رفت از پیش دیده، روی یار      نایی باید از او مان یادگار

حق تعالی چونکه ناید در عیان      نایب حَقُّند این پیغمبران

نی غلط گفتم که نایب یا منوب      چون دو پنداری قبیح آید نه خوب (قاموس ص ۱۵۱۹)

بند ۱۹۴- مُلکیه: مربوط به عالم مُلک. این جهانی      بات: قاطع، بُرنده      بَحْت: خالص،

قطعی

" اِنِّی عَبْدُ اللّٰهِ وَ مَا اَنَا اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُکُمْ " (بیان حضرت محمد): من بنده خدا هستم و فقط بشری مثل شما هستم. از مظاهر الهیه در رتبه بشری و مقام تفصیل و تمایز از یکدیگر، بندگی محض ظاهر می شود و بیانات ایشان و مناجات هایشان به درگاه خدا همه نمایانگر نهایت عبودیت و اطاعت است. حضرت بهاءالله در مناجاتی می فرماید: چقدر بعید است که این ذره ناچیز به کُنه عرفان تو راه یابد و چه بی فایده است جهد و کوشش من برای ادراک عظمتِ صنَع تو که مظهر قوه خلاقیت توست. (ترجمه) و نیز در مناجاتی که به خط خود مرقوم فرموده چنین شهادت می دهد: ای خدای من، چون خود را به تو منسوب بینم فریادِ اِنِّی اَنَا اللّٰهُ بر آرم و چون به خویش نگرم، خود را از خاک پست تریابم. (ترجمه- توفیق دور بهایی ص ۲۹)

بند ۱۹- " و از این بیانات مُحَقَّقَةٌ مُثَبَّتَةٌ، ادراک فرما مسائل خود را که سؤال نموده بودی. " : از جمله سوالات جناب خال این بوده که چرا حضرت اعلی در برخی بیانات خویش حالت عبودیت (در مناجات ها) دارند و در برخی دیگر برای خود رتبه الوهیت قائلند و در آثار ایشان که به لحن آیات نازل شده این هیمنه و عظمت و تسلط مشاهده می شود. یا چرا خود را در مقامات و مراتب مختلف توصیف کرده اند مثل رتبه بَابِیَّت یا باب قائم و رتبه قائمیت و رتبه نُبُوَّت و رتبه الوهیت (نقطه اولی). واضح است که رتبه الوهیت با کبر و غرور فرق دارد و در ادامه توضیح می دهند که در همین رتبه الوهیت، در واقع در نهایت محویت و فنا و عبودیت هستند که برای خود وجودی قائل نشده و مانند نی فقط صدای نایی از آن شنیده می شود.

بند ۱۹۶- " و اگر شنیده شود از مظاهر جامعه: **إِنِّي أَنَا اللَّهُ، حق است.** " : اگر مظاهر الهیه بگویند من خدا هستم، به اعتبار مقام توحید که دارند، صحیح و درست است. حضرت مسیح می فرماید: **قَائِلًا لِي لَا تَخَفْ أَنَا هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ.** (به من گفت نترس. من همان اول و آخر هستم) و حضرت مسیح در خطبه طَنْجِيَه می فرماید: **أَنَا الْأَوَّلُ وَأَنَا الْآخِرُ. أَنَا الْبَاطِنُ وَأَنَا الظَّاهِرُ.** (فرائد ص ۳۰۶)

" **وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى** " (أنفال: ۱۷): آنگاه که تیر انداختی تو نبودی بلکه خدا بود که تیر انداخت. این آیه به مقام توحید مظاهر مقدسه و جنبه الوهی و ربوبی آنها دلالت دارد

" **إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ** " (فتح: ۱۰): براستی کسانی که دست بیعت و پیمان به تو می دهند با خدا دست بیعت می دهند.

" **مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَ لَكِن رَّسُولَ اللَّهِ** " (أحزاب: ۴۰): محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولی رسول الله است و در ادامه آیه می فرماید و خاتم النبیین است و بنا بر این نباید ایشان را **أَبُو زَيْد** خواند بلکه با **أَلْقَاب فَخِيمَةَ** رسول الله و خاتم النبیین که خدا برای آن حضرت شایسته دانسته، خواند. برای توضیح بیشتر به بند ۱۷۲ مراجعه شود. جناب ابوالفضائل در کتاب فرائد مرقوم داشته اند منظور از حدیث **لَا نَبِيَّ بَعْدِي** (بعد از من نبی نخواهد آمد) ترقی اُمت اسلام است. زیرا انبیای بنی اسرائیل از طریق رؤیا از امور آتیه خبر می دادند و نیز یوحنا ی حواری بعد از حضرت مسیح و لفظ نبی بر بیننده رؤیا مُصْطَلَح شد ولی وقتی ظلمت لیل با ظهور حضرت محمد زائل شد، دیگر زمان رؤیا پایان یافت و موقع مشاهده و رؤیت رسید و **أُتْمَةُ أَطْهَارِ حَقَائِقٍ** را به مشاهده و رؤیت می دیدند و مقام آنها از انبیای بنی اسرائیل بالاتر است. حتی حدیثی است که حضرت محمد می فرماید: **عِلْمَايَ أُمَّتٍ مِّنْ أَسْرَائِيلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَفْضَلُنَد.** (فرائد ص ۳۱۲) و نیز آیه قرآن را نقل می فرمایند که **" رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ، ذُو الْعَرْشِ، يُلْقَى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ (غافر: ۱۵)** یعنی خداوندی که بلند مرتبه و صاحب عرش است، روح مقدس وحی را از عالم امر بر هر کس از عبادش که بخواهد القا خواهد فرمود تا آنکه قوم را از یوم تلاق (ملاقات و برخورد) انداز کند. در این جا نیز خدا این اختیار را برای خود تأکید می فرماید که هر گاه بخواهد مظاهر مقدسه را ظاهر خواهد فرمود.

" **نَحْنُ عِبَادُ اللَّهِ** " : ما بندگان خدا ایم.

" زیرا که مطلق ذکر در این مقام دلیل هستی و وجود است. " : جمال قدم تشریح می فرمایند که این اذکاری که در مقام الوهیت و ربوبیت از مظاهر مقدسه صادر می شود در واقع نشانه نهایت عبودیت آنهاست زیرا که خود را در

ساحت حق چنان فانی می بیند که هیچ ذکر و نام و نشانی برای خود نمی یابند چه که در این رتبه، کوچکترین ذکر و کلام و اشاره ای به خود، دلیل بر این است که برای خودشان در مقابل خدا، وجود و هستی ای قائل شده اند و اظهار وجودی کرده اند. مثال محسوس آن که عرفا ذکر کرده اند همان نبی و نبی است که چون نبی از خودش خالی شد، تنها صدای نبی از او به گوش می رسد. بنا بر این چون فقط آنچه را خدا می فرماید بیان می کنند، به نظر می رسد که ادعای خدایی کرده اند.

بند ۱۹۷- " در این زمان نَسَمَةُ اللَّهِ وزیده " : روح و نَفْسِ الهی وزیده، اشاره به مقام خودشان است. حقایق الهی آشکار شده ولی چون هنوز خلق قابل درک آن نیستند، قلم الهی آنها را نازل نمی نماید.

بند ۱۹۹- واقفین مَخَازِنِ علم: کسانی که گنجینه های علم الهی نزد آنهاست. مقصود راسخون در علم و انبیای الهی و اولیای مُلَهُم به الهامات ربّانی هستند.

کتاب مثل خود: نوشته های افراد دیگر که مانند ایشان و هم رتبه آنها هستند. (تفسیرهای دیگران)

بند ۲۰۰- " هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ " (بقره: ۱۸۹): آن حالات مختلف ماه برای تعیین وقت برای مردم است. توضیح آنکه در این آیه مبارکه می فرماید ای پیغمبر، مردم از تو راجع به علت این که چرا ماه در آسمان حالت های مختلفی پیدا می کند - گاهی هلال است و گاهی نیمه است و گاهی بدر کامل - سؤال می کنند. بگو این حالت های مختلف ماه برای آن است که مردم بتوانند وقت را تعیین کنند و نیز برای این که موسم حج را بدانند و در ادامه می فرماید که نیکی آن نیست که از پشت وارد خانه ها شوید بلکه نیک کسی است که متقی باشد و از در وارد خانه شود. اشاره به این که کسی که می خواهد حقانیت حضرت محمد را بفهمد نباید سؤال از نجوم و فیزیک بکند بلکه باید سوالات مربوط با ادّعی آن حضرت و نزول آیات بنماید. کار این گروه که می خواهند از طریق سوالات نجومی به حقانیت تویی برند مثل کار کسی است که بخواهد از پشت وارد خانه شود. بلکه باید پرهیزگار بود و قلب و چشم و گوش را از این اوهام و خیالات پاک کرد و از راه درست و از در خانه وارد شد. حضرت عبدالبهاء راجه به هلال ماه می فرمایند: " این اشاره ای است به آغاز دین الهی که به تدریج نمود کرده، به بدر کامل تبدیل گردد. (مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۳ ص ۵۹۸)

بند ۲۰۱- " وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي " (بنی اسرائیل: ۸۵): از تو در باره روح سوال می کنند بگو روح از امر پروردگار من است. این سوال را هم فلاسفه از حضرت محمد پرسیدند و جواب آن حضرت، آنها را قانع نکرد و اعتراض کردند. معیارهای علم الهی با علم بشر تفاوت دارد.

" **أَلْعِلْمُ نُقْطَةٌ كَثْرَهَا الْجَاهِلُونَ** " : (بیان منسوب به حضرت علی) علم یک نقطه است که جاهلان آن را زیاد کردند. حقیقت یکی است ولی برداشت ها و تفاسیر مختلف که از کلمات الهی شده چون اوهام و زاییده فکر جاهلان بوده، دیگر حقیقت نیست و متعدد و متضاد شده است.

" **أَلْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ** " : به توضیحات بند ۴۸ مراجعه شود.

أَهْلَهُ: حالت های مختلف ماه      مُثَبَّت: اثبات کننده      إِفْكَ: دروغ، تهمت، گناه

بند ۲۰۳- " در کتاب یکی از عباد که مشهور به علم و فضل است. " : منظور حاجی محمد کریم خان کرمانی است که از شاگردان شیخ احمد آحسایی بود ولی بعداً خود را جانشین او شمرد و با حضرت اعلی مخالفت کرد.

" هر چند این بنده اقبال به ملاحظه کلمات غیر نداشته و ندارم " : جناب ابوالفضائل در کتاب فرائد (ص ۵۹۱) توضیح می دهند این که جمال قدم به مطالعه کتب دیگران نمی پردازند به این جهت است که افراد شکاک تصور نکنند که علوم ایشان از راه مطالعه کتب و علوم دیگران به دست آمده است و نه اینکه به علت کبر یا غرور باشد.

" **أَلْعِلْمُ تَمَامُ الْمَعْلُومِ وَالْقُدْرَةُ وَالْعِزَّةُ تَمَامُ الْخَلْقِ** " علم عبارت از مجموع و تمام معلومات است و قدرت و عزت در تمام خلق است. حاجی محمد کریم خان اعتنایی به بقیه خلق نکرده و مردم را کوچک شمرده در حالی که هر آنچه که جزء علم است، معلومات است و همان معلومات، مخلوقات خداوند است. پس هیچ کس را نباید کوچک شمرد چون علم خدا به همه آنها تعلق گرفته است. جمال قدم می فرمایند: " بلی انسان عزیز است چه که در کل، آیت حق موجود. لکن خود را أعلم و أرجح و أفضل و أتقی دیدن، خطایی است کبیر. " (امر و خلق ج ۳ ص ۹۵) و حضرت عبدالبهاء می فرمایند: " جمیع معلومات، علم الهی است یعنی حقایق معلومه باید (تا) تحقیق علم حاصل شود. تا مُحاط نباشد، محیط احاطه نکند و تمام خلق آیات قوت و قدرت حقند. در این صورت به این نظر، انسان نتواند که ناس را عوام شمرد و خود را عالم داند زیرا معلومات، آیات قدرتند. نظر حقارت نتوان به آیات الهی نمود. " (مانده آسمانی ج ۲ ص ۸۰)

" **علم سیمیا** " : عبارت از علوم سامیه و متعالی است و آن عبارت از علمی است که انسان به وسیله آن، توانایی انجام امور خارق العاده را پیدا می کند. شیخ احمد آحسایی هم چندین رساله پیچیده و عجیب در این باره برای تهیه انگشترهای دارای طلسم مثل انگشتر سلیمان و دعاها و وردهای مختلف دارد و برای تسخیر کره های ماه و خورشید و عطارد و غیره. (قاموس ص ۸۹۶) ، حروف رمزی و نوعی سحر و جادو برای تصرف اشیاء و ستارگان که شامل عقاید خرافی و پوچ است. (نوزده هزار لغت)

" این علوم فانیه مردوده": علوم بشری نسبت به علوم الهی و با همان برداشت و نتایجی که حاجی کریم خان داشته، فانی و مردود است.

"بیست علم او ازید": مانند هندسه، هیأت، جغرافیا، مجسطی (majestic) مناظر و مرایا، طبیعی، الهی، صناعت فلسفی، طب، انطباع، سیمیا، آفاق، بیان، معانی، أبواب، ضمّ، استنتاج، تقارب، تباعد، إقترانات، نسبت، نجوم، رقائم، استمالات، انعکاسات، أبعاد اجسام، جرثقیل، مشکله!

صنادید: بزرگان      سبّ: دشنام      مُسمّی: نامیده شده      تیه: بیابان  
عمی: کوری

بند ۲۰۴- "متهّم داری کسانی را که حق / کرد آمین مخزنِ هفتم طَبَق" (مولوی) کسانی را متهم می کنی که خدا آنها را امین آسمان هفتم کرده است. (به توضیحات بند ۹۸ مراجعه شود.)

" جمله إدراکات بر خرهای لنگ / حق سوار باد، پران چون خَدَنگ": درک و فهم مردم مانند کسی است که سوار خر لنگی شده باشد ولی خدا بر باد سوار است و چون تیر به سرعت پرواز می کند و کسی به گردش نمی رسد.

"مِعراج": اشاره به عروج حضرت محمد است که در یک لحظه از مسجد الحرام به مسجد الأقصی و به اراضی مقدسه و ارض اقدس تشریف بردند و به مقام قُرب الهی واصل شدند.

الْعِلْمُ حِجَابُ الْأَكْبَرِ: علم بزرگترین مانع در راه شناخت حق است.

بند ۲۰۵- "مُتَعَمَّسَانِ بِحَرِّ عِلْمٍ صمدانی": کسانی که در دریای علوم الهی غوطه ورنند. اشاره به جمال قدم و حضرت اعلی است.

"سُبُحاتِ جلال را به نارِ جمال محبوب سوختیم و جز مقصود در قلب و دل جا ندادیم. نه به علمی جز علم به او متمسکیم و نه به معلومی جز تجلی انوار او متشبّث". : اشاره به تعریف اول و دوم حضرت علی در حدیث کمیل است که در تعریف اول می فرماید سُبُحاتِ جلال را کنار بزن و در تعریف دوم می فرماید موهوم را نابود کن و به معلوم توجه کن. (ر. ک. توضیحات بند ۱۰۹)

مَعارج: نردبان ها، مقام های عالی و بلند      مُتَعَمَّسَانِ: غوطه ور شده ها



بند ۲۰۶- " **جَبَلِ وجود او مُنَدَكْ گردد** " : اشاره به آیه ۱۴۳ سوره اعراف که در آن خدا بر کوه تجلی کرد و کوه از هم پاشید. بنی اسرائیل از خدا خواستند بر آنها هم تجلی کند. خدا فرمود به این کوه نگاه کنید. اگر توانست تحمل تجلی الهی را بکند شما هم می توانید. کوه از هم پاشید و تکه تکه شد. مقصود از کوه، یکی از علمای بزرگ بود که نتوانست تحمل تجلی کند و برخی حقایق روحانی متعالی را بپذیرد و درک کند و مُعْرِض و نابود شد. تکه تکه شدن کوه ها از علائم قیامت است که اینجا در مورد کریم خان به کار رفته است.

در باره علم اعداد و طالع بینی و دیگر علوم مشابه باید گفت: " علوم بی ثمر آنهایی هستند مانند موشکافی های ماوراء الطبیعی و سایر مواضع و مفاهیم مجرّده که به حد افراط کشیده شوند. احباء را باید تشویق کرد که اوقات خود را در اموری مثل طالع بینی و غیره از آن جمله که شما ذکر کرده اید تلف ن سازند. البته صحیح نیست که آنان را مجبور بر ترک این امور کنیم... این گونه علوم گر چه بعضی اوقات جزئی از حقیقت را شاملند، ولی مقدار آن ناچیز است. ضرورت تام دارد که تعالیم الهیه با عقاید مُظَلَمَة منسوخه مربوط به علم اعداد و طالع بینی و قیافه شناسی و أمثال آن، مغشوش و مخلوط نگردد. " (نقل از حضرت ولی امرالله ؛ انوار هدایت ص ۶۵۱ فقرات ۱۷۴۹ و ۱۷۵۱)

ریاض: باغ ها                      سَخیفه: پست، ضعیف، ناقص

بند ۲۰۷- **نَعِيب**: صدای زاغ که آن را شوم می دانند.

بند ۲۰۸- " **این بی علم فانی** " : اشاره به خودشان است که توجهی به علوم اکتسابی و ظاهری ندارند و در ساحت حق فانی هستند.

" **هنوز اثر حدید بر گردن باقی است.** " : اشاره به آثار جراحی ناشی از زنجیر قره کهر که در سیاه چال طهران بر گردن مبارک بود.

" **هنوز علائم جفا از تمام بدن ظاهر** " : یحیی ازل چند بار اقدام به قتل جمال مبارک کرد. یک بار در منبع آب اهل بیت مبارک سم ریخت و بعد ها هم در آدرنه اقدام به مسموم نمودن جمال مبارک کرد و بار دیگر در آدرنه جناب سلمانی را تحریک کرد که ایشان را در حمام به قتل برساند ولی ایشان موضوع را حضور مبارک عرض کردند. در اثر این اعمال، دست مبارک تا آخر حیات عنصری لرزش داشت و پهلوهای مبارک درد می کرد.

بند ۲۰۹- " **کتابی که ترک نشد از آن امری** " : اشاره به قرآن کریم است. همه کتب مقدسه در دور خود کامل هستند. خدا در قرآن به کامل بودن تورات شهادت می دهد: در سوره أنعام آیه ۱۵۴ می فرماید به موسی کتاب را

دادیم که تمام و کامل است برای کسی که نیکوکار است و در آن تفصیل و توضیح همه چیز هست. پس تغییر احکام و شرایع نه به این دلیل است که دین قبل ناقص بوده بلکه به دلیل تغییر شرایط و مقتضیات این عالم است. " **إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ** " (دخان: ۴۳ و ۴۴): به راستی که درخت زَقُوم (بدترین و تلخ ترین درخت جهنم، اصل کفر) خوراک گناه کاران (اَئِیْم) است. اشاره جمال قدم به این است که مصداق این آیه شخص محمد کریم خان کرمانی است که به دلیل مخالفت با مظهر امر، اصل و ریشه کفر است و غذای این اَئِیْم از شجره زَقُوم است که می گویند در جهنم می روید و شکوفه های آن مانند سر شیاطین است و چنان بوی بد می دهد که اهل جهنم از آن بوی بد، به مارها پناه می برند.

" **ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ** " (دخان: ۴۹): بچش و بخور، ای تو که عزیز و کریم هستی. اشاره به این که به آن کافر که در دنیا عزیز و محترم بوده گفته می شود که بفرما. از میوه های این درخت زقوم میل کن که تو عزیز و کریم هستی. (به جهت تمسخر آن کافر مغرور). کریم، نام حاجی کریم خان کرمانی هم هست. جناب ابو الفضائل به شخصی که ایراد گرفته بود که چرا جمال قدم این آیه را در مورد حاجی محمد کریم خان تفسیر فرموده اند نوشته اند که هیچ جای تعجبی ندارد که در کتابی که همه چیز در آن ذکر شده، به نام بزرگترین مخالفان و دشمنان قائم آل محمد هم اشاره شده باشد. (فرائد)

" **أَثِيمٌ فِي الْكِتَابِ وَعَزِيزٌ بَيْنَ الْأَنْعَامِ وَكَرِيمٌ فِي الْأَسْمِ** " (بیان جمال قدم): در کتاب قرآن، اَئِیْم نامیده شده و در میان مردم نادان عزیز است و اسمش هم کریم است.

بند ۲۱۰- " **لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ** " (أنعام: ۵۹): تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب مبین (قرآن) موجود باشد.

سامری: شخصی بود که در زمان حضرت موسی گوساله طلایی ساخت که صدای گوساله هم داشت و مردم را به گوساله پرستی خواند و این کلمه مجازاً به معنی فریبنده و گمراه کننده است. اینجا منظور حاجی محمد کریم خان است. گویند پسر خاله حضرت موسی بود. (قاموس ص ۸۵۴)

" **كَأَن لَّمْ يَكُنْ** " : گویی که نبود، ندیده گرفته اند.

بند ۲۱۱- " **وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا** " (أعراف: ۵۸): سرزمین پاک، گیاهانش به اذن پروردگارش بیرون می آیند و سرزمینی که ناپاک است از آن فقط اندکی بیرون می آید. در توضیح این آیه جمال قدم می فرمایند که گل های علوم الهی جز از قلوب پاک نمی رویند.

بند ۲۱۲- " فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ " (نحل: ۴۳): از اهل ذکر بپرسید اگر نمی دانید. قبل از نقل این آیه، جمال قدم توضیح می دهند که مسائل الهیه را نه از کسانی که علوم اکتسابی دارند بلکه از کسانی که حامل اسرار اُحدیه اند بپرسید.

بند ۲۱۳- " چنانچه الیوم، اکثری به این دو وجه از وجهه باقی و حضرت معانی دور مانده اند. " : در این دور مبارک بیشتر مردم به خاطر این دو مورد یعنی حبّ به امری و بغض از امر دیگر، از شناخت حقیقت محروم شدند.

" از خلق إعراض کند. " : به مردم و کارها و افکار آنان توجهی نداشته باشد. حضرت عبدالبهاء در دروس یومیّه خود تشریح می فرمایند: افکار زشت و پلید، از اذهان دیگر نشأت گرفته منعکس می شوند. انسان نباید اجازه دهد ذهنش همچون آینه آن ها را منعکس سازد و نیز نباید در صدد کنترل آنها برآید زیرا این کار غیر ممکن است. فقط مشکل را افزایش می دهد و سبب تکرّر تظاهر آنها می گردد. انسان باید مرآت قلبش را مستقیماً و مستمراً به خدا متوجه سازد تا أشعه شمس حقیقت در آن منعکس گردد. این تنها راه علاج برای هجوم افکار پلید است. روی آینه باید به سمت خدا باشد و پشت آن به سمت افکار شنیعه. (انوار هدایت ص ۶۴۵) حضرت ولیّ امرالله می فرمایند: "متأسفانه طریقی که فرد بتواند نیت خیریه اش را بر کسی تحمیل کند وجود ندارد زیرا عنصر اراده آزاد در او حضور دارد و همه آنچه که ما مومنان و حتی نفس مقدس مظهر رحمن، می توانیم انجام دهیم این است که حقیقت را بر بشریت بنماییم." (انوار هدایت ص ۱۵۳)

" یک نفر از حضرت عبدالبهاء پرسید: نفوس مقدسه، قدّیسین و مقربین چگونه به این مقام و رتبه دست یافتند؟ فرمودند: آنها زمانی که مسرور بودن دشوار بود، مسرور بودند. موقعی که صبر و شکیبایی مشکل بود، بردباری و صبوری پیشه کردند. وقتی که میل داشتند ساکن و بی حرکت بمانند، حرکت کردند و پیش رفتند و زمانی که مشتاق صحبت کردن بودند، سکوت اختیار کردند و آن زمان که میل داشتند بد اخم و ناخوشایند باشند، دلپذیر و بشاش بودند. فقط همین و بس. بسیار ساده است و همیشه چنین خواهد بود." (ترجمه - نقل از خاطرات کورتیس کلسی)

نُفُوسٍ شَبَحِيَّةٍ: نقش هایی که شَبَح هستند نه اصلی      نِسِيَانٍ: فراموشی و غَفَلت

صَمْتٍ: سکوت      صُورٍ ظَلِيَّةٍ: صورت ها و تصاویری که سایه ای بیش نیستند

نَارٍ اَفْسُودَةٍ: آتش زیر خاکستر      كَثْرَتٍ بِيَانٍ: پر حرفی

بند ۲۱۴- " غيبت را ضلالت شُمرَد. " : غيبت یعنی پشت سر دیگران حرفی را در مورد آنها بزند که اگر به گوششان برسد ناراحت شوند. اگر آن سخن راست باشد، غيبت است و اگر دروغ باشد، تهمت است. به هر حال

این عمل نشانه گمراهی است یعنی سالک در راه تحری حقیقت از این کار دوری می کند. " هر کدام از ما فقط مسؤول یک زندگی هستیم و آن زندگی خودمان است. هر کدام از ما تا حد لا تُحصی از کامل بودن به نحوی که پدر آسمانی مان کامل است به دوریم و وظیفه خطیره اکمال حیات و شخصیت خودمان، تمامی توجه و قدرت اراده و انرژی مان را می طلبد و به خود اختصاص می دهد. اگر اجازه دهیم که توجه و توانمان برای تلاش در جهت حفظ دیگران در مسیر صحیح و اصلاح نواقص آنان صرف شود، در حقیقت وقت ارزشمند خود را ضایع کرده ایم. (انوار هدایت فقره ۳۱۸) غیبت، قلب را تاریک و مرده می کند زیرا عشق و محبت نسبت به افراد را نابود می کند و مانع تکامل روحانی خود فرد می شود.

" **مُصَاحِبِ مُنْقَطِعِينَ رَا غَنِيْمَتِ شَمْرَدٍ.** " : حضرت عبدالبهاء می فرمایند: نفوسی که تصدیق کرده اند و به هدایت پرداخته اند و حال به کلی به پریشانی فکر مبتلا شده اند، سبب این است که این اشخاص با نفوس غافله معاشر گشته اند و مخالفت نص صریح الهی نموده، با اشرار الفت گرفتند و مؤانست جستند. این است که می فرماید: مجالست اشرار نور جان را به نار حُسبان تبدیل نماید. زیرا ممکن نیست که شخص سالمی با شخص مسلولی یا مجذومی الفت نماید و علت، سرایت نکند. (مائده آسمانی ج ۲ ص ۳۶)

بنده ۲۱- " **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا** " (عنکبوت: ۶۹): کسانی که در راه ما مجاهده کردند.

" **لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا** " (عنکبوت: ۶۹): همانا آنها را به راه های خود هدایت می کنیم.

خداوند مهربان هرگز با کسی غیر عادلانه رفتار نخواهد کرد و هیچ نفسی را فوق طاقتش مأمور نخواهد فرمود و اگر نفسی شرایط مقرر در آیه شریفه " **مَنْ جَاهَدَ فِينَا** " را رعایت نمود، البته از برکات و عنایات مبذوله در کلمات متعالیه " **لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا** " مرزوق و برخوردار خواهد بود. (انوار هدایت ص ۴۶۰)

از طلب کثیر، فارغ: برای مال دنیا حرص نزنند.

ماسوی الله: هر چه جز خداست **أَسْفَلَ دَرَكَاتِ نِيرَانٍ**: پایین ترین مرتبه ها و مکان های جهنم

مناهج: جمع منهج، راه های آشکار **مَشَى**: قدم زدن

بنده ۲۱۶- در ابتدای این بند، جمال قدم به سه وادی از وادی های مذکور در هفت وادی اشاره می فرمایند:

وادی طلب، عشق، معرفت. " **سراج طلب...عشق، انوار علم و یقین..** "

" در آن حین بشیر معنوی، به بشارتِ روحانی از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود": بشیر معنوی، نور ایمان و عرفان است که بعد از مجاهده و تحرّی حقیقت بر قلب طالب می تابد و او را به مقام قرب کشاند و به مدینه الهی وارد سازد. (قاموس ص ۳۲۶) در ادامه بیان، مواردی از این بشارات روحانی را بر می شمارند از جمله این که قلب و نفس و روح به واسطه معرفت الهیه از خواب غفلت بیدار می شود. صاحب حیات جدید و گوش و چشم و فؤاد می شود. در هر ذره دری برای شناخت حق می یابد و چنان قوای روحانیه ای پیدا می کند که می تواند از فاصله بسیار دور، ظهور مظهر امر جدید را احساس کند و به آن پی برَد.

" عین الیقین و حقّ الیقین و نور الیقین " : ( به بند ۴۳ مراجعه شود) حقیقت را با چشم ملاحظه کند و بعد حقیقت را در وجود خودش حس کند و جزئی از حقیقت شود. یک مرحله به آنچه در بند ۴۳ فرموده بودند اضافه می فرمایند و آن مرحله نور الیقین است. یعنی نور حقیقت از او ساطع شود و به دیگران نیز فیض و روشنایی بخشد. محیط را تغییر می دهد. فعال است و فضائل او دیگر جنبه شخصی و فردی ندارد و به نوع انسان هم این فضائل را القاء می کند. (ر.ک. توضیحات بند ۱۰۹ در باره نور)

صُور معرفت: صدای شیپور آگاهی، معرفت به شیپور و صور تشبیه شده که افراد را از خواب غفلت بیدار می کند. آیاتِ واضحه آفاقیه و خفیاتِ مستوره آنفسیه: نشانه های خدا که در جهان آشکار است و رموزات الهی که در خود شخص پنهان است.

بند ۲۱۷- مُمیز: تمیز دهنده، تشخیص دهنده      لمیعہ: بسیار نورانی و درخشان

دماغ: بینی، شامه

مصر ایقان: شهر یقین، مقصود کتب مقدسه در هر دور      اهل لؤلؤ: گوهر شناس

خریف: پاییز، خزان

أطوار ورقه شجره: صدای حرکت برگ درخت      ایاب: برگشتن

بند ۲۱۸- " و این مدینه در رأس هزار سنه أو ازید أو أقل تجدید شود." :مدینه عبارت از کتاب الهی است که در هر دوری توسط مظهر امر آن دور نازل می شود و هر دور کم و بیش حدود هزار سال است. حضرت ولی امرالله می فرمایند: " صرفاً تاریخی تقریبی است و نباید تحت اللفظی تلقی شود. (انوار هدایت ص ۶۲۸) چندین دور که در هر دور یک پیامبر اولوالعزم ظهور می کند و همه آنها به نوعی با هم مرتبط و متحد هستند، یک گور را تشکیل

می دهند: "کور آدم که حدود ۶۰۰۰ سال قبل توسط مظهر الهی، حضرت آدم تأسیس یافت، فقط یکی از اکوار متعدده ماضیه است. حضرت بهاءالله پایان بخش کور آدم هستند و هم زمان، آن حضرت بنیان گذار کور بهایی نیز می باشند. مبرهن است که باید در آزمون پیش از کور آدم نیز رسولان الهی ظاهر شده باشند." (انوار هدایت ص ۶۲۸)

بند ۲۱۹- تَفَقُّد: با مهربانی به حال دیگران توجه کردن

رجوع کل کتب به آن است: ناسخ جمیع کتب قبل است.

مَنْ يَبْعَثُهُ اللهُ: کسی که خدا او را مبعوث فرماید. منظور حضرت بهاءالله، موعود دیانت بیان

قدمانی: ابدی و جاودانی

بند ۲۲۰- " ماءٍ غير آسین " (سوره محمد: آیه ۱۵): آبی که فاسد نمی شود. در قرآن کریم مذکور است که در بهشت برای متقین چهار نوع نهر جاری است که در یک کدام آب گوارایی جریان دارد که فاسد نمی شود و در نهر دیگر شیری جاری است که طعم آن تغییر نمی کند و در نهر دیگر شراب نابی که لذت می بخشد و در نهر چهارم عسل مُصَفَّى جاری است. در این بیان، جمال قدم معرفت الهیه را که در اثر درک کلمات مظهر ظهور حاصل می شود همان آب گوارا می دانند و اسرار الهیه را که برای مومنین کشف می شود شراب وعده داده شده. حضرت اعلی می فرمایند که این چهار چشمه که در بهشت (ظهور بعد) جاری است چهار شأن و لحن مختلف آثار آن حضرت است. آب گوارا منظور لحن آیات است. شیری که ترشیده نمی شود لحن مناجات است. شراب سرخ رنگ، لحن تفاسیر است و عسل مصفی، لحن صُورِ علمیه (آثار حضرت اعلی که استدلالی است و حقایق و معارف بدیعی بیان می فرمایند). است. آن حضرت همچنین آثاری به لحن خطبه دارند. (به جای چهار تا نهر، یک نهر اضافه هم می دهند) و نیز می فرمایند که کلمات فارسی آن حضرت مانند لحن آیات است.

حصن: قلعه      رمی: تیر انداختن      رُمح: نیزه      مُجْتَنَّه: بی ریشه و بی ارزش

بند ۲۲۱- " ظهور بدیع در سنه ستین " : ظهور حضرت اعلی در سال ۱۲۶۰ ه. ق.

شُبْهه: شک و تردید

بند ۲۲۲- " اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابُ اللهِ وَ عِترَتِي " (بیان حضرت محمد): من به جا گذارنده دو ثقل ، دو چیز گرانبها در میان شما هستم: کتاب خدا و اهل بیتم. ( لغت عترت به معنی نسل و اولاد و خانواده است و

اصطلاحاً به اهل بیت ایشان و فرزندان و نوه های آن حضرت اطلاق می شود.) در اینجا جمال قدم می فرمایند عترت که از میان رفته منظور این که ائمه اطهار دیگر در این عالم نیستند تا مردم مسائل دینی خود را از ایشان بپرسند و هدایت شوند.

بند ۲۲۳- عامّه : اهل سنت، زیرا در نزد آنان کس خاصی جانشین حضرت محمد نبود.

خاصّه: شیعیان

بند ۲۲۴- " الم . ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ " (بقره: ۱): الف. لام. میم. آن کتاب که هیچ شکی در او نیست، هدایتی برای متّقین و پرهیزکاران است.

(الف. لام. میم.) از حروف مُقَطَّعَةٌ قرآن است که حقایق را به صورت رمزی بیان می کند. جمال قدم در لوحی که به اعزاز میرزا آقا رکاب ساز شیرازی نازل شده، (الم) را تفسیر فرموده اند. از جمله می فرمایند در این آیه خداوند حبیب خود را (حضرت محمد را) به این حروف مقطعه خطاب فرموده . پس در اینجا "الم" یعنی : ای محمد و کتاب هم در مقام اول منظور کتابِ نفسِ حضرت محمد است که از کتاب غیب محسوب است و کلّ کتب حرفی از آن است. و در مقام ثانی مقصود کتابِ قرآن است و در ادامه لوح مبارک معانی دیگری برای حروف مقطعه بیان فرموده اند. (لوح مبارک جمال قدم به عربی و مندرج در صص ۴۹ تا ۸۴ مائده آسمانی ج ۴ می باشد) (به ضمیمه ۱ و ۲ در انتهای جزوه مراجعه شود).

کلمه تقوی در اصل زبان عربی به معنی کسی است که در جای گل آلود راه برود و لباسش را بالا بگیرد تا آلوده نشود. تقوی یعنی خود را از هر آلودگی نگه داشتن. مجموعه ای از همه صفات خوب است و عبارت از تصمیم به ساختن و حفظ خود است. خدا در قرآن فرموده که مُعْرِضَانِ اگر همه آیات را هم به چشم خود ببینند باز ایمان (واقعی) نمی آورند. شاعر فرموده: ایمان بهشت شد و جزای عمل. خدا وضعیت ظهور مظهر امرش را به نحوی قرار می دهد که فقط کسانی که متقی هستند آن را می فهمند و از این آیه ۱ سوره بقره معلوم می شود که همه ایمان نمی آورند.

تَشْكِیک: شک کردن

ثَقَلِ اعْظَم: مقصود اینجا کتاب قرآن است ولی معمولاً مقصود از آن ائمه و مُبَيِّنِ های آیات هستند.

بند ۲۲۵- " کُتِبَ بَدِيعَهُ رَأْمُصَدَّقِ شَوِيم " : جناب ابوالفضائل در فرائد (ص ۶۵۷) آیه ۴۱ سوره فُصِّلَتْ را نقل می فرمایند: بعد از اسلام هیچ دین غیر حقیقی باقی نمی ماند و باطلی در مقابل قرآن (هم زمان) و نه بعد از آن نخواهد آمد. همین آیه خودش دلیل حقانیت امر مبارک است. کسانی که به کذب، ادعای نبوت و الوهیت و غیره کردند به سرعت نابود شدند و امتی و کتابی از آنها باقی نماند. اگر بر فرض امر بهایی برحق نباشد، منکرین اسلام می توانند به قرآن ایراد بگیرند که دیدید دین غیر حق بعد از اسلام آمد و باقی ماند.

" كَانِ اللهُ عَلٰى مَا اَقُولُ شَهِيدًا " : (بیان جمال قدم) خدا بر آنچه می گویم گواه است.

گون: عالم وجود

بند ۲۲۶- حَیْطُ: نخ، ریسمان، رشته عُرُوهُ وُثْقَى: ریسمان محکم، کنایه از عهد و میثاق

شریعه: چشمه

بند ۲۲۷- " اللهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْجَمِيلُ " (بیان جمال قدم): خدا حقیقت را می گوید و راه را نشان می دهد و بر بندگانش تسلط دارد و او عزیز و زیباست.

بند ۲۲۸- " تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ؟ " (جائیه: ۶): جمال قدم این آیه را ترجمه فرموده اند. مختصراً این که آن آیات الهی است که بر تو می خوانیم. پس به کدام سخن بعد از خدا (ظهور حق) و آیاتش ایمان می آورید؟

" اگر تلویح این آیه را ملتفت شوی می فهمی که هرگز مظهري اکبر از انبياء نبوده و حجتی هم اکبر و اعظم از آیات مُنَزَّلَه در ارض ظاهر نشده. " : در آیه ای که ذکر شد خدا به کفار می فرماید من که بالاترین راه های ایمان را در اختیارتان گذاشتم که الله و آیات اوست. ولی در ظاهر آنچه در اختیار کفار و در میان مردم بود، پیغمبر و آیات الهی بود. پس در اینجا منظور از الله همان حضرت محمد است. به این دلیل جمال قدم می فرمایند: ظهور حق و آیات او و نیز می فرمایند اگر تلویح و معنی پنهان این آیه را متوجه شوی می فهمی که مظهري بزرگتر از انبياء و آیات ایشان در میان مردم نیست و در این آیه تلویحاً می فرماید مظاهر امر هستند که آیات نازل می کنند. " حدیث " به معنی تازه احداث شده است. پس مردم چه چیز جدیدی غیر از مظهر امر و آیات او می خواهند؟ این سؤال مطرح شده در آیه، حالت پرسش توییحی دارد یعنی خدا مردم را باز خواست می کند و ملامت و سرزنش می فرماید که دیگر چه چیزی می خواهید؟ (و نیز به: « احزاب: ۵۷ و حُجرات: ۱ و حشر: ۴ » مراجعه شود).



بند ۲۲۹- " لَوْ كَانَ النَّاسُ فِي آيَاتِ رَبِّهِمْ يَتَفَرَّسُونَ " (بیان جمال قدم است): اگر مردم در آیات پروردگارشان تعمق می کردند.

" فَالنَّارُ مَثْوَاهُمْ فَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ " (بیان جمال قدم و مشابه آن در آیات قرآن نازل شده است مانند آل عمران: ۱۵۱): پس آتش و جهنم جایگاه آنهاست و چه بد است جایگاه ظالمان.

بند ۲۳۰- " فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ " (شعراء: ۱۸۷): تکه هایی از آسمان را بر سر ما بینداز. همان طور که در اوایل کتاب ایقان ملاحظه شد معنی آسمان، آسمان دین و مشیت و اراده و ایقان و غیره است. (ر.ک. بند ۷۵) مظاهر امر و حضرت محمد به مردم می فرمودند یوم ظهور موعود، یومی است که آسمان و ستاره ها فرو می ریزند. کفار که معنی حقیقی آن را نمی فهمیدند به جهت مسخره کردن ایشان می گفتند که اگر قرار است چنین شود، همین حالا تکه هایی از آسمان را بر سر ما فرو بینداز تا باور کنیم این اتفاقات می افتد. در واقع آنها هم می دانستند این امور به ظاهر روی نمی دهد ولی معنی حقیقی آن را که در حال اتفاق افتادن بود نمی فهمیدند. در پاسخ این مردم نادان و مغرض، حضرت می فرمودند سبحان الله مگر من جز بشری مبعوث شده ام؟ یعنی ادعایی جز بشریت و رسالت نکرده ام. بشریت مقتضی قدرت بر این امور نیست و ادعای رسالت مستلزم اظهار خوارق عادات نباشد. (خلاصه از فرائد ص ۱۰۱)

" إِنَّ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ " (أنفال: ۳۲): اگر این حقیقت است که می گویی، پس بر سر ما بارانی از سنگ از آسمان بار. در واقع به جای آیات الهی که نعمت حقیقی برای بندگانش است، تقاضای سنگ و عذاب می کردند (که حقیقتاً شامل حالشان هم شد. معجزه یعنی عذاب. چه که اگر پس از نزول آیات، ایمان نیاورند و همچنان لجاجت کنند، با معجزه که اتمام حجت است هم ایمان حقیقی نمی آورند و آن وقت مشمول قهر الهی می شوند و حضرت محمد که رحمه للعالمین بودند دوست نداشتند مردم هلاک شوند. به این جهت تقاضای معجزه را رد فرمودند. ر.ک. فرائد.)

" مثل یهودانِ عصر موسی که تبدیل نمودند مائده سمانیه را به اشیای خبیثه سیر و پیاز. " : وقتی که یهود در صحرای سینا به سر می بردند ، یعنی همان وقتی که حضرت موسی بنی اسرائیل را از مصر خارج کردند و به طرف اراضی مقدسه در حرکت بودند گویند این قوم چهل سال در صحرای سینا سرگردان بودند. برخی گویند این مدت طولانی به این جهت بوده که یک نسل از یهود عوض شود تا آداب و خرافاتی که در مصر به آن عادت کرده بودند از ایشان دور شود و احکام و عادات دین جدید را یاد بگیرند. در آن مدت برای قوم از آسمان مائده آسمانی می آمد که من و سلوی بوده است. در قاموس ایقان مذکور است که من چیزی مانند ترنجبین بوده که در صحرای سینا

بر روی بوته ها و درختچه ها جمع می شود یا چیزی مشابه که آن را آرد کرده ، نانی تهیه می کردند و سلوی هم پرنده ای مانند بلدرچین بوده. در واقع این نعمت ها همان آیات بدیع الهی بوده که توسط حضرت موسی برای قوم نازل می شده ولی بعد از مدتی مردم قدر این نعمات را ندانسته و هوس همان خرافات و امور بی ارزشی را که در مصر به آن مشغول بودند می کنند و دوباره هوس معجزات می کنند یعنی آن نعمتی را که خدا برایشان خواسته بود و عبارت از منّ و سلوی بود، دلشان را زد و به یاد سیر و پیاز افتادند.

" بعد از ارتفاع اعلامِ مدلول، طلبِ دلیل می نمایند. " : بعد از اینکه خود مقصود و هدف و منظور حاصل شد و پرچم آن برافراشته گردید همچنان دنبال دلایل برای اثبات وجود آن می گردند.

کِلاب: جمع کلب به معنی سگ و هر حیوان درنده

خالِقِ كُنْ فَكَانَ: خداوند که به یک کلمه کُن عالم را خلق کرد.

مِلْحِ اُجَاجٍ: آب نمک شور و تلخ (ر.ک. بند ۱۱۱)

بند ۲۳۱- " وَإِذَا تُلِي عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ " (جائیه: ۲۵) این آیه را جمال قدم ترجمه فرموده اند. مختصر اینکه وقتی آیات روشن ما برای آنها تلاوت می شود تنها حرف آنها این است که اگر این سخنان درست است پس همان طور که وعده می دهید که در قیامت چنین می شود، همین حالا پدران ما را از گورها در بیاورید و زنده کنید یعنی آن بشارات به قیامت و یوم ظهور را می خواستند به ظاهر تحقق یابد که چنین چیزی هم وجود ندارد و آنها همچنان به جای توجه و گوش سپردن به آیات الهی به دنبال معجزات و تحقق ظاهری آن آیات بودند. یا شاید به تعبیری می خواستند که بزرگان دینی و علمای آنها که حکم پدر روحانی را دارند مومن شوند و حیات جدید یابند تا آنها هم به پیروی از رهبران خود ایمان آورند.

" لَوْ أَنْتُمْ فِي آيَاتِ اللَّهِ تَتَفَكَّرُونَ " (بیان جمال قدم): اگر شما در آیات الهی تفکر کنید.

بند ۲۳۲- " کتاب و آیات از برای عوام حُجَّت نمی شود. " : یکی از أغراض کسانی که چنین دعاوی مطرح می کنند این است که مردم ناچار شوند برای شناخت حقیقت نزد آنها بروند و متمسک به تعاریف و تفاسیر آنان شوند. اهل بهاء می توانند از تجربه ادیان قبل پند گیرند و دچار همان لغزش ها نشوند و جز مرجع منصوص به جای دیگر توجه نکنند. حضرت ولی امر الله می فرمایند: " هنگامی که افرادی مدعی اند با حضرت عبدالبهاء یا حضرت بهاء الله یا سایر اولیا و اصفیا ارتباط دارند و از آن طلعات مقدسه پیام دریافت می نمایند، این ارتباط یا یک تجربه روحی و یا ثمره تصورات ذهنی بوده، از نوع ارتباط و تماس حقیقی نیست. مُصَرَّح است که هیاکل

مقدسه امر الهی برای هدایت و دلالت ما مجاری و قنوت امرالله را در اختیار دارند و نیازی ندارند خارج از این طریق عمل کنند و إلهامات و إبلاغات فردیه ارسال دارند. (انوار هدایت ص ۶۴۹)

بند ۲۳۳- " فَطُوبَىٰ لِلْمُخْلِصِينَ مِنْ أَنْوَارِ يَوْمٍ عَظِيمٍ " (بیان جمال قدم): خوشا به حال مُخلصین که نصیبی از انوار چنین روز بزرگی دارند.

بند ۲۳۴- " وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ لِقَائِهِ أُولَئِكَ يَسُوءُ مِنْ رَحْمَتِي وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ " (عنکبوت: ۲۳): کسانی که به آیات خدا و دیدار او کافر شدند، آنها از رحمت من ناامیدند و برای آنها عذابی دردناک است. از این آیه مشخص است که دیدار خدا وعده حتمی است. (ر. ک. بند ۱۴۸) یک معنی رحمت، خود پیامبر الهی است چنانچه حضرت محمد رحمة للعالمین بودند. پس کسی که به او ایمان نیآورد در واقع خود را محروم کرده و به عذاب انداخته است.

أساطیر: افسانه های کهن، داستان هایی که سینه به سینه نقل شده و از حالت واقعی خارج گشته، جنبه شگفت انگیز پیدا کرده.

بند ۲۳۵- " فَدَكْبَرُ قَوْلُهُمْ وَ صَغُرَ شَأْنُهُمْ وَ حَدُّهُمْ " (بیان جمال قدم): چه سخن و ادعای بزرگی دارند و در مقابل چقدرشان وحد آنها کوچک است.

بند ۲۳۶- " وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ الْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذْ هَلَكَ قُلْتُمْ لَن يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ " (غافر: ۳۴): این آیه را جمال قدم ترجمه فرموده اند. مختصر این که قبل از این، یوسف با دلایل الهی به نزد شما آمد ولی همواره نسبت به حقانیت دعوت پیامبرای او شک و تردید داشتید تا این که از این عالم رحلت کرد. پس از آن گفتید که دیگر خدا بعد از او هیچ رسولی را مبعوث نخواهد کرد و او آخرین پیامبر است. این چنین خدا کسی را که مُسْرِف و شَكَّاك است هدایت نکرده و به گمراهی می اندازد. پس این خود عباد هستند که زمینه گمراهی خود را فراهم می کنند و گرنه خدا قصد گمراه کردن کسی را ندارد. مردم چگونه اِسْرَاف کردند؟ گفتند که بعد از حضرت یوسف دیگر هیچ پیامبری نخواهد آمد و در این مورد غُلُو و اِسْرَاف و زیاده روی کردند. در چه موردی شَكَّاك و مُرْتَاب بودند؟ وقتی که ابتدای امر، حضرت یوسف برای آنها آیات الهی را آورد و مقام پیامبری خود را اِظْهَار کرد، نسبت به حقانیت دعوت او شک کردند. بر طبق این آیه قرآن، خدا این دو گروه از مردم را هدایت نمی کند. (در این آیه معنی لغات مُسْرِف و مُرْتَاب توضیح داده شده که اِسْرَاف کاران و شَكَّاكان چه کسانی هستند.)

" آیه انجیل را که مذکور شده " : منظور آیه مذکور در بند ۲۶ است: **السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ تَزُولَانِ وَ لَكِن كَلَامِي لَا يَزُولُ .**  
" اکثری از ملل مبتلا به این مرض روحی شده اند.": پیروان بسیاری از ادیان به این بیماری روحانی که اُمّت یوسف دچار آن شدند یعنی بیماری روحی خاتمیت مبتلا شده اند.

عَدَمِ انْقِطَاعِ فَيُوضَاتِ رَحْمَانِيَه: فیض و رحمت خدا قطع نمی شود. بالاترین فیض خدا آیات اوست که توسط مظهر امر الهی برای مردم می آید.

بند ۲۳۷- " **وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ** " (آل عمران: ۷): تأویل و معنای حقیقی آیات الهی را جز خدا و راسخون در علم نمی دانند. (ر.ک. بند ۱۶)

" **أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ اضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ؟ أَمْ فَلَا تَذَكَّرُونَ؟** " (جاثیه: ۲۳): این آیه را جمال قدم ترجمه فرموده اند. مختصر این که آیا دیدی آن کسی که هوای نفس خود را خدای خود گرفت و از آن پیروی کرد و خدا هم او را بر علمی گمراه کرد و برگوش و قلب او مُمُهرزد که بسته بماند و حقایق را درک نکند و بر چشمش هم پرده ای کشید یعنی هر سه عاملی را که در قرآن و در ابتدای کتاب ایقان جهت شناخت حق لازم است از او گرفت. پس چه کسی بعد از خدا او را هدایت می کند؟ آیا پند نمی گیرید؟ ( شما ای کسانی که قرآن را می خوانید. )

بند ۲۳۸- " **وَ اضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ** " (جاثیه: ۲۳): تفسیر علمای اسلامی این است که خدا آنها را عالماً عامداً و چون به حقیقت حال آنها آگاه بود گمراه کرد ولی تفسیر جمال قدم این است که همان علم آنها که سبب غرور آنهاست، برای آنها حجاب اکبر می شود و موجب گمراهی آنان شده. حضرت عبدالبهاء می فرماید: " در جمیع أعصار و قرون، علمای سوء، موجود و منشاء فساد و طغیان اهل عناد بودند. این است که در قرآن می فرماید: وَ اضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ. " (مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۲ ص ۲۳۴)

" **قُلْ هُوَ نَبُوٌّ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ** " : (سوره ص : ۶۷ و ۶۸) بگو او خیر بزرگی است که شما از او اعراض کننده اید. نَبَأٌ به معنی خیر است و کلمه نبی هم یعنی کسی که از جانب شخص دیگری خبری می آورد. ( که اصطلاحاً در حالت رؤیاست ) حال می فرمایند آن خیر عظیم، خودش می آید ولی شما او را نمی پذیرید. (از قبل آینده را پیش بینی کرده است.)

" **وَ إِذَا تَلَّى عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا يَعْبُدُ آبَاؤَكُمْ وَ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرٍ** " (سبأ: ۴۳): این آیه را جمال قدم ترجمه فرموده اند. مختصر این که هرگاه آیات روشن ما بر این کافران

تلاوت می شود می گویند این مرد فقط می خواهد شما را از پرستش آنچه پدران شما می پرستیدند باز دارد و گفتند این آیات، دروغی به هم بافته شده بیش نیست.

" چگونه در تلویح، انداز فرموده مُکذِّبِین آیات را " : اشاره به آیه ۶۷ و ۶۸ سوره ص است که تلویحاً پیش بینی می فرماید که شما به مظهر امر و نبأ عظیم ایمان نخواهید آورد.

بند ۲۴۰- آن جوهر بقاء : حضرت اعلی  
اُکوان: جمع کون، عالم ها

چشم امکان چنین فضلی ندیده: اشاره به نزول آیات بی شمار از قلم حضرت اعلی

بند ۲۴۱- " وَ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ لَخَفِیْرٌ رَحِیْمٌ " : (بیان جمال قدم که مشابه آن در بسیاری آیات قرآن نازل شده) و او به بندگانش البته بخشاینده گناهان و مهربان است.

مُلْتَجِی: پناه جوینده

بند ۲۴۲- " قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَإِنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ " (مائده: ۵۹): این آیه را ترجمه فرموده اند. مختصر این که ای کافران، آیا ما را جز به این دلیل اذیت می کنید که به خدا ایمان آوردیم و نیز به آنچه برای ما نازل شد و هم به آنچه در کتب مقدسه قبل نازل شد که ما به همه آنها ایمان داریم؟ و به راستی بیشتر شما فاسق هستید. دلیل آزار مسلمانان توسط اهل کتاب که در این جا جمال قدم برای آنان لفظ کُفَّار را به کار برده اند این است که علاوه بر آیات قبل به آیات جدید هم ایمان آورده اند. کلمه فاسِق به معنی کسی است که چیزی را داشته ولی آن را رها کرده و از دست داده. کفار، گوهر وجود خود را که همان فطرت پاک اولیه است و استعداد ایمان و شناخت حق را دارد از دست داده اند و طبیعت ثانویه ای پیدا کرده اند که دیگر آنان را هدایت نمی کند زیرا تفکر آنان عوض شده. خوبی را بدی می بینند و بدی را خوبی. بنا بر این حتی قدرت درک دین خود را هم ندارند.

بند ۲۴۳- " مَعَ ذَلِكَ أَيَا جَائِزٍ اسْتِیْنِی... رَا اَزْ اَنْ مَعْ رِضْ شُونَد و خُود رَا اَز اَهْل اِیْمَان دَانَنْد؟ و یَا اِیْنِکِه مَوْمِن شُونَد مُنْزِلِ آیات رَا بِه اِیْن اسْتِدْلَالِ کِه خُود فرموده، مَقْرَیْن رَا اَز اَهْل اِیْمَان مَحْسُوب نَفْرَمَیْد؟ " : در این جا جمال قدم دو حالت را بر می شمارند: یکی آنکه فرد به آیات جدید (که از قلم حضرت اعلی نازل شده) ایمان نیاورد ولی خود را مومن به حساب آورد؟ و دیگر آنکه فرد به آیات جدید ایمان آورد ولی خدا او را از اهل ایمان محسوب نفرماید؟ بنا به آیه قرآن که نقل شد (مائده: ۵۹) خدا کسانی را که به آیات جدید علاوه بر آیات کتب مقدسه قبل ایمان می آورند جزء مومنین محسوب می کند. [ مَقْرَیْن : اقرارکنندگان ]

" إِذْ إِنَّهُ مَثِبٌ الْحَقُّ بِآيَاتِهِ وَ مُحَقِّقُ الْأَمْرِ بِكَلِمَاتِهِ وَ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْمُهِمِّنُ الْقَدِيرُ " (بیان جمال قدم): زیرا او بر قرار دارنده حقیقت است به وسیله آیاتش و استوار دارنده و تأیید کننده امرش است از طریق کلماتش و او مقتدر و با عظمت و توانا است.

بند ۲۴۴ - " وَ لَوْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ " : (أنعام: ۷): اگر بر تو کتابی را نازل می کردیم در کاغذی باز هم کافران آن را با دست هایشان می مالیدند و می گفتند این جز جادویی آشکار نیست. کافران حتی اگر کتاب الهی را در دست داشته باشند چون فاسق هستند و آن گوهر وجود و فطرت اصلیه شان را از دست داده اند به حقیقت آن پی نمی برند زیرا با کتاب الهی سنجیت ندارند.

بند ۲۴۵ - " حال اگر کسی بیاید به کُرورها از آیات و خُطَب و صحائف و مناجات بی آن که به تعلیم اخذ نموده باشد. " مقصود، حضرت اعلی هستند که آثار مبارکه در شئون مختلف از قلم ایشان جاری شد. (ر. ک. توضیحات بند ۲۲۱)

" شیطانِ عصر " مقصود از شیطان نفوسی اند که همواره به هر عنوان مردم را فریب می دهند و بخصوص در ظهور مظاهر امر در مقابل او جبهه می گیرند. همان طور که شیطان بزرگترین عالم زمان خود بود و گویند مُعَلِّمِ مَلَكُوتِ بوده ، در مقابل حضرت آدم خاضع نشد و خود را برتر دانست. پس یک معنی شیطان، اولِ مَنْ أَعْرَضَ است. حضرت اعلی در باب هفدهم واحد دوم بیان فارسی به محمد شاه به عنوان أصلِ اولِ نار اشاره می فرمایند و نیز در آثار امر مبارک از حاجی میرزا آغاسی به عنوان دَجَالِ عَهْدِ اَعْلَى یاد شده است. حضرت بهاء الله در لوح دنیا می فرمایند: " اهریمنان نفوسی هستند که حائل و مانعند ما بین عباد و ارتفاع و ارتقاء مقامات شان. " (دریای دانش ص ۸۸) و در لوحی دیگر می فرمایند: " شیاطین بر چند قسم مشاهده می شوند: قسمی از آن نفوس مشاهده می شوند که در همان بَلَد، فِی الْحَیْنِ به نَفْسِ شَیْطَانِی در قمیصِ انسانی ظاهر می گردند و قسمی دیگر از مَبْدَأِ جَحِیمِ سَفَلِی بر هیکل قاصدین وارد می شوند (پیروان یحیی ازل که از جانب او فرستاده شده اند) و قسمی هم به ظلمتِ صِرْفِ بر هیکل لوح مبعوث می شوند. (اوراق و مطالبی که یحیی و پیروانش می نویسند) (مائده ۴ آسمانی ص ۱۴۰)

" وَ لِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُؤَيَّدٌ " (بقره: ۱۴۹): برای هر گروهی هدف و مقصودی است که به سوی آن توجه دارد.

" فَقَدْ هَدَيْنَاكَ السَّبِيلَيْنِ فِي هَذَيْنِ الْمَنَهَجَيْنِ ثُمَّ امشِ عَلَيَّ مَا تَخْتَارُ لِنَفْسِكَ وَهَذَا قَوْلُ الْحَقِّ وَمَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ " (بیان جمال قدم): پس ما تو را به یکی از این دو راه در یکی از این دو روش هدایت کردیم. (راه عرفان و راه إعراض) پس به هر راهی که می خواهی برو و این گفتار حق است و بعد از حق جز گمراهی نیست. در قرآن بعد از آن ذکر شده " فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ " یعنی پس بهترین راه ها را برای خود برگزینید و بعد هم می فرماید " أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً " یعنی هر جا که باشید روزی خواهد آمد که همه آنجا جمع شوید و قبله شما آنجا می شود و مقصود شما می شود در حضور الهی.

گُرور: پانصد هزار، خیلی زیاد

بند ۲۴۶- " فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ " (هود: ۲۷): پس گروهی (از بزرگان) از قوم او که کافر شدند گفتند تو را نمی بینیم جز انسانی مثل خودمان و پیروانت هم جز کسانی که از لحاظ اندیشه و فکر فرومایه اند نیستند که افرادی عامی اند و در شما نسبت به خودمان برتری نمی بینیم بلکه مطمئن هستیم که شما دروغگویید.

بند ۲۴۷- راشدین: هدایت شده و متدین ها، به راه راست روندگان

بند ۲۴۸- " لَوْلَا هُوَ مَا اسْتَوَى اللَّهُ عَلَى عَرْشِ رَحْمَانِيَّتِهِ وَمَا اسْتَقَرَّ عَلَى كُرْسِيِّ صَمْدَانِيَّتِهِ " (بیان جمال قدم): اگر او نبود خداوند بر عرشِ رحمانیتِ خود قرار نمی گرفت و بر تخت صمدانیتش مستقر نمی شد. این بیان جمال قدم در باره جناب ملا حسین، نشانه عظمت مقام ایشان است. اگر ایشان نبودند، حضرت اعلی اظهار امر نمی فرمودند و کس دیگری در آن لحظه نبود که قابل پذیرش امر جدید باشد. جناب ملا حسین متولد سال ۱۲۲۹ ه. ق. در بشرویه هستند. در سال اول ظهور به لقب باب الباب و در سال دوم به اسم باب ملقب شدند. هنگامی که با پرچم های سیاه از خراسان به سمت قلعه شیخ طبرسی خارج می شدند از طرف حضرت اعلی یک عمامه سبز اعلی و اسم علی را خلعت گرفتند و نامیده شدند. (شرح احوال ایشان از جمله در قاموس ایقان صص ۶۰۰ تا ۶۱۰ مذکور است).

ملا محمد علی زنجانی: جناب حجت در سن ۴۰ سالگی شهید شدند. قبل از ایمان معتقد به طریقه اخباریون بود و در حضور شاه بطلان طریقه اصولیون را ثابت کرد. (ر.ک. قاموس صص ۱۴۵۶)

ملا علی بسطامی : ثانی من آمن به حضرت اعلی . (ر. ک. قاموس ص ۱۱۳۲) اهل بسطام از توابع سبزوار است. ایشان از طرف حضرت اعلی مأموریت بسیار خطیر و خطرناک مواجهه با علمای شیعه در نجف و کربلا را دریافت کردند و در حضور شیخ محمد حسن نجفی ( بند ۳۴) ظهور حضرت اعلی را اعلان فرمودند و علماء ، ایشان را تکفیر کردند و سرانجام به اسلامبول تبعید و به اعمال شاقه محکوم نمودند و به کارگاه های کشتی سازی نیروی دریایی فرستادند و آنجا به طور ناشناس در گذشته اند (قمیص نور ص ۲۴۴) ایشان اولین شهید امر هستند. برای اطلاع از شکنجه ها و صدمات بی حدی که در دوران زندان و اسارت متحمل شدند به کتب تاریخی مراجعه شود. ملا سعید بارفروشی: ایشان از یاران جناب قدوس بودند و در قلعه شیخ طبرسی حضور داشتند و به فتوای علما در ساری شهید شدند. (ر. ک. قاموس ص ۸۷۲)

ملا نعمت الله مازندرانی: اهل آمل و از علمای مخلص بود که در قلعه حاضر بود و بعد به آمل برده شد و شهید شد. (همان ص ۱۵۹۵)

آقا سید حسین ثریشی: اهل کاشمر. در عراق فارغ التحصیل شدند و اجازه اجتهاد گرفتند. جزء شهدای سبعة طهران هستند. (همان ص ۵۹۵)

ملا مهدی گندی و برادر او ملا باقر: در اوایل امر به عنایت جمال قدم در طهران مؤمن شدند. در قلعه شیخ طبرسی شهید شدند. (همان ص ۲۳۶)

ملا علی برقانی: عموی جناب طاهره و از مومنین به حضرت اعلی است. (قاموس ایقان)

بند ۲۴۹ - " آیا شهادت این نفوس قدسیه که به این طریق جان در راه دوست دادند... کفایت نمی کند؟ " : می پرسند آیا گواهی این نفوس قدسیه که نام بردند و همگی از علمای مخلص و متقی بوده اند به حقانیت حضرت اعلی کافی نیست؟ خدا در قرآن می فرماید: وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ، حُجَّتْهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ. (شوری : ۱۶) یعنی کسانی که در مورد خدا و دین جدید با تو بحث و جدل می کنند، بعد از اینکه عده ای به تو و امر الهی ایمان آوردند و آن را اجابت کردند، دیگر دلیل آنها نزد خدا پذیرفته نیست. بر اساس این آیه قرآن، بعد از ایمان این عده که همگی هم از علما بوده اند دیگر مخالفت معرضین، حداقل از مسلمانان، جایی ندارد.



بند ۲۵۰- "تَاهَتِ الْعُقُولُ فِي أفعالِهِمْ وَ تَحَيَّرَتِ النُّفُوسُ فِي اصْطِبَارِهِمْ وَ بِمَا حَمَلَتْ أَجْسَادُهُمْ" (بیان جمال قدم): در باره فداکاری جمعی از علماء در امر الهی می فرمایند که عقول بشری از کارهای آنان در شگفتی شد و نفوس از صبر و تحمل آنها و آنچه بدن ها و جسد های آنان متحمل شد در حیرت فرورفت.

بند ۲۵۱- " امر آن حضرت از صبح تا ظهر بیشتر امتداد نیافت": واقعه کربلا در دهم محرم سال ۶۱ هجری از صبح تا ظهر عاشورا ادامه داشت. عُمَرِ سَعْد، بعد از شهادت امام حسین به شکرانه این موفقیت دو رکعت نماز شکر به جا آورد و نیز شمر از جمله مُحَدَّثین و زاهد های زمان خود بود. (قاموس ص ۱۵۲)

" لیکن این انوار مقدسه، هیجده سنه می گذرد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر آنها بارید." : حضرت ولی امرالله می فرمایند: "ظاهراً در این عالم هر انسانی از رنج و ألم از هر نوعی که باشد سهم و نصیبی دارد حتی هیاکل مُکَرَّمه محبوبه، مظاهر مقدسه الهیه هم هرگز از آلام و أسقامی که در این جهان فراوان است، مُستثنی و مُبراً نبوده اند. انگار فقر و بیماری، محرومیت و داغ دیدگی، جزئی از فرایند صیقل دانی هستند که خداوند توانا جهت پاکیزه کردن مرآت روحمان به کار می برد تا یاریمان کند مقدار بیشتری از اسماء و صفات مبارکه اش را منعکس سازیم. (انوار هدایت ص ۷۶۵) و نیز می فرمایند: هر چه شخم و شیار حاصله از مشقات زندگی در وجود ما عمیق تر باشد، ثمره حیات ما عظیم تر و ترقیات روحانیه بیشتری شامل حالمان خواهد شد. کلیه نفوس مقدسه ای که در تاریخ جوامع بشری می درخشند، ملزم به عبور از میان بلیات و مشقات بوده اند. نوع آلامشان متفاوت، ولی اثرات همواره یکسان و همانند بوده است. مثلاً تلطیف و تطهیر قلوب و ارواحمان به منظور دریافت انوار الهی. (همان ص ۲۵۴)

" لَوْ كَانَ النَّاسُ فِي أَسْرَارِ الْأَمْرِ يَتَفَكَّرُونَ" (بیان جمال قدم): اگر مردم در اسرار امر تفکر می کردند.

" وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ" (شعراء: ۲۲۷): به زودی آنان که ستم کردند خواهند دانست که به چه جایگاهی بر می گردند.

بند ۲۵۲- " به این محک الهی زده شود": این محک، گذشتن از جان است.

" فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ" (بقره: ۹۴): پس تمنای مرگ کنید اگر راست می گوئید. در قرآن این آیه، دلیل صدق گفته فرد است یعنی خودش عقیده اش را باور دارد و نسبت به حرفی که می زند صادق است و اطمینان دارد. این آیه در مورد اعتراض و تفاخر یهود نسبت به مسلمین نازل شده و منظور این است که میزان شناسایی مؤمن از غیر او، انتخاب موت است در راه خدا به جای بقا و ترک دین. (فرائد ص ۲۵۹) مثلاً کسی که جاسوس است به

حقانیت و صداقت خود و عقاید و رفتارش اعتقاد ندارد. اما این که آیا اعتقاداتی که فرد باور دارد، حق است یا نه؟ باید دید که آن فرد چه شخصیتی دارد. وقتی امری بر حق باشد کسانی هم که به آن ایمان می آورند سالم و درست و خدایی هستند و آن عقیده با آنها سنخیت و هماهنگی دارد. شهید در راه خدا کشته می شود در حالی که وجودش سرشار از محبت و تقوی است. نیت خالص دارد. غرض ندارد. غرض هایی مثل کشتن کسی دیگر یا نابودی حکومت و رسیدن به قدرت و یا به جهت تنفر از دیگری و .. مثلاً اگر جای زندانی و زندان بان عوض شود، همان رفتار طرف مقابل را انجام نمی دهد.

أُولَٰئِكَ مَا صَدَرَ: اول صادر از حق که مظاهر مقدسه اند.

بند ۲۵۳- نَصُّ کتاب: در این جا آیه قرآن کریم

بند ۲۵۴- " يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ قَدْ مَضَتْ عَلَيْكَ أَيَّامٌ وَ اشْتَعَلَتْ فِيهَا بِمَا تَهْوَىٰ بِهِ نَفْسُكَ مِنَ الظُّنُونِ وَالْأَوْهَامِ إِلَىٰ مَتَىٰ تَكُونُ رَاقِدًا عَلَىٰ بَسَاطِكَ؟ فَارْفَعْ رَأْسَكَ عَنِ النَّوْمِ فَإِنَّ الشَّمْسَ قَدِ ارْتَفَعَتْ فِي وَسْطِ الزَّوَالِ، لَعَلَّ تَشْرِيقَ عَلَيْكَ بِأَنْوَارِ الْجَمَالِ " (کلمات مبارکه مکنونه عربی): ای پسر انسان، روزهایی را پشت سر گذاشتی و در آن روزها خود را مشغول کردی به آن چه که نفست به آن مشتاق بود از خیالات و اوهام. تا به کی بر بستر آرمیده ای؟ سر از خواب بردار. همانا خورشید در بالاترین نقطه آسمان است. شاید انوار جمال بر تو بتابد.

بند ۲۵۵- " وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ " (سبأ: ۱۳): و تعداد اندکی از بندگان من شاکرند. (شکر نعمت کتاب الهی را که به آنها داده شده با درک معانی آن و ایمان به موعود کتاب، به جا می آورند.)

بند ۲۵۶- " رَبُّ اَعْلَىٰ .. به جمیع علمای هر بلدی توقیعی صادر فرموده اند. " : از جمله به حاج محمدکریم خان کرمانی و نیز صحیفه بین الحرمین که هنگام حج بین مکه و مدینه در جواب میرزا محیط کرمانی و سید علی کرمانی از دشمنان امر الله نازل شده تا دلیلی باشد بر این که علمایی که ریاست ظاهره داشتند ایمان نیاورده اند و نیز اندازی به اهل بیان باشد که در ظهور موعود بیان، ایراد نگیرند که چرا در ظهور حضرت اعلیٰ علما ایمان آوردند ولی در ظهور مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ چنین نشد.

قیامت الأخری: قیامت دیگر، ظهور جمال قدم

" فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ " (حشر: ۲): پس پند بگیرید ای صاحبان بصیرت

" و به فضل الله از ریاستِ ظاهره و زخارفِ فانیه، جمیع مقدس و منزّه بوده اند." : ایمان آوردن آن علما و دانشمندان، فضل و رحمت الهی بود که نصیب آنان شد. (قاموس ص ۷۵۱) و نیز این که مواعی مانند ریاست و ثروت هم سر راه ایمان آنها نبود یا مانع نشد.

" ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ " (بیان جمال قدم): آن (ایمان) از فضل الهی است که به هر کس بخواهد می دهد.

بند ۲۵۷- " دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مُشْرِقِ است، استقامتِ آن جمال ازلی است " : از جمله مواضع مهم کتاب ایقان، دلایل حقانیت حضرت اعلی است که چندین دلیل بر می شمارند مانند: نزول آیات بیشمار به الحان و شؤون مختلف، ایمان جمعی از علمای کامل و متقی، شهادت مؤمنین مخلص و تحمّل انواع شکنجه ها و صدمات، تقلیب نفوس در اثر کلام الهی و در اینجا استقامتِ آن حضرت را مانند خورشید در میان دیگر دلایل می دانند.

بند ۲۵۸- قیوم الأسماء : تفسیر سوره یوسف است که به ازای هر یک از صد و یازده آیه این سوره، یک سوره از قلم حضرت اعلی نازل شده. در مدت چهل شب که در آن به مقام رسالت خود اشاره می فرمایند. جناب فاضل مازندرانی در ظهور الحق نوشته اند: آقا سید مؤمن نامی از فضلا و ظرفای خراسان به جناب ملا حسین عرض می کند: به حمدالله از مدرسه (علوم دینی) مانند شما بزرگواری بیرون آمد. چرا آن را نکوهش می کنید؟ به او خطاب کردند: ای آقا سید مؤمن، مگو مگو. چه که افکار و احوال حاصله در این مدرسه باعث شد که با حُجَّتِ خدا چهل شبانه روز مباحثه و احتجاج کردم. (قمیص نور ص ۷۷)

" يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ قَدْ فَدَيْتُ بِكُلِّي لَكَ وَ رَضِيْتُ السَّبَّ فِي سَبِيلِكَ وَ مَا تَمَنَيْتُ إِلَّا الْقَتْلَ فِي مَحَبَّتِكَ وَ كَفَى بِاللَّهِ مُعْتَصِمًا قَدِيمًا " (بیان حضرت اعلی در قیوم الأسماء): ای باقی مانده از خداوند، تمام وجود خود را برای تو فدا کردم و به دشنام شنیدن در راه تو راضی شدم. تمنایی جز قتل و کشته شدن در راه محبت تو ندارم و همواره کفایت می کند پناه بردن به خدای بلند مرتبه.

بند ۲۵۹- تفسیر هاء : این تفسیر در شیراز از قلم حضرت اعلی نازل شده در جواب سؤالات یکی از نفوس طالب حقیقت که عریضه خود را با جمله " هذا کتاب " شروع کرده بود. حضرت اعلی نیز با شرح حرف هاء، مطلب را آغاز می فرمایند. مختصری از این توفیق مبارک در قاموس ایقان ص ۴۴۰ مندرج است.

" كَانِي سَمِعْتُ مُنَادِيًا يُنَادِي فِي سِرِّي: « أَفِدِ أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَا فَدَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَبِيلِي وَ لَوْ لَا كُنْتُ نَاطِرًا بِذَلِكَ السَّرِّ الْوَاقِعِ ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ اجْتَمَعُوا مُلُوكُ الْأَرْضِ لَنْ يَقْدِرُوا أَنْ يَأْخُذُوا مِنِّي حَرْفًا فَكَيْفَ الْعَبِيدُ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ شَأْنٌ بِذَلِكَ وَإِنَّهُمْ مَطْرُودُونَ.» " إلى أَنْ قَالَ " « لِيَعْلَمَ الْكُلُّ مَقَامَ صَبْرِي وَرِضَائِي وَفِدَائِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ » " (بیان حضرت اعلیٰ در تفسیر هاء): گوی صدای ندا کننده ای را در اعماق وجودم شنیدم که می گفت: « فدا نما عزیزترین چیزهای خود را در راه خدا همان طور که حسین (ع) فدا شد در راه من و اگر ناظر به آن ندای درونی نبودم، قسم به آن که جانم در دست اوست، اگر تمام پادشاهان روی زمین جمع می شدند، نمی توانستند حرفی از من بیرون بکشند تا چه رسد به این بندگانی که برای آنها ارزش و مقامی نسبت به آن (پادشاهان) نیست و از طرد شدگان هستند.» تا آنکه می فرماید: « تا همگان به درجهٔ بردباری و رضایت من و فداکاری من در راه خدا آگاه شوند.»

بند ۲۶۰ - " كَذَلِكَ نَذْكُرُ لَكَ مَا كَتَبْتَ أَيْدِي الَّذِينَ كَفَرُوا وَ أَعْرَضُوا عَنِ لِقَاءِ اللَّهِ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ عَذَّبَهُمُ اللَّهُ بِنَارِ شَرِكِهِمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابًا تَحْتَرِقُ بِهِ أَجْسَادُهُمْ وَ أَرْوَاحُهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُنْ قَادِرًا عَلَى شَيْءٍ وَ كَانَتْ يَدُهُ عَنِ الْفَضْلِ مَغْلُولَةً " (بیان جمال قدم): این چنین برای تو ذکر می کنیم آنچه دست های کافران مرتکب شدند و دوری کردند و روی برگرداندند از لقاء پروردگار در روز قیامت و خدا آنان را با آتش شرکشان معذب فرمود و آماده کرد برای آنها عذابی که به آن بدن های آنان و ارواحشان بسوزد. این به خاطر آن است که آنها گفتند خدا قادر بر کاری (فرستادن پیامبر جدید) نیست و دست او از فضل و بخشش بسته شده است. (ر. ک. بند ۱۴۸)

نَسْنَس: نوعی میمون، مجازاً مکار، شیطان به صورت انسان، در فارسی پست و بدجنس

بند ۲۶۱ - " شَيْبَتِي الْإِيْتِيَن " (بیان حضرت محمد): دو آیه مرا پیر کرد. در سوره هود آیه ۱۱۲ می فرماید: فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ " همچنان که به آن مأموری استقامت کن و در ادامه می فرماید: " وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ " هر کسی هم که پیرو تو و مومن است استقامت کند. در سوره شوری آیه ۱۵ هم می فرماید: فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ " «(ای رسول خدا) به دین الهی دعوت کن و استقامت کن همچنان که مأمور شدی و از خواسته های آنان پیروی نکن.» نقل شده که اصحاب پیامبر به او گفتند چقدر زود پیر شده اید. حضرت فرمود شَيْبَتِي هُوَ (آن آیه سوره هود مرا پیر کرد) آن قدر آزار و اذیت دین دارهای دور قبل شدید و سخت بود که مظهر امر را پیر کرد تا کمال صبر مظهر امر در عالم، ظاهر و معلوم شود.

" فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ " (هود: ۱۱۲): همچنان که به آن مأمور شدی استقامت کن.

بند ۲۶۲- " این سِدْرَةُ رِضْوَانِ سُبْحَانِی " : درخت بهشت الهی که منظور حضرت اعلی هستند.

بند ۲۶۳- " كَشَفِ غِطَاءِ فَرَمُودِنْد " : اظهار امر کردند و پرده و نقاب از چهره گشودند. حضرت ولی امر الله می فرمایند: " مظاهر مقدسه بدون شُبْهه، از مقام و مرتبه خود به نوعی مَطَّلَع و آگاه بوده اند، اما این که ماهیت این آگاهی چه بوده است، ما از آن بی خبریم." (انوار هدایت ص ۶۳۴)

" چه مقدار قلوب صافیة رقیقه که از آن شمسِ اُزلیه حکایت نمودند." : اشاره به مومنین بابی که در اثر ظهورِ إحاطه و سلطنتِ حقیقی حضرتِ اعلی تقلیب شدند و به مراتب بالای روحانی رسیدند.

" چقدر رَشْحَاتِ علمی از آن بحرِ علمِ لُدُنّی که إحاطه نمود." : اشاره به آثار نازله از قلم حضرت اعلی است.

أَعَزّه: جمع عزیز، مردم ارجمند و مُکَرَّم

بند ۲۶۴- " گویا صبر در عالمِ کون از اِصْطِبَارِشان ظاهر شد." : تا آن زمان این دو صفتِ صبر و وفا به تمامه در عالم ظاهر و محقق نشده بود.

بند ۲۶۵- " از قبل، معادنِ علمِ لُدُنّی و مواقعِ احکامِ اُزلی خبر داده اند." : قبل از این بیان، می فرمایند که دشنام دادن و ردّ و تکفیر کردنِ مؤمنانِ بابی، خودش بزرگ ترین دلیل حقانیت آنهاست. زیرا همه این بلاها و سختی ها را انبیای الهی از قبل در کتب مقدسه خبر داده اند و در روایات از ائمه نقل شده است. پس تحقیق و عود الهیه است.

بند ۲۶۶- مَن عَلَیْهَا: هر چه روی آن (زمین) است.

بند ۲۶۷- " إِذَا ظَهَرَتْ رَايَةُ الْحَقِّ لَعْنَهَا أَهْلُ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ " : هنگامی که پرچم و نشانه حق ظاهر شود، اهل شرق و غرب او را لعنت می کنند. (در جلد ۱۳ بحار الأنوار نقل شده از اَبَانِ بْنِ تَعْلَبِ و از منصور بن حازم، قاموس ایقان ص ۵۱)

" تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً " : یک ساعت تفکر بهتر از هزار سال عبادت است.

" يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نَكُرٍ " (قمر:۶): روزی که دعوت کننده به چیز ناخوشایندی دعوت می کند. از آیات قرآن مربوط به ظهور بعد است که مظهر امر، مردم را به امری فرا می خواند که موردِ اِنکار آنان است و از آن خوششان نمی آید.

بند ۲۶۸ - تیه: بیابان دال: دلالت کننده

بند ۲۶۹ - " أَيْنَ الْمُدَّخِرِ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ وَأَيْنَ الْمُتَخَيَّرِ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَالشَّرِيعَةِ " : در دعای ندبه می فرماید: کجاست آن ذخیره شده برای جدید کردن احکام و آداب؟ و کجاست آن برگزیده برای بازگرداندن مذهب و دیانت؟ (که به وضوح صحبت از تغییر احکام است)

" در زیارت می فرماید: أَلْسَلَامٌ عَلَى الْحَقِّ الْجَدِيدِ " : شیعیان اثنی عشری وقتی در شهر سامرا وارد سردابی می شوند که آن را محل غیبت محمد بن الحسن می شمارند، چند زیارت نامه هست که مطابق اخبار وارده می خوانند. یکی همین است که می فرماید: درود بر حق جدید. که آن را سید بن طاووس نقل کرده و در مفتاح الجنان و غیره هست. (قاموس ص ۷۲۰)

" سَأَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَنِ سِيرَةِ الْمَهْدِيِّ: كَيْفَ سِيرَتُهُ؟ قَالَ يَصْنَعُ مَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ وَيَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ كَمَا هَدَمَ رَسُولُ اللَّهِ أَمْرَ الْجَاهِلِيَّةِ " : (روایت شده که) از امام جعفر صادق (ع) در باره سیره و روش مهدی سؤال شد که روش او چگونه است؟ فرمود: آنچه را حضرت محمد ساخت او هم می سازد و هر چه را قبل از او باشد خراب می کند همان طور که رسول الله دین جاهلیت را خراب کرد. (قاموس ایقان ج ۲ ص ۸۴۴)

بند ۲۷۰ - " مقصود از هر ظهور، ظهور تغییر و تبدیل است در ارکان عالم سراً و جهرأ، ظاهرأ و باطنأ " : بیت العدل اعظم در کتاب قرن أنوار ص ۱۱۵ می فرماید: هر زمان که موعود الهی ظاهر شد، جامعه اهل ایمان گرد این نقطه مرکزی که صاحب امر و حیات روحانی آنان بود جمع آمدند و نظام ارزش های جدیدی به وجود آمد و وجدان و رفتار افراد انسانی تربیتی تازه یافت. علم و صنعت و هنر نیز جواب مساعد داد. بالاخره قوانین و تشکیلات اموری اجتماعی از نو ساخته شد. تمدنی نوین ظاهر شد و کم کم به پیش رفت و کسی بر مقاومتش قادر نیامد.

جناب ابوالقاسم افنان فرمود: از متقدمین احبای شیراز که به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شده بودند شنیدم که تفسیر این حدیث " إِنْ صَلَّحْتَ أُمَّتِي فَلَهَا يَوْمٌ وَإِنْ فَسَدَتْ فَلَهَا نِصْفُ يَوْمٍ وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تُعُدُّونَ " (یعنی اگر امت من صالح باشند مهلت آنها یک روز و اگر فاسد باشند نصف روز است. و بعد هم آیه قرآن است که می فرماید به درستی که روز نزد پروردگار مانند هزار سال است از آنچه شما حساب می کنید.) را رجا کرده بودند که بیان فرمایند. در جواب فرمودند: مقصود دوره دیانت اسلام است. احباء عرض کرده بودند: هنوز عرش رسول الله مدفون نشده بود که بین کبار صحابه اختلاف افتاد و اساس فساد در آیین محمدی گسترده گردید. پس چرا در سال ششصد هجری ظهور قائم موعود اتفاق نیفتاد؟ فرمودند: ظهور مولوی و کتاب مثنوی مثل شمعی

(ستونی) بود که به زیر آن دیوار نصب شده بود و دورهٔ دیانت اسلام به هزار و دویست سال بالغ گردید. (خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر ج ۱۳ ص ۱۷۱)

" در عوالم که از کتب مشهوره معتبره است " : نام کتاب، عوالم العلوم و المعارف است که تألیف عبد الله بن شیخ نورالله بحرینی است. شاگرد مجلسی بود. این کتاب حدود صد جلد است که جلد ۵۴ آن در احوال حضرت حجة بن الحسن است. (قاموس ص ۱۳۵)

" يَظْهَرُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ صَبِيٌّ ذُو كِتَابٍ وَ أَحْكَامٍ جَدِيدٍ (إِلَى أَنْ قَالَ ) وَ أَكْثَرُ أَعْدَائِهِ الْعُلَمَاءُ " : از بنی هاشم جوانی ظاهر خواهد شد که صاحب کتاب و احکام جدیدی است (تا این که می فرماید) و بیشتر دشمنانش علماء هستند. همان طور که قبلاً مذکور شد در حدیث دیگری از امام جعفر صادق نقل شده که وقتی قائم ما ظاهر شود، سختی‌هایی خواهد دید که پیامبر ندیده. پرسیدند: چطور؟ فرمودند: زیرا وقتی که رسول الله ظاهر شد مردم سنگ و چوب را می پرستیدند ولی در زمان قائم، مردم با قرآن با او مجادله می کنند.

" وَلَقَدْ يَظْهَرُ صَبِيٌّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَيَأْمُرُ النَّاسَ بِبَيْعَتِهِ وَ هُوَ ذُو كِتَابٍ جَدِيدٍ يُبَايِعُ النَّاسَ بِكِتَابٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ فَإِنْ سَمِعْتُمْ مِنْهُ فَاسْرِعُوا إِلَيْهِ " : حتماً جوانی از نسل بنی هاشم ظاهر خواهد شد و مردم را به بیعت نمودن (اطاعت) با خودش امر می کند و او صاحب کتاب جدید و تازه ای است. به کتاب جدید با مردم پیمان وفاداری می بندد که برای عرب پذیرفتن آن دشوار است. پس اگر در باره ظهور او چیزی شنیدید به سوی او بشتابید.

" در أربعين ذکر فرموده " : اربعین به معنای چهل است و بر طبق حدیثی از امام صادق معتقدند هر کس از شیعیان ما چهل حدیث حفظ کند، خدا او را در روز قیامت، دانشمند و فقیه محشور کند و عذابش نکند. به این دلیل هر یک از علماء، کتابی حاوی چهل حدیث (که قاعدتا از معتبرترین احادیثند) دارد. این حدیث که در کتاب ایقان نقل شده از کتاب اربعین محدث بحرینی است. (قاموس ص ۶۰)

بند ۲۷۱- " يَظْهَرُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ صَبِيٌّ ذُو أَحْكَامٍ جَدِيدٍ فَيَدْعُو النَّاسَ وَ لَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ وَ أَكْثَرُ أَعْدَائِهِ الْعُلَمَاءُ فَإِذَا حَكَمَ بِشَيْئٍ لَمْ يُطِيعُوهُ فَيَقُولُونَ هَذَا خِلَافٌ مَا عِنْدَنَا مِنْ أُمَّةِ الدِّينِ " : از بنی هاشم جوانی ظاهر می شود که صاحب احکام تازه است. پس مردم را دعوت می کند ولی کسی به او پاسخ مثبت نمی دهد و بیشتر دشمنانش علماء هستند. پس هرگاه حکمی کند از او اطاعت نمی کنند و می گویند این حکم بر خلاف آن چه نزد ماست و از پیشوایان دین رسیده، می باشد.

بند ۲۷۲- ینبوع : کتابی تألیف محمد بن احمد بن الجُنید ابو علی کاتب، مشهور به اسکافی است. (قاموس ص ۱۸۶۸)

" أَلِعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ حَرْفًا فَجَمِيعٌ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حَرْفَانِ وَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَالْعِشْرِينَ حَرْفًا " : علم عبارت از بیست و هفت حرف است و تمام آنچه که پیامبران آورده اند دو حرف است و تا امروز مردم جز همان دو حرف را نفهمیدند. پس هنگامی که قائم ما قیام فرماید، بیست و پنج حرف دیگر را ظاهر خواهد فرمود.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: مقصود از عبارت حدیث، حرفِ مَلْفُوف (ملفوظ) نیست. مقصود این است که آنچه در قرونِ اولی از فضائل عالم انسانی به حَیْزِ ظهور پیوست و در عرصهٔ شهود جلوه نموده از علوم و فنون و مخترعات و اکتشافات و مشروعات و اسرارِ کائنات و حقایق موجودات، کل به منزلهٔ دو حرف است اما آنچه بعد از ظهور قائم، ظاهر خواهد شد، از اسرارِ عالم و حقایق اشیاء و صنایع و بدایع و معلوماتِ عالم انسانی و سرّ مکنون و رمز مصون به منزلهٔ بیست و پنج حرف. (مائده آسمانی ج ۲ ص ۸) حضرت ولی امر الله نیز در این باره می فرمایند که " صرفاً به تعالی و تفوقِ نسبی این ظهور بدیع دلالت می نماید." (انوار هدایت ص ۶۰۵) شاید بتوان گفت حالا این طفل الفبا را یاد گرفته است ولی آموزش تمام نشده است.

" أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ؟ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا " (فرقان: ۴۴): آیا می پنداری بیشتر آنان می شنوند یا می فهمند؟ ایشان جز چهار پایانی نیستند بلکه گمراه ترند. (مشخص است که منظور از انعام، انسانها هستند و گرنه کلمهٔ گمراه در مورد حیوانات معنی ندارد)

بند ۲۷۳- " آیا این حدیث مذکور را حمل بر چه می کنند؟ " : منظور، حدیث علم بیست و هفت حرف است.

" صریح بر ظهورِ مطالبِ غیبیه و اموراتِ بدیعه " : مطالب جدید مانند احکام و تعالیم و حقایق روحانی جدید است.

لوح فاطمه : راوی این لوح جابر بن عبدالله انصاری است (او ۹۵ سال عمر کرد و در ۱۸-۱۹ غزوه هم شرکت داشت) در این لوح، اسامی ائمهٔ مذکور است. در مورد قائم گفته شده که سرهای دوستان من (قائم) مانند سرهای ترک و دیلم به هدیه فرستاده خواهد شد.. شیعیان بعد از امام حسن عسکری به بیست فرقه تقسیم شدند. (قاموس ص ۱۳۶۵) اگر امام حسن عسکری فرزندی داشت و امام بود، بر امام لازم بود به جهت رفع چنین اختلاف عجیبی فوراً آشکار شود و خود را به خلق معرفی کند. کلمهٔ ابن در لوح فاطمه (ابنّه محمد) دلیل است که موعود



از خاندان رسالت و نبوت است. شیخ صدوق هم به آن اشاره کرده. در مورد مظاهر مقدسه نمی گویند شمس حقیقت مُرد یا وفات کرد، زیرا روح الهی هیچ وقت نمی میرد... بلکه می گویند غروب کرد یا غیبت کرد. در کتاب مستطاب اقدس هم می فرمایند: " إذا غاب ملكوتُ ظهوری " (هنگامی که ملکوت ظهورم غایب شود) یا " إنَّ فی ظهوری لِحكمةٌ و فی غیبتی حكمةٌ أُخری " (در ظهورم حکمتی است و در غیبتم، حکمتی دیگر) این که حضرت اعلی، وجود محمد بن الحسن را اقرار کرده اند، واضح است که مقصود، همان لطیفه غیبیه الهیه است که در همه انبیاء و اولیاء متجلی است و چون آن روح الهی در آن دوره به اصطلاح شیعه به محمد بن الحسن نامیده می شد، به وجود او اقرار کردند. حضرت اعلی هم خود را مظهر آن نقطه حقیقت الهی معرفی فرموده که در هر دوره به اسمی معروف بوده (همان. ص ۱۳۹۳) به فرموده جمال قدم در جواهر الأسرار، همه انبیاء روح و نفس و اسم و رسم واحد دارند و اسم همه محمد است و نام پدرشان حسن و از جانبلقای خزائن بقا در جبروت عماء و مداین غیب در لاهوت علاء و از جانبلسای رحمة الله ظاهر شدند. (همان. ص ۱۳۹۴)

" عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ. فَيَذَلُّ أَوْلِيَاؤُهُ فِي زَمَانِهِ وَ تَتَهَادَى رُؤُسُهُمْ كَمَا تَتَهَادَى رُؤُسُ التُّرْكِ وَ الدَّلِيمِ. فَيُقْتَلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرَعَوِينَ وَ جَلِينَ تُصْبَعُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ وَ يَفْشُو الْوَيْلُ وَ الرِّئَةُ فِي نِسَائِهِمْ أَوْلِيَاؤِي حَقًّا " : او دارای کمال (پختگی، قوانین و شریعت کامل) موسی است و بهاء (زیبایی و نورانیت و روحانیت) عیسی و صبرِ ایوب است. پس یارانش در زمان او ذلیل خواهند شد و سرهایشان به هدیه فرستاده می شود همان طور که سرهای ترک ها و دیلمیان به هدیه برده می شود. پس گشته خواهند شد و سوزانده خواهند شد و خائف و ترسان و هراسان خواهند گشت. زمین به خونشان رنگین خواهد شد و ناله و فغانِ زنانشان بلند خواهد شد. آنان حقیقتاً دوستان حقیقی من اند.

بند ۲۷۴- روضه کافی : نام یکی از سه جلد کتاب کافی تألیف محمد بن یعقوب کلینی است که در سال ۳۲۹ ه. ق. نوشته شده. مانند باغی است که درختانِ احادیث مختلف را با هم دارد. (قاومس ص ۸۰۱)

" فِي رَوْضَةِ الْكَافِي عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ : قَالَ : أَتَعْرِفُ الزُّورَاءَ ؟ قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ يَقُولُونَ إِنَّهَا بَغْدَادٌ . قَالَ : لَا . ثُمَّ قَالَ : دَخَلَتِ الرَّيَّ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ . قَالَ : أَتَيْتَ سُوقَ الدَّوَابِّ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ . قَالَ : رَأَيْتَ جَبَلَ الْأَسْوَدِ عَنْ يَمِينِ الطَّرِيقِ . ؟ تِلْكَ الزُّورَاءُ . يُقْتَلُ فِيهَا ثَمَانُونَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِ فِلَانٍ كُلُّهُمْ يَصْلِحُ الْخِلَافَةَ . قُلْتُ مَنْ يَقْتُلُهُمْ ؟ قَالَ : يَقْتُلُهُمْ أَوْلَادُ الْعَجَمِ . " : در کتاب روضه کافی از معاویه بن وهب نقل شده امام جعفر صادق فرمود: آیا شهر زوراء را می شناسی ؟ گفتم: فدای شما شوم می گویند بغداد است. فرمود: نه. سپس فرمود: آیا داخل شهر ری شده ای ؟ گفتم: آری. فرمود: آیا به بازار مال فروش ها داخل گشته ای ؟ عرض کردم: آری. فرمود:

آیا کوه سیاه را در سمت راست جاده دیده ای؟ آنجا زوراء است. در آنجا هشتاد مرد از اولاد فلانی کشته می شوند که هر کدام صلاحیت خلافت را دارد. عرض کردم: چه کسی آنها را می کشد؟ فرمود: آنها را ایرانی ها می کشند.

بند ۲۷۵- " فُقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرُّ فُقَهَاءٍ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ " : علمای مذهبی و فقه‌های آن زمان، شریرترین فقها هستند زیر سایه آسمان. از آنها فتنه بر می خیزد و به خودشان بر می گردد.

سَقَر: جهنم

بند ۲۷۶- " از فقه‌ها و علمای بیان استدعا می نمایم که چنین مَشی نمایند. " : از علمای دیانت بابی می خواهند مثل علمای مذهبی دور قبل رفتار نکنند. حضرت اعلی در کتاب بیان به مومنین به بیان، بارها اِنذار فرموده اند که وقایع قبل را تکرار نکنند. از جمله در باب هفتم واحد دوم بیان فارسی می فرمایند: " از نفع کلّ مُدَیِّنِینَ به بیان می گذرد هر گاه شما از ضرر به او بگذرید. اگر چه می دانم نخواهید کرد. " در این بیان تلویحاً اشاره می فرمایند که باز هم موعود را آزار خواهید داد.

" شخصی اَعُور که از رؤسای قوم است. " : مقصود سید محمد اصفهانی است.

" نفسی که به کمال زهد و تقدی موصوف و معروف است " : احتمالاً مقصود یحیی ازل می باشد. (محبوب عالم ص ۲۴۳)

اَعُور: یک چشم      مُحَارِبَه: جنگ

بند ۲۷۷- " در این ایام رَائِحَةُ حَسَدِی وزیده " : اشاره به اعمال میرزا یحیی ازل برادر ناتنی جمال قدم است. تاریخ سایر ادیان نیز نشان می دهد که عنودترین اعداء پیامبر، غالباً اعضای عائله خود او هستند. در انجیل متی باب ۱۳ آیه ۵۷ می فرماید " نبی بی حرمت نباشد مگر در خانه خویش ". صفات بشری مثل حسد، غرور، اِرضاء نشده، سوء نیت، قدرت طلبی و غیره موجب آن است: " چرا باید چنین عنایتی به یکی از اعضای خانواده او عنایت گردد و نه به او؟ دوا دادا پسر عموی حضرت بودا سعی کرد در جامعه تفرقه بیندازد و با راندن یک فیل وحشی به سوی حضرت بودا، جان ایشان را تهدید کرد. قابیل و برادران یوسف و ابولهب، نمونه های دیگر هستند. برادران حضرت مسیح هم ایمان نیاوردند. (انجیل یوحنا باب ۷ آیه ۵) در مورد اینکه آیا جمال قدم بر حق بودند یا یحیی؟ خود تاریخ قضاوت کرد: حضرت بهاء الله به فلسطین، سرزمین وعود الهیه مربوط به نفس موعود تبعید شدند و یحیی، صبح ازل، به قبرس (که توسط اعراب و ترک های عثمانی جزیره شیطان نامیده شده) تبعید شد. یک

میسونر انگلیسی در ۲۷ ژانویه ۱۹۱۰ در حیفا از حضرت عبدالبهاء سؤال کرد که چرا ایشان و پدر بزرگوارشان، پیامبر بهایی نتوانستند در خانواده خود اقبال و اتحاد کامل برقرار سازند؟ فرمودند: هر یهودایی (کنایه از ناقض میثاق) احساس عقل کل بودن را در خود پرورش می دهد. اوسبب می گردد که اعضای ضعیف و سست ایمان و فاقد قوه تشخیص جامعه، گرفتار تزلزل شوند. او بخصوص جوانان بی تجربه را به خود جلب می نماید و به خوبی می داند که چگونه پیروان مؤثبات احساساتی و غیر منطقی و غیر نقاد امرالله را دور خود جمع کند. خلاصه این که یهودا (شخص ناقض) در این مسیر با کمترین مقاومت حرکت می کند. تمایل او به معروفیت و شهوتش برای قدرت و عطش سیری ناپذیرش برای نفسانیات، او را روز به روز از خداوند دورتر می سازد. ( راست را کژ انگاشته اند. ص ۲۰۱ )

تلبیس: حقیقت را مخفی کردن، خلاف حقیقت را گفتن، ریاکاری      طیار: در پرواز  
 بآساء: مشقت، سختی      عظماء: بزرگان      ضراء: سختی و محنت      اولی الکتاب: صاحبان کتاب،  
 علماء

بند ۲۷۸- " فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ " : قسم به کسی که جانم در دست اوست (بیان جمال قدم)

" از مصدر امر، حکم رجوع صادر شد. " : خداوند امر به بازگشت فرمود.

بند ۲۷۹- " این حرف مذکور مشهور " : اشاره به جمال قدم است.

مُحَدَّثَه: روی دهنده، ایجاد شده      دَم: خون      وَحَدَه: به تنهایی      قُوْت: خوراک  
 رَزَايَا: جمع رَزِيَه، بلایای بزرگ      صِحَّة و سُقْم: سلامت و بیماری، راست و دروغ  
 مُوَاصِلَت: به وصال یکدیگر رسیدن      مَحْمِل بَسْتَن: کنایه از تعبیر و منظوری داشتن

" فَوَالَّذِي نَطَقَ الرُّوحُ بِأَمْرِهِ " (بیان جمال قدم): قسم به کسی که روح القدس به امر او سخن گفت.

" وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً " (بیان جمال قدم): گواهی و شهادت خداوند کافی است .

" أَخْتِمُ الْقَوْلَ بِلا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ وَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ " : سخن را به پایان می برم ( با ذکر آیه قرآن): هیچ قوه و نیرویی نیست جز آنکه از خدا مایه گرفته ( در کهف آیه ۳۹ می فرماید: لا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ) و ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم (بقره آیه ۱۵۶ : إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ)

إهلاک: نابود کردن      مُتَوَاتِرًا: پی در پی      غَيْثٌ: باران، ابر بارانی      غَيْثٌ هَاطِلٌ: بارانِ ریزان

بند ۲۸۰- " ثِقَلِ أَكْبَرُكَ وَ دِيعَةُ رَبَّانِي اسْتِ " : ثقل اکبر عبارت از قرآن مجید است و عترت یا مبین آیات الله را ثقل اعظم گویند. حضرت محمد فرمودند: یکی از آن دو ثقل (قرآن)، از دیگری بزرگتر است و این دو حجت یا دو امرگران بها از هم جدا نمی شوند. (قاموس ص ۴۹۰)      أَصْرَحُ: صریح ترین، واضح ترین  
سلسال: آب روان و گوارا

بند ۲۸۱- " فِي حَدِيثِ الْمُفْضَلِ ، سُئِلَ عَنِ الصَّادِقِ : فَكَيْفَ يَا مَوْلَايَ فِي ظُهُورِهِ ؟ فَقَالَ: فِي سَنَةِ السِّتِّينَ يَظْهَرُ أَمْرُهُ وَ يَعْلُو ذِكْرُهُ " : در حدیثی که مفضل نقل کرده می گوید از حضرت امام جعفر صادق در مورد چگونگی و علامت ظهور قائم سوال شد که علامت ظهورش چیست؟ فرمود: در سال شصت، امر او ظاهر می شود و ذکر و اسم او اعلام خواهد شد.

بند ۲۸۲- آن هویة نور: مقصود حضرت اعلی      شاعر: آگاه

بند ۲۸۳- " فِي الْبِحَارِ : إِنَّ فِي قَائِمِنَا أَرْبَعَ عِلَامَاتٍ مِنْ أَرْبَعَةِ نَبِيِّ مُوسَى وَ عِيسَى وَ يَوْسُفَ وَ مُحَمَّدٍ . أَمَّا الْعِلَامَةُ مِنْ مُوسَى الْخَوْفُ وَ الْإِنْتِظَارُ وَ أَمَّا الْعِلَامَةُ مِنْ عِيسَى مَا قَالُوا فِي حَقِّهِ وَ الْعِلَامَةُ مِنْ يَوْسُفَ السِّجْنُ وَ التَّقِيَّةُ وَ الْعِلَامَةُ مِنْ مُحَمَّدٍ يَظْهَرُ بِأَثَارٍ مِثْلِ الْقُرْآنِ " : در بحار الانوار مجلسی (در ص ۵۷ بحار عربی و ص ۲۸۵ بحار فارسی تاریخ ۱۳۳۲ نقل شده) : در قائم ما چهار علامت از چهار پیامبر هست: موسی و عیسی و یوسف و محمد. اما علامت از موسی عبارت از ترس و انتظار است و اما علامت از عیسی چیزهایی است که در باره اش گفته اند و علامت از یوسف زندان و تقیه است و علامت از محمد این که با آثاری مانند قرآن ظاهر می شود.

حضرت موسی خوف و ترس داشت که در مجلس مواجهه با فرعون، علماء با حبال و دلایل باطل خود، مردم را گمراه کنند (ر. ک. توضیحات بند ۵۷) و خوف از عدم ایمان مردم داشت و نیز بعد از واقعه قتل آن شخص قبطی پیوسته منتظر نزول بلا بودند.

در مورد حضرت عیسی، نسبت های ناروایی که به آن حضرت وارد می کردند از جمله این که ایشان دشمن دین و کتاب خدا، تورات و حضرت موسی هستند و این که خود را پسر خدا نامیده و ادعای الوهیت کرده اند و می گفتند که با کشتن ایشان امرشان هم از بین می رود.

حضرت یوسف بر اثر دسیسه همسر عزیز مصر، مدت چهارده سال در زندان باقی ماند و تقیه هم اشاره به این است که ابتدا خود را به برادرانش معرفی نکرد. حضرت اعلی نیز در سجن ماکو و چهریق مسجون شدند و به جهت عدم استعداد مردم، مقام حقیقی خود را در ابتدا بیان نفرمودند و به تدریج آن را آشکار کردند. در مورد شباهت حضرت اعلی با یوسف در حدیث دیگری آمده که " فِيهِ سُنَّةٌ مِنْ يَوْسُفَ يُبَاعُ وَيَشْتَرَى " یعنی در قائم این سنت از یوسف است که مورد خرید و فروش قرار می گیرد و او را با دنیا معاوضه می کنند و نیز یک شباهت دیگر حضرت اعلی با یوسف این است که چون مردم در باره مظهر ظهور به خلاف حقیقت سخن می گویند و همسر عزیز مصر نیز به حضرت یوسف دروغ و تهمت می بندد، خداوند کید و تزویر آنان را عظیم شمرده. (محبوب عالم ص ۳۱۲)

در مورد نزول آثاری مانند قرآن این نقل به مضمون است: در بحار الانوار ج ۱۳ نقل است که حضرت علی فرمود: گویا عجم ها را می بینم که در مسجد کوفه خیمه ها زده و قرآن را به طریقی که نازل شده به خلائق تعلیم می دهند... (قاموس ص ۱۹۳)

" إِلَّا مَنْ شَاءَ رَبُّكَ " : جز آن کسی که خداوندت بخواهد.

" إِنَّ اللَّهَ مُسْمِعٌ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنَا بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ " (بیان جمال قدم است ولی همین مضمون در سوره فاطر آیه ۲۲ نازل شده است): خدا به هر کس بخواهد (کلام الهی را) می شنواند و من نمی توانم به گوش مُردگانی که در قبر خفته اند چیزی را برسانم. (مخصوصاً خود را به مردن و نشنیدن زده اند)

" وَاللَّهُ لِيَمْحِصَنَّ وَاللَّهُ لِيَعْرَبَنَّ " : قسم به خدا که امتحان می شوند و قسم به خدا که غربال می شوند.

" وَ لِكُلِّ عِلْمٍ سَبْعُونَ وَجْهًا وَ لَيْسَ بَيْنَ النَّاسِ إِلَّا وَاحِدٌ وَ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ يَبُتُّ بَاقِيَ الْوُجُوهِ بَيْنَ النَّاسِ " : هر علمی هفتاد صورت دارد و بین مردم جز یک صورت آن موجود نیست و زمانی که قائم قیام فرماید، بقیه صورت های مختلف آن را بین مردم منتشر می فرماید.

" قَالَ : نَحْنُ نَتَكَلَّمُ بِكَلِمَةٍ وَ نُرِيدُ مِنْهَا إِحْدَى وَ سَبْعِينَ وَجْهًا وَ لَنَا لِكُلِّ مِنْهَا الْمَخْرَجُ " : فرمود: ما به یک کلمه سخن می گوئیم و از آن هفتاد و یک معنی متفاوت اراده می کنیم و منظور داریم و برای هر کدام از آن نیز توضیحی و مقصودی داریم.

بند ۲۸۴- بلا حجاب: بی پرده

بند ۲۸۵- " وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بِهِمْ كَمَا هُمْ يَعْمَلُونَ وَيَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَهُ فِي أَيَّامِهِ وَكَذَلِكَ قَضَىٰ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا وَيُقَضَىٰ عَلَى الَّذِينَ هُمْ كَانُوا بِآيَاتِهِ يَجْحَدُونَ " (بیان جمال قدم): و خدا با آنان همان طور رفتار می کند و آنان را فراموش می کند همان گونه که آنان لقاء او را در ایام الله فراموش کردند و این چنین بر کافران حکم شد و همین طور حکم خواهد شد در مورد کسانی که آیات او را انکار کنند.

غامضه: پیچیده و مشکل / نسیان: فراموشی / طغیان: نافرمانی / بغی: نافرمانی و ظلم / متبّع: پیرو

بند ۲۸۶- " وَأَخْتِمُ الْقَوْلَ بِقَوْلِهِ تَعَالَىٰ " (بیان جمال قدم): سخن را به پایان می رسانم با کلام خداوند تعالی.

" وَ مَنْ يَعِشْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ " (زُخْرَف: ۳۶): هر کس از ذکر خدا چشم بپوشد بر او شیطانی را می گماریم تا که قرین و همنشین او باشد. فعل " يَعِشْ " از عَاشَ، يَعِشُو، به معنی کسی که در نور آفتاب، چشمش حساس و ضعیف باشد و دچار آبریزش شود و تحمل نور خورشید را ندارد. حضرت اعلی در اوایل ظهور به عنوان حضرت ذکر، نزد اصحاب، معروف بودند و ذکر الله الاکبر از ألقابِ نقطه اولی است. کلمه ذکر در آیات قرآن در شأن حضرت محمد و قرآن مجید نازل شده پس می تواند منظور مظهر امر و کتاب آسمانی در هر دور باشد. این إشکال و ضعف از خود فرد است و در تابش نور خورشید خللی نیست.

" وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا " (طه: ۱۲۴): هر کس از ذکر من روی برگرداند روزی اندکی برای اوست. اشاره به فقدان حیات روحانی و رزق الهی در مورد کسانی که از مظهر امر الهی و آیات او روی بر می گردانند که باید به همان مقدار اندکی که از دور قبل باقی مانده بسنده کنند.

بند ۲۸۷- " وَكَذَلِكَ نُزِّلَ مِنَ قَبْلُ لَ أَنْتُمْ تَعْقِلُونَ " (بیان جمال قدم): این چنین از قبل نازل شد اگر شما تفکر و تعقل کنید. اشاره به آیه قبل (طه ۱۲۴) که این یک حکم کلی الهی است که در همه ادوار صادق است.

بند ۲۸۸- " الْمَنْزُورُ مِنَ الْبَاءِ وَالْهَاءِ " (بیان جمال قدم): نازل شده از قلم حضرت بهاء الله.

بند ۲۸۹- " وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ سَمِعَ نِعْمَةَ الْوَرَقَاءِ فِي سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى " (بیان جمال قدم): درود بر کسی که شنید نغمه کبوتر الهی را بر فراز سدره منتهی.

بند ۲۹۰- " فَسُبْحَانَ رَبَّنَا الْأَعْلَى " (بیان جمال قدم): مُنَزَّه و بلند مرتبه است ربّ اعلی و پروردگار بلند مرتبه ما

"۱۵۲" : امضاء الواح جمال مبارک در اوایل ظهورشان ، مِنْ الباء و الهاء ، و یا ۱۵۲ رمز از بهاء بود. (اسرار الآثار  
خصوصی ج ۲ ص ۸۸) از لحاظ حروف ابجد ۲ برابر است و ۵ معادل ه و ۱ برابر الف است که می شود: بها .

\*\*\*\*\*

## ضمیمه ۱

خلاصه و مضمون قسمتی از لوح مبارک حضرت بهاءالله در تفسیر آیه نور و الم و آیه عَزَّوَجَلَّ بَثَالِثِ که به افتخار میرزا آقای رکاب ساز شیرازی در بغداد نازل شده: (مآئده آسمانی جلد ۴ ص ۴۹ تا ۸۸)

... پس بدان که برای هر حرفی از این حروفات، آیات و نشانه‌هایی است برای کسانی که دارای عرفان هستند و در این حروف، رموزات و اشارات و معانی و دلالتی است که حرفی از آن را کسی نمی‌داند جز آنان که در رضای الهی سالکند و در رضوان علم، شادمانه به سر می‌برند... پس بدان که آن حروفات در مقام اسماء، دلالت می‌کنند بر مظاهر الهیه. همان طور که در ابتدای کتاب قرآن (در سوره بقره) می‌خوانید: "أَلِف. لام. میم. ذَلِکَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیْهِ هُدًی لِّلْمُتَّقِیْنَ" و در این مقام، خداوند حبیب خود را (حضرت محمد) به این حروفات مُنْبَسَطَةٌ مُقَطَّعَةٌ (حروف بریده بریده. به اصطلاح امروزی حروف اختصاری) نامیده تا سبب یقین کسانی شود که در هوای روح با دو بال انقطاع پرواز می‌کنند: ای محمد، این کتاب یعنی کتاب نفسِ توست که جزء کتابِ غیبِ محفوظ، محسوب است و کسی جز خدا به علم آن احاطه ندارد و علم ما کان و ما یکون از آن مایه می‌گیرد... و در مقام دیگر بر کتابی اطلاق می‌شود که بر پیامبر نازل شد (قرآن) ... و در مقام دیگر، بدان که خدا همان طور که حبیب خود را با حروفات ترکیب شده و کلمات کامل نامیده- مانند این که شما او را به اسامی محمد و احمد و محمود در ملکوت اسماء می‌نامید، همین طور خدا هم او را با حروفات مُنْبَسَطَةٌ و رِقْمِ هَایِ مُقَطَّعَةٌ (بریده بریده) نامیده تا از آن پس همه بدانند که همه حروفات ابهی و اسماء حُسنی خلق خداست. چه که از محبوب هیچ چیزی ظاهر نمی‌شود مگر آنکه قصدش حبیبش (محمد ص) است... در مقام دیگر، اَلِف دلالت می‌کند بر اَلُوْهِیَّتِ مطلقه و لام بر ولایت مطلقه که به نفس قائم او (قائم و ولی) بر می‌گردد. همان طور که فرموده "إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ" (ولی شما الله است.) و این از ولایت خداوند عزیز و محمود است و میم بر کینونت محمدیه دلالت می‌کند و خداوند حضرت محمد را به این حروفات مخاطب فرمود تا همه یقین کنند که هر چه به عبارت و کلام در می‌آید و به زبان خلاق ذکر می‌شود و یا در عالم درک می‌شود، همه در قمیص محمدیه ظاهر شد. (همه در حضرت محمد جمع است.) و اگر بخوایم این سه رتبه را توضیح دهیم، کاغذها و مرکبها کفایت نکند و لکن آن را مختصر می‌کنم. ... پس بدان در مقام دیگر خدا با این حروفات، اسرار بی‌نهایتی را اراده فرموده و از جمله اشاره به مدت اختفای جمال الهی در پشت خیمه‌های جلال است. همان طور که در آثار و روایات ائمه هم می‌بینید که فرموده اند بعد از تمام شدن "المص" تا "المر" مهدی قیام می‌کند و به همین ترتیب در همه حروفات مقطَّعَةٌ این اسرار وجود دارد... پس بدان که "أَلِف" در مقامی اشاره دارد به اسم اعظم او که الله است و "لام" بر علم



مکنون او و "میم" بر اسمِ مُعْطِي او. یعنی : اَنَا اللهُ الْأَعْظَمُ الْمُعْطِي. و این اسمایی (یا صفاتی) است که خدا در ابتدای کتاب (قرآن) خود را به آن مَخْصَص فرمود و به این واسطه آنچه را می خواست بیان فرمود و هیچ کس نخواهد دانست که کیفیت إِرَادَهُ او چگونه است زیرا علم هیچ کس به آن پیشی نمی گیرد (احاطه ندارد) ... پس در مقامی خداوند تعالی اراده فرمود از "أَلِفِ أَحَدِيهِ" ، ذات خود را و از "لام" ، ولایتِ وَلِيِّ خود را ، زیرا که لام، حرف ولایت است و از میم، ثُبُوتِ حَبِيب خود را ، زیرا میم حرف نبوت است. همان طور که در ابتدای اسم رسول او ظاهر شد و حرف ولایت بر حرف نبوت، مقدم ذکر شده و أُولُو الْأَفْئِدَةِ آن را بشارتی به آینده می دانند که کسی که بعد از محمد می آید، در اسم عظیم او اسم ولایت بر اسم نبوت مقدم است. همان طور که در کلمه علی محمد می بینید و آیه دوم سوره بقره هم مؤید این دلالت است که می فرماید: " ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ " و غیب در زمانِ محمد ، جز علی محمد نبود. اگر شما به آن غیب ایمان آورید ( آن وقت معلوم می شود که جزء متقیان هستید) و به آن غیب، خدا در دور فرقان از همه اهل آسمان و زمین ، عهد ( عهد ایمان) گرفت و لکن اکثر مردم نمی فهمند... پس عظمت امر ( حضرت اعلی) را ببین که خدا در ابتدای کتاب و در ابتدای خطاب با حبیب خود، او را ذکر فرمود و با وجد این، این فُجَّار عهد او را شکستند.

## ضمیمه ۲

### حدیثِ ابا لُبید:

از جمله احادیثی که حروف مقطعه قرآنی در آن مورد استناد قرار گرفته، به نامِ راویِ آن " ابا لُبید" مشهور است که اکثر مفسرین بزرگ، این حدیث را نقل و یا شرح کرده و یا به نوعی به آن توجه نموده اند. از جمله مرحوم مجلسی در " بحار الأنوار" ضمن نقل حدیث در برخی مواضع آن، نظرات خود را اضافه نموده که به شرح ذیل می باشد:

" تفسیر العیاشی ابو لبید المَخزومی قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) : يَا أبا لُبَيْدٍ، إِنَّهُ يَمْلِكُ مِنْ وُلْدِ الْعَبَّاسِ إِثْنَا عَشَرَ. تُقْتَلُ بَعْدَ الثَّامِنِ مِنْهُمْ أَرْبَعَةٌ. تُصِيبُ أَحَدَهُمُ الدَّبْحَةُ، فَيَذْبَحُهَا. هُمْ فِئَةٌ قَصِيرَةٌ أَعْمَارُهُمْ، قَلِيلَةٌ مُدَّتُهُمْ، حَبِيثَةٌ سِيرَتُهُمْ، مِنْهُمْ الْفُؤَيْسِقُ الْمَلَقَّبُ بِالْهَادِي وَ النَّاطِقُ وَ الْغَاوِي. يَا أبا لُبَيْدٍ، إِنَّ فِي حُرُوفِ الْقُرْآنِ الْمُقَطَّعَةِ لِعِلْمًا جَمًّا. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ " الْم ذَلِكَ الْكِتَابَ " فَقَامَ مُحَمَّدٌ (ص) حَتَّى ظَهَرَ نُورُهُ وَ ثَبَّتَ كَلِمَتَهُ وَ وُلِدَ يَوْمَ وُلِدَ وَ قَدْ مَضَى مِنَ الْأَلْفِ السَّابِعِ مِائَةَ سَنَةٍ وَ ثَلَاثَ سِنِينَ . ثُمَّ قَالَ: وَ تَبَيَّنَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ فِي الْحُرُوفِ الْمُقَطَّعَةِ إِذَا عَدَدْتَهَا مِنْ غَيْرِ تَكَرُّرٍ وَ لَيْسَ مِنْ حُرُوفِ الْمُقَطَّعَةِ حَرْفٌ يَنْقُضِي إِلَّا وَ قِيَامٌ قَائِمٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ عِنْدَ انْقِضَائِهِ . ثُمَّ قَالَ: الْأَلْفُ وَاحِدٌ وَ اللَّامُ ثَلَاثُونَ وَ الْمِيمُ أَرْبَعُونَ وَ الصَّادُ تِسْعُونَ . فَذَلِكَ مِائَةٌ وَ إِحْدَى وَ سِتُونَ . ثُمَّ كَانَ بَدَأَ خُرُوجِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (ع) : الْمِ اللَّهُ . فَلَمَّا بَلَغَتْ مُدَّتُهُ قَامَ قَائِمٌ وُلِدَ الْعَبَّاسُ عِنْدَ الْمَصِيِّ . وَ يَقُومُ قَائِمُنَا عِنْدَ انْقِضَائِهَا بِ " الْمِرِّ " . فَافْهَمْ ذَلِكَ وَ عُدَّ وَ اكْتُمَّهُ. " (بحار الأنوار جلد ۵۲ ص ۱۰۷)

جناب ابو الفضائل در کتاب فرائد به این حدیث اشاره نموده و بشارت به ظهور موعود را از آن استنتاج و تاریخ ظهور را به دست آورده اند. ترجمه حدیث از کتاب فرائد این است:

" ... خلاصه ترجمه حدیث این است که عالمِ مفسر، عیاشی از اَبی لُبیدِ مَخزومی روایت نموده است که امامِ همام، ابو جعفر ( امام محمد باقر) (ع) فرمود: یا ابا لبید، هر آینه مالک مُلک خواهند شد از فرزندان عباس، دوازده کس و پس از هشتمین ایشان، گشته می شوند از آنها چهار نفر، یکی از ایشان به ذبحه یعنی گلو درد دچار می شود و او را هلاک می کند. اینان گروهی هستند کوتاه عمر و زشت سیرت. یکی از ایشان آن فاسقِ سخنورِ گمراه است که ملقب به هادی است. یا ابا لبید، مرا در حروف مقطعه قرآن، علم بسیاری است. خداوند تبارک و تعالی نازل فرمود: " الْم ذَلِكَ الْكِتَابَ " . پس قیام فرمود محمد (ص). تا آنکه نور او آشکار شد و کلمه او ثابت و آشکار گشت و تولد یافت آن حضرت (محمد) و یوم تولد او از هزاره هفتم، یکصد و سه سال گذشته بود. یعنی از ظهور ابو البشر (حضرت آدم) شش هزار و یکصد و سه سال گذشته بود که خاتم انبیاء متولد شد و عالم را به وجود

مبارک مزین فرمود. پس فرمود: و تبیان این نکته در حروف مقطعه قرآن است ، اگر بشماري آن را بدون تکرار و نیست حرفی از حروف مقطعه قرآن که بگذرد آیامش مگر اینکه قائمی از بنی هاشم نزد انقضای آن قیام خواهد کرد. یعنی هر یک از حروف مقطعه اوائل سُور، تاریخی است و اشارتی است از برای قیام یکی از بنی هاشم در دوره اسلام. پس فرمود : الف، یک است و لام، سی و میم، چهل و صاد، نود. و این جمله یکصد و شصت و یک ( از لحاظ ) عدد است. و بالجمله واقع شد آغاز خروج و قیام حسین بن علی (ع) نزد "الم . الله لا اله الا هو .." (سوره آل عمران). و چون این مدت بالغ شد قیام نمود قائم ولدِ عباس نزد "المص" . و قیام خواهد فرمود قائم ما نزد انقضای اعداد حروف مقطعه اوائل سُورِب "المر". پس دریاب این نکته را و بشمار و پنهان دار."

سپس جناب ابو الفضائل توضیحاتی در مورد حدیث بیان می فرمایند که به این شرح است: و برفیق حدیث شریف، چون هفتاد و یک سال از قیام حضرت خاتم الانبیاء بگذشت سید الشهداء علیه التَّحیة و البهاء، قیام فرمود و به رتبه شهادت فائز گشت. (ا. ل. م. = ۱+۳۰+۴۰+۷۱ که حضرت امام حسین در سال ۶۱ هجری قمری شهید شدند و مبدأ این تاریخ ۱۰ سال قبل از آن است یعنی از اظهار امر حضرت محمد حساب شده. مبدأ رسمی تاریخ اسلام در دوره خلافت عثمان تعیین شد.) و چون صد و چهل و دو سال از قیام سید رسل منقضی شد، قائم آلِ عباس عبد الله سَفَّاح با امر خلافت هاشمیه قیام نمود و به قیامش ، خلافتِ اُمویّه زائل و منقضی گشت.

(ا. ل. م. ص. = ۱+۳۰+۴۰+۶۰ = ۱۳۱ که اگر آن ۱۰ سال قبل از هجرت را اضافه کنیم می شود ۱۴۱ که سال بعد یعنی ۱۴۲ حکومت امویان با قیام سَفَّاح، از بین رفت. فقط یک نکته این که در حساب ابجد امروز ص، برابر ۹۰ است ولی در اینجا برابر ۶۰ است . این موضوع را خود حضرت در خبری از که شخصی به نام رحمت بن صدقه رسیده، توضیح می دهند که منظور مقدار عددی ص، به حساب قدیم است نه به حساب فعلی.) و چون بر وفق فرمان حضرت ابی جعفر (امام محمد باقر) ، حروف مقطعه اول سُور را از "الم ذلک الکتاب" ( نازل در سوره بقره) تا "المر" (نازله در سوره رعد) بشماري، یک هزار و دویست و شصت و هفت می شود و این مطابق است با یوم طلوع نیر اعظم از فارس. و این نکته پوشیده نمآند که حضرت ابی جعفر (ع) تواریخ مذکوره در حدیث را از یوم قیام حضرت رسول بر اعلان دعوت أخذ فرموده و چنانچه در جمیع کُتب سیر مذکور است آن حضرت هفت سال قبل از هجرت، بِالْعَلَانیة به دعوت قریش قیام فرمود و قبل از قیام آن حضرت بر اعلان دعوت، امر بعثت خود را مخفی و مکتوم می فرمود و چون این عدد بر سنین هجرت افزوده شود، بالتمام با سنه ۱۲۶۰ که سنه ظهور نقطه اولی ، عَزَّاسْمُهُ الْأَعْلَى است مطابق گردد. و همین است مقصود از عبارت حدیث مُفَصَّل بن عُمر که از حضرت

صالح (ع) روایت نمود که آن حضرت در میعاد ظهور فرمود: " وَفِي سَنَةِ السِّتِّينَ يَظْهَرُ أَمْرُهُ وَيَعْلُو ذِكْرُهُ " یعنی در سنه شصت، امر آن حضرت ظاهر گردد و ذکر ظهورش انتشار و استعلاء یابد..."

همان گونه که در شرح جناب ابوالفضائل آمده هدف ایشان اصولاً استخراج سال ظهور از این حدیث بوده است و متعرض سایر مسائل و تواریخ حدیث نشده و به شرح همه موارد حدیث و تطابق آن با مصادیق خارجی نپرداخته اند. البته موارد متعددی در این حدیث از دیدگاه موافقان و مخالفان آمده است که در اینجا به علت تطویل متعرض آن نشده و تنها به ذکر چند نکته به طور اختصار پیرامون حدیث بسنده می کنیم.

اول اینکه وقوع مواردی که در این حدیث و اصولاً کلیه اخبار مربوط به ظهور موعود آمده است باید در صورت کلی آن و در انطباق با سایر اخبار و آیات قرآن مورد مطالعه قرار گیرد. توجه به یک حدیث و یا آیه خاصی نمی تواند دلیل اثبات مطلبی باشد، علی الخصوص مسأله ای چون ظهور الهی که حجت و دلیل آن در وهله اول خود اوست و برای کسانی که از شناخت آن به این نحو قاصرند، آیات اوست که بالفطره نازل می شود و صاحبان فطرت پاک در مواجهه با آن، حقانیتش را در می یابند... اما بشارات نیز در مرحله ای مطابق فهم و نیاز گروهی واقع شده و ممکن است به عنوان امری ثانویه، سائل مستعد را به سوی حق دلالت کند و نباید از این نکته مهم غافل ماند که یک خبر در مورد ظهور موعود و یا اشاره به محل در مورد محل ظهور و غیره، به تنهایی نمی تواند محل استناد و فصل الخطاب قرار گیرد و از این روست که خداوند در ارسال ظهورات خود، همواره سنت را اجرا می نماید و یکی از این سنن، عدم تطابق ظهور و نشانه های آن با انتظارات و مشتبهات خلق است. او یَفْعَلُ مَا يَشَاءُ است و انطباق ظهور با نشانه ها و بشارات قبل و تقیید آن به هر گونه ای و یا ارزیابی آن با ذهنیات و فهم بشری با این قانون و سنت کلی چندان مطابقتی ندارد. بخصوص در اخبار مربوط به قائم موعود که گفتار و اقوال ائمه (ع) بر مکتوم بودن و عدم تصریح زمان ظهور قرار گرفته و اصولاً وقت آن را تعیین نمی فرمودند که اخبار بسیار در این باره آمده است. در بسیاری از اخباری که از زمان ظهور ائمه الهیه، علیهم التثناء، سؤال شده در کنار اشاره غیر مستقیم به زمان، افراد را به نشانه های دیگری ارجاع داده اند و به نظر می رسد که عمد خاصی در این مورد وجود داشته و مومنین را می آموخته اند که مبدا توجه سطحی به یک نکته، آنان را از توجه به حقیقت منع نماید و یا در آنان استغنائی از طلب و فهم ایجاد کند، بلکه تمام این امور در مجموع راهگشا و هادی سبیل خواهد بود. مضافاً بر این مطلب که از خطر بداء نیز نباید غافل شد. این گونه روش و سیرت در اخبار، امری عادی بوده و قطعیت اخبار اموراتیه از آنجا که در معرض محو و اثبات می باشد، نیازمند احتیاط کامل و فهم دقیق است.

از حضرت امیر (ع) روایت است که خطاب به میثم فرمود اگر آیه ای در کتاب خدا نازل نشده بود، هر آینه شما را از آنچه تا یوم قیامت پیش می آمد خبر می کردم و آینده را برای شما آشکار می ساختم: " ... فَهَذَا قَوْلُ عَلِيٍّ (ع) لِمَيْثِمِ التَّمَارِ: لَوْلَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى لِأَخْبِرْتُمْ بِمَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ " . ( منظور آیه ای است که می فرماید خدا هر چه را بخواهد محو می کند و هر چه را بخواهد نگه می دارد.) پس در بررسی احادیثِ مُورَّخه باید به این نکته توجه نمود.

اما آنجا که جناب ابو الفضائل عدد ۱۲۶۷ را محاسبه نموده اند، بر اساس جمع أبجدی حروف مقطعةً أوائل سور تا " المر" است به این شرح:

$$\text{الم (سوره بقره)} \quad ۴۰ + ۳۰ + ۱ = ۷۱$$

$$\text{الم (سوره آل عمران)} \quad ۴۰ + ۳۰ + ۱ = ۷۱$$

$$\text{المص (سوره اعراف)} \quad ۹۰ + ۴۰ + ۳۰ + ۱ = ۱۶۱$$

$$\text{الر (سوره یونس)} \quad ۲۰۰ + ۳۰ + ۱ = ۲۳۱$$

$$\text{الر (سوره هود)} \quad ۲۰۰ + ۳۰ + ۱ = ۲۳۱$$

$$\text{الر (سوره یوسف)} \quad ۲۰۰ + ۳۰ + ۱ = ۲۳۱$$

$$\text{المر (سوره رعد)} \quad ۲۰۰ + ۴۰ + ۳۰ + ۱ = ۲۷۱$$

و جمع این اعداد برابر ۱۲۶۷ خواهد بود.

نکاتی در این خبر پیچیده وجود دارد که از دید صاحب نظران مخفی نمانده و به آن اشاره کرده و تا حدودی به ارائه نظرات خود در این باره پرداخته اند. از جمله حرفِ مقطعه ای است که به قائم ارواحنا له الفداء اشاره می کند و با اختلاف در نسخ به دو صورت "الر" و "المر" هر دو آمده است. مسأله دیگر انطباق این تواریخ با مصادیق خارجی آن است که در برخی مواقع دچار اشکال است. نباید از نظر دور داشت که برخی از تواریخ مورد اشاره حدیث در زمان صدور آن از وقایع ماضیه محسوب می شده و از مسائل مسلمه بین عباد بوده و این که چرا به این صورت در حدیث به آن پرداخته شده خود جای تفکر است. (حیات امام باقر ع بین سال های ۵۷ الی ۱۱۴ هجری بوده است) و مهمترین پیش بینی حدیث، همان خبر ظهور قائم موعود است. گرچه نحوه مواجهه با این حدیث چون بسیار مسائل دیگر، مورد اتفاق نظر نیست و برخی به ضعیف بودن و عدم صحت حدیث هم قائل

شده اند. (البته این نسبت ضعف به حدیث، بعد از ظهور مبارک و اینکه از آن در مورد بشارت استفاده شده بیشتر مشاهده می شود و إلا بزرگان حدیث در ادوار قبل، چنین نظری نداده اند بلکه سعی در فهم و تعمق در آن نموده و آنچه از درک آن عاجز شده اند به عدم علم خود و معضل بودن خبر و عمد ائمه اطهار در اشارات رمزگونه به ظهور موعود نسبت داده و از خدا استدعای فضل و عنایت نموده اند تا آنان را به علم خود هدایت فرماید و به انکار و ضعف آن جسارت نفرموده اند) از جمله مرحوم مجلسی با احاطه و آشنایی که به اخبار و سبک احادیث داشته، نظرات خود را در باب این حدیث در بحار الانوار آورده است که ترجمه قسمت هایی از آن به شرح ذیل است:

" مؤلف گوید چیزی که در حلّ این خبر که از جمله اخبار پنهان کرده شده است به خاطر می رسد این است که آن چیزی که حضرت بیان نمود که حروف مقطعه که در اوائل سوره های قرآن است، اشاره به اوقات ظهور سلطنت جماعتی از اهل حق و جماعتی از اهل باطل، پس آن حضرت استخراج نمود ولادت رسول خدا را از نام های این حروف که به زُبر و بینه بسط داده شوند چنان که در وقت قرائت به آنها تلفظ کرده می شود لیکن به حذف اوائل سوره هایی که مکررند مثل این که الف لام میم را نه (؟) بشماری و مکرر آن را در پنج سوره به حساب نیاری زیرا که اول شش سوره "الم" است: آنها "الم ذلک الکتاب" (بقره)، "الم الله" (آل عمران)، "الم أحسب الناس" (عنکبوت)، "الم غلبت الروم" (سوره روم)، "الم تلک آیات الکتاب" (سوره لقمان)، "الم تنزیل" (سوره سجده)، است. یکی از این ها را می شماری و ما بقی را چونکه مکررند می اندازی. وقتی که حروف مقطعه اوائل سوره ها را به این ترتیب شمردی، همه آنها صد و سه حرف می شود. موافق ولادت پیغمبر (ص) است زیرا که ولادت با سعادتش از وقت تمام شدن شش هزار سال از ابتدای خلقت آدم، صد و سه سال گذشته، اتفاق افتاد. پس بنا بر این مبدأ تاریخ ولادتش از آخر این شش هزار سال قرار داده می شود. پس قول آن حضرت که این معنی از حروف مقطعه قرآن در وقتی که آنها را بدون تکرار بشماری واضح و آشکار است، اشاره به این معنی است که تقریر نمودم. بعد از آن بیان فرمود که هر یکی از این سوره ها اشاره است به ظهور دولتی از بنی هاشم که آن دولت در وقت گذشتن آن مدتی که از حروف اول آن سوره مفهوم می شود ظاهر خواهد شد. پس "الم" که در سوره بقره است، اشاره به ظهور دولت رسول خدا است. - زیرا اول دولتی که در طائفه بنی هاشم ظاهر شد، دولت عبدالمطلب بود. پس آن مبدأ تاریخ است- و از وقت ظهور دولت وی تا ظهور حضرت رسول (ص) که وقت بعثتش باشد قریب به ۷۱ سال است و این عدد "الم" است. پس "الم" اشاره به این است. و بعد از این به ترتیب قرآن، "الم" است که اول سوره آل عمران است و آن اشاره به خروج حسین بن علی ع است. خروج آن حضرت در اواخر سال شصتم هجرت واقع شد. بعثت رسول خدا سیزده سال پیش از هجرت به وقوع پیوست لیکن شیوع یافتن امر نبوتش دو سال از ابتدای بعثت گذشته است و مبدأ این تاریخ دو سال از ابتدای

بعث گذشته اعتبار کرده می شود. پس آن وقت تا خروج حضرت سید الشهداء هفتاد و یک سال است که موافق عدد "الم" است. چنانکه مذکور گردید. بعد از آن به ترتیب قرآن "المص" است. دولت بنی عباس در وقت انقضاء آن مدت ظاهر گردید. لیکن این سخن هم اشکال به هم می رساند به اینکه ظهور دولستان و ابتدای بیعت مردم با ایشان در سال صد و سی و دوم هجرت واقع شد و حال آنکه در آن وقت از بعثت صد و چهل و پنج سال گذشته بود. پس آنچه که در خبر است با این موافق نمی شود زیرا که عدد "المص" صد و شصت و یک است و مبدأ آن هم همان مبدأ "الم" است که بعثت باشد. پس بنا بر این باید ظهور دولستان صد و شصت و یک سال از بعثت اتفاق افتاده باشد و حال آنکه چنین نیست. و خلاصی از این اشکال به چند وجه ممکن است: اول آنکه مبدأ این تاریخ یعنی "المص" غیر مبدأ "الم" باشد. مثل آنکه مبدأ آن از ولادت رسول خدا ص گرفته شود. زیرا که ابتدای داعیه بنی عباس در سال صدم هجرت گردید و ظهور بعضی اموراتشان در خراسان در سال صد و هفتم و یا هشتم به وقوع رسید. پس، از ولادت آن حضرت تا این زمان، صد و شصت و یک سال می شود که تمام عدد "المص" است. دوم آنکه مراد از قیام قائم بنی عباس، استقلال به هم رسانیدن دولت ایشان است و این در اواخر زمان سلطنت منصور بود و این مدت اگر چه مبدأ آن را از بعثت بگیریم باز با عدد "المص" مطابق می شود. سوم آنکه این حساب مبنی است به حساب ابجد قدیم که به مغاربه منسوب است. در آن ابجد به این ترتیب است: صغفص قرشت ثخذ ظفش "پس صاد در حسابشان شصت محسوب می شود. پس بنا بر این عدد "المص" صد و سی و یک می باشد. و بعد از این در کتاب القرآن تصریح خواهد آمد به این که حساب "المص" در حدیث رحمة بن صدقه (۱) مبنی است به حساب ابجد قدیم. پس تاریخ آن با تاریخ "الم" موافق می شود. یعنی مبدأ هر دو یکی می باشد. زیرا صد و هفده سال از هجرت گذشته، دولستان در خراسان ظاهر گردید. آن بود که دستگیر شدند. بعضی هم از ایشان کشته گردیدند و سیزده سال تخمیناً تمام می شود و ظهور دعوتشان در سال صد و سی و یکم بوده که عدد "المص" است و احتمال هست که مبدأ این تاریخ زمان نزول همین آیه باشد. بنا بر این اگر نزول آن در مکه معظمه است چنانکه مشهود این است، آنگاه گوئیم که احتمال هست نزول آن چند سال پیش از هجرت اتفاق افتاده باشد. پس بنا بر این مدتی که ما بین نزول آیه و ظهور دعوت و بیعت ایشان است در خراسان، به عدد "المص" نزدیک می شود و اگر محل نزول آیه، مدینه منوره است گوئیم که ممکن است نزول آن در وقتی باشد که از آن وقت تا وقت بیعت ایشان نیز با عدد مذکور مطابق آید و اگر به آنچه که در کتاب القرآن در خصوص خبر رحمة بن صدقه تحقیق کرده ایم رجوع بکنی هر آینه برای تو ظاهر می شود اینکه وجه سوم، أظهر وجوه مذکوره و با خبر رحمة بن صدقه هم مؤید است یعنی این حساب مبنی بر حساب ابجد قدیم است پس بنا بر این امام باقر ع در این حدیث، صادر را شصت حساب نموده لیکن نسخه نویس آن را تغییر داده و نود نوشته و این گونه

تغییر و تبدیل از نسخه نویسان بسیار صادر می شود زیرا که ندانسته اند که خبر مبنی به ابجد قدیم است. پس گمان چنان نموده اند که شصت است ولی غلط نوشته شده زیرا که به حساب ابجد جدید که در میان ایشان متداول است مطابق نیست پس آن را تغییر داده، نود نوشته و مراد از مدت خروج امام حسین ع که در این حدیث واقع است مدتی است که به خروج آن حضرت تعلق دارد. پس بنا بر این مدتی که از وقت شهادت آن حضرت تا خروج بنی عباس است از توابع و لواحق خروج آن حضرت می باشد. چنانکه در این مدت، خداوند عالم انتقام او را از بنی امیه گرفت حتی همه ایشان را فانی و مستأصل گردانید و معنی قول آن حضرت که قائم ما در وقت انقضای مدت "المص" در مدت "الر" قیام می کند (و نه "الم") به چند وجه محتمل است: اول آنکه این خبر از جمله اخباری باشد که تحقق مضمون آنها موقوف است به حصول شرطی از شرایط. آن شرط حاصل نشده و به جهت عدم حصول آن در مضمون خبر، بدا واقع گردیده چنانچه اخبار این باب به این وجه دلالت دارد. دوم آنکه "الر" تصحیف "الم" است یعنی آن حضرت "الم" فرموده لیکن نسخه نویسان غلط کرده "الر" نوشته اند. مبدأ این تاریخ را مانند "الم" وقتی قرار بدهیم که به بعثت نزدیک است و مراد هم از قیام قائم ع قیام او باشد به امر امامت در پنهانی. زیرا که امامت آن حضرت بعد از وفات پدرش در سال دویست و شصتم هجرت شد وقتی که یازده سال پیش از هجرت را هم به آن مقدار افزودی با عدد "الم" مطابق آید. سوم آنکه مراد از "الر" مجموع عدد همه "الر" های قرآن است و آن پنج است. مجموع عدد آنها هزار و یکصد و پنجاه و پنج می شود و این وجه را تأیید می کند اینکه آن حضرت در وقت ذکر "الم" به سبب مکرر بودنش ما بعد آن را که لفظ الله باشد هم ذکر نمود. چنانکه گفت: "الم الله" تا اینکه سوره ای که مقصود او بود معین گردد ظاهر شود اینکه مراد از آن یک "الم" است نه همه آنها به خلاف "الر" چونکه همه آنها مراد بود. از این جهت آن را مطلق داشت یعنی ما بعد آن را ذکر ننمود و این را نیز تأیید می کند چیزی که بعد از این در خبر امام حسن عسکری ع خواهد آمد. چهارم آنکه مراد از انقضاء مدت "الر" انقضای مدت حروف مقطعه است که ابتدای آنها از "الر" باشد به این معنی که غرض از گرفتن آنها از "الر" این باشد که عدد "المص" تنها با عدد "الم" نیز از مجموع حروف مقطعه قرآن اسقاط شود و عدد همه آنها بنا بر تقدیر اول، هزار ششصد و نود و شش می شود و بنا بر تقدیر ثانی هزار و ششصد و بیست و پنج و به حساب مغاربه، بر تقدیر اول دوهزار و یکصد و نود و چهار می شود و این وجه چهارم انبساط است به قاعده کلیه که آن حضرت فرمود و آن این بود که در وقت انقضای مدت حرفی از حروف مقطعه قرآن، دولتی از بنی هاشم ظاهر می شود زیرا که دولت قائم ع آخر همه دولت هاست. پس مناسب این است که ظهور آن در وقت انقضای مدت همه حروف مقطعه باشد که هر یکی از آنها به دولتی متعلق است لیکن این وجه از ظاهر لفظ حدیث دور است و ما هم به آن راضی نمی شویم زیرا که ظهور آن حضرت بنا بر این تقدیر بسیار طول می کشد و ما طاقت بر



آن نداریم . خداوندِ واهب العطايا تعجیل فرج او را به ما روزی گرداند. تحقیقاتی که در خصوص حل این خبر مشکل و شرح آن مذکور گردید از ذهن و قریحهٔ خودم به فضل خدا به عرصهٔ ظهور در آمد. (ترجمه بحار الانوار صص ۴۱۰ الی ۴۱۴)

البته واضح است اخباری که در آن به حروف مقطعه اشاره شده منحصر به این حدیث نبوده و اخبار مشابه دیگری به این معنا آمده است که علاقه مندان می توانند به کتب حدیث مراجعه نمایند.

حضرت اعلی ارواحنا لِدمه الفداء در یکی از توابع خود در جواب سائل از این حدیث به موارد بسیار مهم و اساسی اشاره فرموده و حقایق آن را آشکار می فرمایند. در جایی اشاره می فرمایند که اگر چه ظاهر حدیث هم مطابق واقع است و فردی به ظاهر آن نیز چنانچه باید پی نبرده اما آنچه مهم است و منظور قائل حدیث بوده تنها این حروف و اعداد نبوده بلکه حقایق الهیه و دقایق ربانیه است که نظر سائل را به این اشارات و این حقایق ارجاع می دهند و این حقیقت را مؤکد می نمایند که ظهور، تنها با تواریخ و اعداد و سال ها قابل فهم و درک نبوده بلکه مواردی که سنت ائمه در اعلان و اخبار به ظهور قائم موعود می باشد این است که کسی زمان ظهور را آشکار نمی کرده و اگر زمانی هم اشاره شده، در زمان های تعیین شده هم بداء صورت گرفته است. علامات بسیاری است که باید واقع شود و امتحانات شدید روی دهد...

\*\*\*\*\*

۱- خبر "رحمة بن صدقه" که در حدیث به آن اشاره شده حدیث ذیل می باشد که در آن "المص" به انقراض بنی امیه و اتمام مدت دولتشان اشارت دارد. البته مرحوم مجلسی احتمال می دهد که "صاد" معادل عدد شصت بوده و حساب ابجد قدیم منظور باشد تا عدد "المص" مطابق یکصد و سی و یک باشد که به تاریخ انقراض بنی امیه نزدیک است. (در حساب ابجد فعلی "ص" معادل نود است که عدد فوق یکصد و شصت و یک خواهد بود.) و از این رو مجلسی می گوید که باید "الصاد ستون" باشد نه "الصاد تسعون".

" عن ابی جمعه رحمة بن صدقه قال: أتى رجلٌ من بنی أمیه وکان زنديقاً الی جعفر بن محمد ع فقال له قول الله فی کتابه المص ای شیئٌ أراد بهذا؟ وأی شیئٌ فیهِ من الحلال والحرام؟ وأی شیئٌ فی ذاممّا ینتفع به الناس؟ قال فاغتاط ذلك جعفر بن محمد ع فقال: إمسک و یحک الألف واحدٌ و اللام ثلاثون و المیم أربعون و الصاد تسعون، کم معک؟ فقال الرجلُ: مائة و إحدى و ستون. فقال له جعفر بن محمد ع: إذا انقضت سنة إحدى و ستون و مائة ینقضی ملک أصحابک. قال فنظر فلما انقضت إحدى و

ستون و مائة يوم عاشورا دخل المسودة الكوفة و ذهب ملكهم." ( ترجمه غير دقيق. لطفا تصحيح نماييد: از شخصی به نام رحمت بن صدقه نقل شده که گفته روزی مرد بد کرداری از بنی امیه به حضور امام جعفر صادق آمد و عرض کرد منظور خدا از "المص" که تو کتابش گفته چی چی بوده؟ اصلا چه حلال و حرامی توشه؟ این "المص" به چه درد مردم می خوره؟ حضرت از این بی ادبی و گستاخی آن مرد به خشم آمدند. فرمودند: صبر کن. صبر کن. اگر "ا" برابر یک باشد و "ل" برابر سی باشد و "م" برابر چهل باشد و "ص" برابر نود باشد، به نظرت چند می شود؟ آن مرد پاسخ داد: می شود صد و شصت و یک. حضرت فرمود: وقتی سال صد و شصت و یک تمام شود حکومت یاران توبه پایان می رسد. فرمود منتظر باش. پس چون که صد و شصت و یک تمام شد در روز عاشورا داخل کوفه شد در حالی که حکومت بنی امیه از بین رفته بود.)

حروف ابجد از لحاظ عددی چنین اند:

الف=۱	ب=۲	ج=۳	د=۴	ه=۵	و=۶
ز=۷	ح=۸	ط=۹	ی=۱۰	ک=۲۰	ل=۳۰
م=۴۰	ن=۵۰	س=۶۰	ع=۷۰	ف=۸۰	ص=۹۰
ق=۱۰۰	ر=۲۰۰	ش=۳۰۰	ت=۴۰۰		
ث=۵۰۰	خ=۶۰۰	ذ=۷۰۰	ض=۸۰۰		
ظ=۹۰۰	غ=۱۰۰۰				